Universitäts- und Landesbibliothek Bonn

Kitabu 'l-muqaddas kutubi 'l-□ ahdi 'l-□ at-iq ke -amr-a

1878

Abschnitt

urn:nbn:de:hbz:5:1-12779

Visual Library

و صادوقرا بکهانت مسح نمودند (۲۳) و سُلَیْمانْ بجاي پدرَش داوُدْ پادشاه شده به تختِ خداوند جلوس نمود و کامیاب شد و تمامیءِ بني اِسْرائیلْ اورا مُطیع شدند (۲۴) و تمامیءِ سرداران و شجاعان و هم تمامیءِ پسرانِ داوُدِ مَلِکْ دستِ خودرا بزیرِ دستِ سُلَیْمانِ مَلِکْ دادند (۲۵) و خداوند سُلَیْمانْرا در نظرِ تمامیءِ اِسْرائیلیانْ بغایت بزرگ گردانید و اورا عزّت و سلطنت داد بحدّي که به هیچ پادشاهي که پیش از او بر اِسْرائیلْ پادشاه بود واقع نشد * (۲۶) و داوُدِ پسرِ یِشَیْ بر تمامیءِ بني اِسْرائیلْ پادشاهي نمود (۲۷) و ایّامي که بر اِسْرائیلیانْ پادشاهي نمود چهل سال بود یعني در حِبرونْ هفت سال و در اُورَشَلیمْ سي و سه سال سلطنت نمود (۲۸) و بسیار خوش پیر شد از عُمر و از روز و عزّت و جلال پُر شد و وفات نمود و پسرَش سُلَیْمانْ در جایَش پادشاهي نمود (۲۹) و اعمالِ اوّلین و آخرینِ داوُدِ مَلِکْ اینک در اخبارِ شُموئیلِ بیننده و اخبارِ ناثانِ نبي و اخبارِ گادِ بیننده (۳۰) با جملهء سلطنتَش و قوّتَش و ایّامي که بر او و بر اِسْرائیلیان و بر تمامیءِ ممالکِ زمین‌ها عبور نمودند مکتوب اند *

کتابِ نُهمینِ موَرّخان

معروف بکتابِ دویمینِ تواریخِ ایّام و مشتمل

بر سی و شش فصل

(فصلِ اوّل مشتمل بر هفده آیه)

(۱) و سُلَیمانِ پسرِ داوُدْ در مملکتَش قوي شد و خداوند خدایَش با او بوده اورا بسیار عظیم نمود (۲) و سُلَیْمانْ بتمامیءِ اِسْرائیلیانْ بسردارانِ هزاره و صده و به قُضاة و بهمهء امیران و رؤساي اجدادِ کُلِّ اِسْرائیلیانْ گفت (۳) پس سُلَیْمانْ باتّفاقِ همگيءِ عمامت بمقامِ بلندي که در گِبعونْ بود رفتند زیرا که چادرِ جماعتِ خدا که بندهء خداوند مُوسیٰ در بیابان بر پا نموده بود آنجا بود (۴) امّا داوُدْ صندوقِ خدارا از قِریَثِ یِعارِیمْ بجائي که داوُدْ از برایَش مهیّا ساخته بود بالا آورد زیرا که از برایَش چادررا در اُورَشَلیمْ بر پا نموده بود (۵) و مذبحِ برنجیني که بِصَلئیلِ پسرِ اُورِیءِ پسرِ حُورْ آماده ساخته بود آنجا در برابرِ مسکنِ خداوند بود و سُلَیْمانْ و جماعت اورا طلب کردند (۶) و سُلَیْمانْ بآنجا رفت یعني بمذبحِ برنجیني که در حضورِ خداوند نزدِ چادرِ جماعت بود و بر آن هزار قرباني سوختني تقریب نمود (۷) در آن شب خدا به سُلَیْمانْ مرئي شده باو گفت آنچه که بتو بدهم طلب نما (۸) پس سُلَیْمانْ بخدا عرض کرد که تو احسانِ عظیم به پدرم داوُدْ نمودي و مرا در جایَش به پادشاهي نصب نمودي (۹) حال اي خداوند خدا

نقره براي خانهٔ خدايم دادم سواي تمامیٔ چیزهائي که بجهةِ خانهٔ مقدّس آماده ساختم (۴) سه هزار قنطار طلا از طلاي اُوْفِیْر و هفت هزار قنطار از نقرهٔ خالص بجهةِ اندودِ دیوارهاي خانهها (۵) که طلاهارا براي چیزهاي طلائي و نقرهها براي چیزهاي نقرهٔ و براي تمامیٔ کارهاي دستِ صنعتکاران پس کیست که امروز راضي است که پُریٔ دستَش‌را به اِرادت بخداوند برساند * (۶) آنگاه سرورانِ اجداد و رؤساي اسباطِ اِسْرائیلْ و سرداران هزاره و صده و ضابطانِ کارهاي مَلِکْ قلباً هدیّهها دادند (۷) پس بخصوصِ خدمتِ خانهٔ خدا پنج هزار قنطار طلا و ده هزار درهم و ده هزار قنطار نقره و هجده هزار قنطار برنج و صد هزار قنطار آهن دادند (۸) و بهر کسي که سنگهاي گران بها پیدا شد آنهارا بخزانهٔ خانهٔ خداوند بدستِ یِحِیْئِیْلِ گِرشُونِیْ سپردند (۹) و خصوصِ دادنِ ایشان هدیّهرا به اِرادت قوم دلشاد بودند زیرا که به قلبِ سلیم هدیّهارا به اِرادت بخداوند دادند و داوُدِ مَلِکْ نیز بزیادتیٔ شادماني مسرور بود * (۱۰) و داوُدْ در حضورِ تمامیٔ جماعت بخداوند شکر کرد و داوُدْ گفت که اي خداوند خداي پدرِ ما اِسْرائیلْ تا ابد اَلْآباد متبارک باشي (۱۱) اي خداوند عظمت و کبریا و جلال و غلبه و عزّت از آنِ تُست زیرا که هر آنچه در آسمان و زمین است از آنِ تُست اي خداوند مملکت از تُست و بهر رئیس در هرجا رفعت با تو خواهد بود (۱۲) غنا و جلال از حضورِ تُست و تو بکُلِّ چیزها سلطاني و بدستِ تُست قدرت و کبریا و بدستِ تست عظمت و قوّت دادن بکُلِّ اشیاء (۱۳) پس اي خداي ما حال ترا شکر نمائیم و اسمِ ذوالْجلالِ ترا حمد نمائیم (۱۴) امّا من کیستَم و قومِ من کیانند که قابلیّتِ آن‌را داشته باشیم که بدین منوال هدیّهها به ارادت برسانیم زیرا که همه از آنِ تُست و از دستِ تو گرفته باز بتو رسانیدیم (۱۵) زیرا که در حضورِ تو مثلِ تمامیٔ اجدادِ خود غریبان و مسافران هستیم روزهاي ما بر روي زمین مثلِ سایه میباشد و بقا ندارد (۱۶) اي خداوند خداي ما تمامیٔ این فراواني که جمع کردیم براي اینکه خانهرا باسْمِ مقدّستَ بنا نمائیم از دستِ تُست و همه از تُست (۱۷) و میدانم اي خدایَم که تو مُمتحنِ دلهائي و از راستي راضي میباشي و من از صداقتِ دلِ خود تمامیٔ این چیزهارا به اِرادَت دادم و حالا قوم ترا که اینجا حاضر اند دیدم که بخرّمي ترا به اِرادت دادند (۱۸) اي خداوند خداي اجدادِ ما اِبْراهیمْ و اِسْحٰقْ و اِسْرائیلْ اینرا علي اَلدّوام در مُخیَّلِ تصوّرهاي دلِ قومِ خود بر قرار دار و دلهاي ایشان‌را بسوي خود مائل گردان (۱۹) و به پسرَم سُلَیْمانْ دیگر قلبِ کامل بده تا آنکه اوامر و شهادات و فرائضِ ترا نگاه دارد و هر چیزرا بجا آورده این عمارت‌را که برایَش تدارک کردم بنا نماید * (۲۰) پس داوُدْ بتمامیٔ جماعت گفت که حال خداوند خداي خودرا شکر نمائید پس تمامیٔ جماعت خداوند خداي اجدادِ خودرا شکر نمودند و رکوع کرده خداوندرا سجود و پادشاهرا تعظیم نمودند (۲۱) و بخداوند ذبیحهها ذبح کردند و فرداي آن روز قرباني‌هاي سوختني بخداوند تقریب نمودند هزار گاو و هزار قوچ و هزار برّه با هدیّهاي نوشیدني و هدیّهاي وافر بجهةِ تمامیٔ اِسْرائیلیانْ (۲۲) و در آن روز در حضورِ خداوند بشادمانئ عظیم اکل و شرب نمودند و دو باره پسرِ داوُدْ سُلَیْمانْ‌را به پادشاهي نصب نموده اورا در حضور خداوند بجاي سلطان

تو اي پسرَم سُلَيْمانْ خداي پدرَت‌را بشناس و اورا بقلبِ سليم و بنفسِ ارادت‌پيشه عبادت نما زيرا كه خداءند جملهٔ دلهارا تفحّص مينمايد و تمامیءِ صُوَرِ فكرهارا درك مينمايد اگر اورا طلب نمائي بتو يافت خو ٠ شد و اگر ترك نمائي اورا ترا ابداً مخذول خواهد ساخت (۱۰) حالا نظر كن كه خداوند ترا اختيار كرد تا آنكه جهةِ مقامِ مقدّس خانه‌را بنا نمائي پس قوي‌دل بوده كار كن (۱۱) و داوُدْ به پسرَش سُلَيْمانْ نمونهٔ رواق و خانه‌هايَش و مخزن‌هايَش و حجره‌هاي بالايَش و اوطاق‌هاي اندرونيَش و خانهٔ كفّارت‌را داد (۱۲) و نيز نمونهٔ هر آنچه كه از روح باو كشف شد از حياطهاي خانهٔ خداوند و تمامیءِ حجره‌هاي گِرْداگِرْدَش و مخزن‌هاي خانهٔ خدا و مخزن‌هاي چيزهاي موقوفه‌را (۱۳) و بجهةِ قسمت‌هاي كاهنان و لِويانْ و بجهةِ تمامیءِ كارِ بندگيءِ خانهٔ خداوند بلكه براي تمامیءِ آلاتِ بندگيءِ خانهٔ خداوند (۱۴) و زرهارا با وزن جهةِ آلاتِ طلائي يعني جهةِ تمامیءِ آلاتِ هر گونهٔ خدمت و جملهٔ نقره‌هارا نيز جهةِ تمامیءِ آلاتِ نقرهٔ يعني جهةِ تمامیءِ آلاتِ هر گونهٔ خدمت بوزن داد (۱۵) و [طلاهارا] بوزن جهةِ شمعدان‌هاي طلائي و فتيله‌دان‌هاي طلائيَش [داد] طلاي هر شمعدان با فتيله‌دانهايَش با وزن بود و شمعدانهاي نُقرهٔ هم شمعدانها و هم فتيله‌دان‌هايَش بوزن موافقِ خدمتِ هر شمعدان بود (۱۶) و طلاهارا براي سُفره‌هاي نانِ تَقَدُّمهٔ هر سُفره و نقره‌هارا نيز براي سُفره‌هاي نقرهٔ بوزن [داد] (۱۷) و براي چنگالها و كاسه‌ها و قدح‌ها زرِ خالص‌را و براي طاس‌هاي طلائي طلاي هر طاس‌را بوزن و براي طاس‌هاي نقرهٔ نقرهٔ هر طاس‌را بوزن [داد] (۱۸) و براي مذبحِ بخوري طلاي خالص‌را بوزن و براي نمونهٔ عَرّادهٔ كَرُوبيائي كه بالهاي خودرا بلند كرده صندوقِ عهدِ خداوندرا مستور مي‌نمودند طلارا بوزن [داد] (۱۹) و داوُدْ فرمود كه تمامیءِ اين چيزهارا يعني نمونهٔ هر كاري‌را خداوند بكتابتِ دست بمن اعلام نمود * (۲۰) پس داوُدْ به پسرَش سُلَيْمانْ فرمود كه قوي و دلير باش و كار كن و هراس و خوف مدار زيرا كه خداوند خدا خدايَم با تُست ترا وا نگذاشته ترك نخواهد كرد تا تو تمامیءِ كارِ خدمتِ خانهٔ خداوندرا بانجام رساني (۲۱) و حال تقسيماتِ كاهنان و لِويانْ براي تمامیءِ خدمتِ خانهٔ خدا و بجهةِ هر گونهٔ خدمت همگيءِ دانشمندان ارادةً در هر صنعتي با تو اند و سروران و تمامیءِ قوم بالكُلّ مُطيعِ امرِ تو خواهند بود *

(فصلِ بيست و نهم مشتمل بر سي آيه)

(۱) پس داوُدِ مَلِكْ بتمامیءِ جماعت گفت كه پسرَم سُلَيْمانْ كه اورا بانفراده خدا براي خود اختيار فرموده جوان و نازنين است امّا كار بزرگ است زيرا كه اين بنيان نه بجهةِ آدم بلكه بجهةِ خداوند خدا است (۲) و از براي خانهٔ خدايَم بتمامیءِ قدرَتم طلاها براي چيزهاي طلائي و نقره‌ها براي چيزهاي نقرهٔ و برنج‌ها براي چيزهاي برنجي و آهن‌ها براي چيزهاي آهني و چوب‌هارا براي چيزهاي چوبين و سنگ‌هاي عقيق و سنگ‌هاي نصب‌شدني و سنگ‌هاي شنگرف‌گون و سنگ‌هاي رنگارنگ و انواع سنگ‌هاي گران بها و سنگ‌هاي مرمر بفراواني مهيّا ساختم (۳) و ديگر رضاي خودرا بخانهٔ خدايَم دادم و از مالِ خاصّ خود طلا و

زیاد خواهد گردانید (۲۴) و یُوآبِ پسرِ صَرُویاهْ آغاز بشمردن نمود امّا به اتمام نرسانید بسببِ اینکه بآن جهة غضب بر بنی اِسْرائیلْ نازل شد و شمارهٔ آنها بحسابِ واقعاتِ ایّامِ داوُدِ مَلِکْ مندرج نشد * (۲۵) و عَزْماوِثِ پسرِ عَدِیئیلْ ناظرِ مخزن‌هایِ مَلِکْ بود یِهُونَاثانِ پسرِ عُزّیاهْ بر مخزن‌هائی که در کِشْت‌زارها و شهرها و قریه‌ها و قلعه‌ها بود ناظر بود (۲۶) و عِزْرِیءِ پسرِ کَلُوبْ برایِ فلاحتِ زمین ناظرِ کارکنانِ کِشْت‌زارها بود (۲۷) و شِمْعِیءِ رامائِیْ ناظرِ تاکستان‌ها و زَبْدِیءِ شِفْمِیْ ناظرِ محصولاتِ تاکستانها برایِ مخزن‌هایِ شراب بود (۲۸) و بَعَلِ حانانِ گِدِیرِیْ ناظرِ درخت هایِ زیتون و درخت‌هایِ جُمّیزِیْ که در اسفل‌ها میباشند و یُوعاشْ ناظرِ مخزن‌هایِ روغن بود (۲۹) و شِطْرِیءِ شارُونِیْ ناظرِ گاوانی که در شارُونْ میچریدند و شافاطِ پسرِ عَدْلَیْ ناظرِ گاوانی که در درّه‌ها میچریدند بود (۳۰) و اُوبِیلِ اِسْمَعِیلِیْ ناظرِ شترها و یِحْدِیاهِ مِیرُونُوثِیْ ناظرِ الاغان بود (۳۱) و یازِیزِ هَگْرِیْ ناظرِ گلّه‌هایِ گوسفندان بود تمامیءِ اینان ضابطانِ اموالِ داوُدِ مَلِکْ بودند * (۳۲) و یِهُونَاثانِ عمویِ داوُدْ که مردِ دانا و نویسنده بود وَزِیر بود و یِحِیئیلِ پسرِ حَکْمُونِیْ با مَلِکْ زاده‌ها بود (۳۳) و اَحِیتُوفِلْ مشیرِ مَلِکْ و حُوشَیْءِ اَرْکِیْ مُصاحبِ مَلِکْ بود (۳۴) و بعد از اَحِیتُوفِل یِهُویادائِعِ پسرِ بِنایاهْ و اَبِیاثارْ [مشیر] بودند و سردارِ لشکرِ مَلِکْ یُوآب بود *

فصلِ بیست و هشتم مشتمل بر بیست و یک ایه)

(۱) پس داوُدْ تمامیءِ سردارانِ اِسْرائیلْ را از سرورانِ اسباط و سرورانِ قسمت‌هائی که نوبةً بمَلِک خدمت میکردند و سردارانِ هزاره و سردارانِ صده و سرورانِ جملهٔ امتعه و ما یَمْلِکِ مَلِکْ و پسرانَش با ظابطان و شجاعان و تمامیءِ صاحبانِ قوّت در اُورْشَلِیمْ جمع نمود * (۲) و داوُدِ مَلِکْ بر پایهایَش ایستاده فرمود که ای برادرانَم و ای قومَم بشنوید مرا در خاطرِ من بود که خانهٔ آرامی‌را بجهةِ صندوقِ عهدِ خداوند و بجهةِ پایِ تختِ خدایِ ما بنا نمایم و بجهةِ آن بنا تدارک کردم (۳) امّا خدا بمن فرمود که تو خانه‌را باسمِ من بنا نخواهی کرد زیرا که مردِ جنگی بودی و خون‌ریز (۴) امّا خداوند خدایِ اِسْرائیلْ مرا از تمامِ خاندانِ پدرَم اختیار نمود تا آنکه ابداً پادشاهِ اِسْرائیلْ باشم زیرا که یِهُودَاهْ را بجهةِ پیشوائی برگزید و از خاندانِ یِهُودَاهْ خاندانِ پدرَم‌را و از پسرانِ پدرَم مرا اختیار نمود تا آنکه بر تمامیءِ اِسْرائیلیانْ به پادشاهی نصب نماید (۵) و خداوند بمن بسیار پسرها داده و لکن از همهٔ پسرانَم پسرَم سُلَیْمانْ را اختیار نمود تا آنکه بر مسندِ مملکتِ خداوند نشسته بر اِسْرائیلیانْ حکمران باشد (۶) و بمن فرمود که پسرَت سُلَیْمانْ او کسی است که خانهٔ مرا و صحنهایَش‌را بنا خواهد نمود زیرا که اورا بجهةِ خود به پسری اختیار نمودم و من از برایِ او به جایِ پدر خواهم بود (۷) و مملکتَش‌را تا به ابد پایدار خواهم گردانید اگر که ثابت قدم بوده اوامر و احکامِ مرا مثلِ امروز بجا آورد (۸) پس حالا در حضورِ تمامیءِ اِسْرائیلیانْ جماعتِ خداوند و در استماعِ خدایِ ما تمامیءِ اوامرِ خداوند خدایِ خودتان‌را نگاه دارید و طلب نمائید تا آنکه وارث این زمینِ خوب باشید و آن‌را از راهِ ارث به پسرانِ خودتان که بعد از شما یَند دائماً وا گذارید * (۹) و

کرده شدند و از جملهٔ ایشان صاحبانِ شجاعت در یَعْزِیرِ گِلْعَادْ یافت شدند (۳۲) و برادرانَش از صاحبانِ قوّت دو هزار و هفتصد نفر رئیسِ اجداد بودند و داوُدْ ایشان‌را ناظرانِ رِءُوبِنِیانْ و گادِیانْ و نیم سبطِ مِنَسّهْ در هر کارِ خدای و کارِ مَلِکْ مُعیّن گردانید *

(فصلِ بیست و هفتم مشتمل بر سی و چهار آیه)

(۱) و پسرانِ اِسْرائِیلْ موافقِ شمارهٔ ایشان یعنی رؤسای اجداد و سرورانِ هزاره و صده و ضابطانی که مَلِکْ‌را در هر کاری که بقسمت‌ها نسبت داشت خدمت کرده از جملهٔ ماه‌های سال هر ماه دخول و خروج میکردند هر قسمتی بیست و چهار هزار آدم بود * (۲) از قسمتِ نخستین جهةِ ماهِ نخستین یاشُبْعام پسرِ زَبْدِیئِیلْ ناظر و در قسمتِ او بیست و چهار هزار نفر بود (۳) و رئیسِ جملهٔ سردارانِ لشکر برای ماهِ نخستین از پسرانِ پِرِصْ بود (۴) و دُودَیءِ اَحُوحِیْ ناظرِ قسمتِ ماهِ دویم بود و مِقْلُوثْ نیز وَکیلِ قسمتِ او بود و در قسمتِ او بیست و چهار هزار نفر بود (۵) و سردارِ سیّمینِ لشکر بجهةِ ماهِ سیّمی بِنایاهُ پسرِ یِهُویاداعِ کاهنِ بزرگ و در قسمتِ او بیست و چهار هزار نفر بود (۶) این همین بِنایاهْ بود که در میانِ آن سی نفر بهادر بلکه سردارِ ایشان بود و در قسمتِ او پسرش عَمِّیزاباذْ بود (۷) و سردارِ چهارمین جهةِ ماهِ چهارمی عَساهیلِ برادرِ یُوآبْ و بعد از آن پسرش زِبَدْیاهْ و در قسمتِ او بیست و چهار هزار نفر بود (۸) و سردارِ پنجمین بجهةِ ماهِ پنجمی شَمْهُوثِ یِزْرَحِیْ و در قسمتِ او بیست و چهار هزار نفر بود (۹) و سردارِ ششمین بجهةِ ماهِ ششمی عِیرایِ پسرِ عِقِّیشِ تِقُوعِیْ و در قسمتِ او بیست و چهار هزار نفر بود (۱۰) و سردارِ هفتمین بجهةِ ماهِ هفتمی حِیلِصِ پِلُونِیْ از پسرانِ اِفْرَیِمْ و در قسمتِ او بیست و چهار هزار نفر بود (۱۱) و سردارِ هشتمین بجهةِ ماهِ هشتمی سِبَکَیءِ حُشّاتِیْ از زَرْحِیانْ و در قسمتِ او بیست و چهار هزار نفر بود (۱۲) و سردارِ نُهمین بجهةِ ماهِ نُهمی اَبِیعِزِرِ عَنْتُوثِیْ از بِنْیامِینِیانْ و در قسمتِ او بیست و چهار هزار نفر بود (۱۳) سردارِ دهمین بجهةِ ماهِ دهمی مَهَرَیءِ نِطُوفاتِیْ از زَرْحِیانْ و در قسمتِ او بیست و چهار هزار نفر بود (۱۴) و سردارِ یازدهمین بجهةِ ماهِ یازدهمی بِنایاهُ پِرْعاتُونِیْ از پسرانِ اِفْرَیِمْ و در قسمتِ او بیست و چهار هزار نفر بود (۱۵) و سردارِ دوازدهمین بجهةِ ماهِ دوازدهمی حِلْدَیءِ نِطُوفاتِیْ از نسلِ عُثْنِیئِیلْ و در قسمتِ او بیست و چهار هزار نفر بود * (۱۶) و دیگر سردارانِ اسباطِ اِسْرائِیلْ ایناننند سردارِ رِءُوبِنِیانْ اِلِیعِزِرِ پسرِ زِکْرِیْ و از شِمْعُونِیانْ شِفَطْیاهُ پسرِ مَعَکاهْ بود (۱۷) و از لِویانْ حَشَبْیاهُ پسرِ قِمُوئِیلْ و از هارُونِیانْ صادُوقْ (۱۸) و از یِهُودا اِلِیهُو که از برادرانِ داوُدْ بود و از یِسّاکارْ عُمْرِیءِ پسرِ میکائِیلْ (۱۹) و از زِبُولُونْ یِشْمَعْیاهُ پسرِ عُوبَدْیاهُ و از نَفْتالِیْ یِرِیمُوثْ پسرِ عَزْرِیئِیلْ (۲۰) و از پسرانِ اِفْرَیِمْ هُوشِیَعِ پسرِ عَزَزْیاهُ و از نیم سبطِ مِنَسّهْ یُوئِیلِ پسرِ پِدایاهْ (۲۱) و از نیم سبطِ مِنَسّهِ گِلْعادِی یِدّوِی پسرِ زِکَرْیاهُ و از بِنْیامِینِیانْ یَعَسِیئِیلِ پسرِ اَبْنِیرْ (۲۲) و از دانْ عَزَرْئِیلِ پسرِ یِرُوحامْ و ناظرانِ اسباطِ بنی اِسْرائِیلْ اینان بودند * (۲۳) و داوُدْ شمارهٔ کسانی که بیست سال و یا کمتر داشتند نگرفت زیرا که خداوند فرموده بود که اِسْرائِیلِیانْ‌را مثلِ کواکبِ آسمان‌ها

چهارمي ساکارْ پنجمي نِثَنْئِيلْ (۵) ششمي عَمّيئِيلْ هفتمي يِسّاکارْ هشتمي پِعُلْتَيْ که اورا خدا برکت داد (۶) و بجهةِ پسرش شِمَعْيَاهْ پسرانِ چندي تولید یافتند که در خاندانِ پدرشان حکمراني کردند بسببِ اینکه صاحبانِ قوّت بودند (۷) پسرانِ شِمَعْيَاهْ عُثْني و رِفائيلْ و عُوبيدْ و اِلْزابادْ که برادرانَش اِليهُو و سَمَکْيَاهْ صاحبانِ قوّت بودند (۸) تمامیءِ اینان از پسرانِ عُوبيدِ اِدُومْ ایشان و پسرانِ ایشان و برادرانِ ایشان صاحبانِ قوّت که قابلِ خدمت بودند شصت و دو نفر که از عُوبيدِ اِدُومْ بیرون آمدند (۹) و پسران و برادرانِ مِشِلَمْيَاهْ از صاحبانِ قوت هجده نفر (۱۰) از پسرانِ مِرارِيْ حُوسَاهْ را پسران اینها بودند شِمْريءِ سردار که اگرچه اوّل زاده نبود لکن اورا پدرَش رئیس نمود (۱۱) دوبمي حِلْقِيَاهْ سیومي طِبَلْيَاهْ چهارمي زِکَرْيَاهْ تمامیءِ پسران و برادرانِ حُوسَاهْ سیزده نفر * (۱۲) و قِسمت‌هاي دربانان که رؤساي مردمان بودند و منصبِ دیده‌باني در برابرِ برادرانِ خویش داشتند تا آنکه در خانهء خداوند خدمت نمایند از جملهء ایشان بودند (۱۳) و ایشان هم از کوچك و هم از بزرگ موافقِ خاندانِ اجدادِ ایشان بجهةِ هر دروازه قرعه انداختند (۱۴) و قرعهء شرقي به شِلِمْيَاهْ افتاد بعد از آن به پسرَش زِکَرْيَاهْ که وزیرِ دانا بود قرعه انداختند و قرعهء او بشمالي بیرون آمد (۱۵) و به عُوبيدِ اِدُومْ و پسرانَش از خاندانِ اَسُّپيم سمتِ جنوبي (۱۶) و به شُپيم و حُوسَاهْ قرعهء مغربي با دروازهء شَلّيكَتْ به پهلوي شاهراهِ سنگ‌بَسْت بالائي منظره مقابلِ منظره بیرون آمد (۱۷) و بطرفِ مشرق شش نفر از لِويانْ و بطرفِ شمال هر روزه چهار نفر و بطرفِ جنوب هر روزه چهار نفر و بطرفِ اَسُّپيم دوتا دوتا (۱۸) و در پَرْبارْ بطرفِ غربي بپهلوي [شاهراهِ] سنگ بَسْت چهار نفر و در پَرْبارْ دو نفر (۱۹) تقسیماتِ دربانان در میانِ پسرانِ قُورَحْ و پسرانِ مِرارِيْ اینانند * (۲۰) و اَحِيَاهْ که از لِويانْ بود بر مخزن‌هاي خانهء خدا و مخزن‌هاي اموالِ موقوفه خزینه‌دار بود (۲۱) از پسرانِ لَعَدانْ یعني پسرانِ لَعَدانِ گِرْشُونِيْ از رؤساي اجدادِ لَعَدانِ گِرْشُونِي يِحِيئِيلِيْ بود (۲۲) پسرانِ يِحِيئِيلِيْ زِيثامْ و برادرَش يُوئِيلْ بر خزینه‌هاي خانهء خداوند خزیندار بودند (۲۳) از عَمْرامِيانْ و يِصْهارِيانْ حِبْرُونِيانْ و عُزِّيئِيلِيانْ (۲۴) و شِبُوئِيلِ پسرِ گِرْشُومِ پسرِ موسی حکمرانِ خزینه‌ها بود (۲۵) و برادرانَش از پسرانِ اِليعَزَرْ که پسرِ او رِحَبْيَاهْ که پسرِ او يِشَعْيَاهْ که پسرِ او يُورامْ که پسرِ او زِکْرِيْ که پسرِ او شِلُومِيثْ بود (۲۶) این شِلُومِيثْ و برادرانَش خزانه‌دارِ تمامیءِ مخزن‌هاي موقوفهء که داوُدِ مَلِكْ و رؤساي اجداد از سردارانِ هزاره و صده و سردارانِ لشکر تقدیس نموده بودند بودند (۲۷) و ایشان این چیزهارا از غنیمت‌هاي جنگي تقدیس نمودند تا آنکه خانهء خداوندرا برپا نمایند (۲۸) و تمامیءِ چیزهائي که شِمُوئِيلِ نبي و شائُولِ بنِ قِيشْ و اَبْنيرِ پسرِ نيرْ و يُوآبِ پسرِ صِرُوياهْ تقدیس نمودند با هر چیزي که سائرین تقدیس نموده بودند در دستِ شِلُومِيثْ و برادرانَش بود * (۲۹) از يِصْهارِيانْ کَنَنْيَاهْ و پسرانَش سرکارِ کارهاي بیروني‌ءِ اِسْرائيلِيانْ یعني ضابطان و قاضیان بودند (۳۰) از حِبْرُونِيانْ حَشَبْيَاهْ و برادرانَش که صاحبانِ قوّت بودند یك هزار و هفتصد نفر در این طرفِ اَرْدَنْ بجانبِ غربي در هر کارِ خداوند و خدمتِ مَلِكْ در نظارتِ اِسْرائيلِيانْ بودند (۳۱) و از حِبْرُونِيانْ يِريّاهْ رئیسِ حِبْرُونِيانْ موافقِ تناسلِ اجدادَش بود در سالِ چهلم از سلطنتِ داوُدْ تفحّص

یِشْعِیاهْ و حَشَبْیاهْ و مَتِّثِیاهْ شش بودند که زیرِ دستِ پدرِ خود یِدُوثُونْ بخصوصِ حمد و ثنایِ خداوند بنواختنِ بربطها اظهارِ نبوّت مینمودند (۴) از هِیمانْ پسرانِ هِیمانْ بُقِیاهْ و مَتَّنِیاهْ و عُزِّیئِیلْ و شِبُوئِیلْ و یِرِیمُوثْ و حَنَنِیاهْ و حَنانِي و اِلِیاثاهْ و گِدَّلْتِي و رُمَمْتِي عِزَرْ و یُشْبَقاشاهْ و مَلُّوثِي و هُوثِیرْ و مَحَزِیوثْ (۵) جملهٔ این‌ها فرزندانِ هِیمانِ بینندهٔ مَلِكْ بودند که هنگامِ ذکرِ کلامِ خدا بوق‌را میزدند و خدا به هِیمانْ چهارده پسر و سه دختر داده بود (۶) و تمامیِ این کسان زیرِ دستِ پدرشان بودند تا آنکه در خانهٔ خداوند هنگامِ خدمت نمودن در آن خانه به سنج‌ها و سنطورها و بربطها مطابقِ فرمانِ مَلِکي که به آسافْ و یِدُوثُونْ و هِیمانْ داده بود بنوازند (۷) پس شمارهٔ ایشان باتّفاقِ خویشاوندانِ ایشان که بسرائیدنِ مزمورِ خداوند مُتعلّم بودند یعني تمامیِ مردانِ ماهر دویست و هشتاد و هشت بودند * (۸) و اهلِ نظارت در برابرِ یکدیگر قرعه انداختند کوچك و بزرگ و مُعلّم و مُتعلّم (۹) و قرعهٔ اوّلِ آسافْ به یُوسِیفْ بیرون آمد و دویمي به گِدَلْیاهْ که او و برادرانَش و پسرانَش دوازده بودند (۱۰) سیومي به زَکُّورْ که او و پسرانَش و برادرانَش دوازده (۱۱) و چهارمي به یِصْرِيْ که او و پسرانَش و برادرانَش دوازده (۱۲) و پنجمي به نِثَنْیاهْ که او و پسرانَش و برادرانَش دوازده (۱۳) و ششمي به بُقِیاهْ که او و پسرانَش و برادرانَش دوازده (۱۴) و هفتمي به یِسَرِئِیلاهْ که او و پسرانَش و برادرانَش دوازده (۱۵) و هشتمي به یِشَعْیاهْ که او و پسرانَش و برادرانَش دوازده (۱۶) و نهمي به مَتَّنِیاهْ که او و پسرانَش و برادرانَش دوازده (۱۷) و دهمي به شِمْعِيْ که او و پسرانَش و برادرانَش دوازده (۱۸) و یازدهمي به عَزَرِئِیلْ که او و پسرانَش و برادرانَش دوازده (۱۹) و دوازدهمي به حَشَبْیاهْ که او و پسرانَش و برادرانَش دوازده (۲۰) و سیزدهمي به شُوبائِیلْ که او و پسرانَش و برادرانَش دوازده (۲۱) و چهاردهمي به مَتِّثِیاهْ که او و پسرانَش و برادرانَش دوازده (۲۲) و پانزدهمي به یِرِیمُوثْ که او و پسرانَش و برادرانَش دوازده (۲۳) و شانزدهمي به حَنَنِیاهْ که او و پسرانَش و برادرانَش دوازده (۲۴) و هفدهمي به یُشْبَقاشاهْ که او با پسران و برادرانَش دوازده (۲۵) و هجدهمي به حَنانِي که او با پسران و برادرانَش دوازده (۲۶) و نوزدهمي به مَلُّوثِي که او با پسران و برادانَش دوازده (۲۷) و بیستمي به اِلِیاثاهْ که او با پسران و برادرانَش دوازده (۲۸) و بیست و یکمي به هُوثِیرْ که او با پسران و برادرانَش دوازده (۲۹) و بیست و دویمي به گِدَلْتِيْ که او با پسران و برادرانَش دوازده (۳۰) و بیست و سیومي به مَحَزِیوثْ که او با پسران و برادرانَش دوازده (۳۱) و بیست و چهارمي به رُومَمْتِي عِزَرْ که او با پسران و برادرانَش دوازده بودند *

(فصلِ بیست و ششم مشتمل بر سي و دو آیه)

(۱) از قسمت‌هاي دربانان از قُرَحِیانْ مِشِلَمْیاهِ پسرِ قُورِيْ از پسرانِ آسافْ (۲) و پسرانِ مِشِلَمْیاهْ اینان بودند اوّل زاده‌اَش زِکَرْیاهْ دویمي یِدِیعَئِیلْ سیومي زِبَدْیاهْ چهارمي یَثْنِیئِیلْ (۳) پنجمي عِیلامْ ششمي یِهُوحانانْ هفتمي اِلِیهُوعِینَيْ (۴) و پسرانِ عُوبِیدِ اِدُومْ اینان بودند اوّل زاده‌اَش شَمَعْیاهْ دویمي یِهُوزاباذْ سیومي یُوآحْ

حودِشان مطابقِ منصبِشان * (۴) و شمارهٔ مردانِ رئیسِ پسرانِ اِلْعازارْ یافته شد که از پسرانِ اِیْثامَرْ زیاده اند و ایشان‌را بدین طور تقسیم کردند از پسرانِ اِلْعازارْ رؤساي خاندانِ اجدادِ ایشان شانزده و از پسرهاي اِیْثامَرْ موافقِ خاندانِ اجدادِ ایشان هشت بودند (۵) ایشان‌را باهم دیگر موافقِ قرعه تقسیم کردند تا آنکه سرورانِ مقامِ مقدّس و سردارانِ خانهٔ خدا از فرزندانِ اِلْعازارْ و از فرزندانِ اِیْثامَرْ باشند * (۶) و شِمَعْیاهْ پسرِ نَثَنْئیلْ کاتب از لِویانْ ایشان‌را در حضورِ پادشاه و سروران و صادُوقِ کاهن و اَحیمِلِکْ پسرِ اِبیاثارْ و رؤساي اجدادِ کاهنان و لِویانْ مکتوب ساخت یک خانهٔ پدري از اِلْعازارْ و دیگر خانه از اِیْثامَرْ بشمار گرفته شد * (۷) و قرعهٔ اوّل از براي یِهُویارِیبْ بیرون آمد و دویمي براي یِدَعْیاهْ (۸) و سیومي براي حارِیمْ و چهارمي براي سِعُورِیمْ (۹) و پنجمی براي مَلْکِیّاهْ و ششمي براي مِیامِنْ (۱۰) و هفتمي براي هَقُّوصْ و هشتمي براي اَبیاهْ (۱۱) و نهمي براي یِیشُوعْ و دهمي براي شِکَنْیاهْ (۱۲) و یازدهمي براي اِلْیاشِیبْ و دوازدهمي براي یاقِیمْ (۱۳) و سیزدهمي براي حُپّاهْ و چهاردهمي براي یِشْبابْ (۱۴) و پانزدهمي براي بِلْگاهْ و شانزدهمي براي اِمّیرْ (۱۵) و هفدهمي براي حِیزِیرْ و هجدهمي براي هَپِصِیصْ (۱۶) و نوزدهمي براي پِتَحْیاهْ و بیستمي براي یِحِزْقِئیلْ (۱۷) و بیست و یکمي براي یاکِینْ و بیست و دویمي براي گامُولْ (۱۸) و بیست و سیومي براي دِلایاهْ و بیست و چهارمي براي مَعَزْیاهْ * (۱۹) و ترتیبِ خدمتِ ایشان بوقتِ داخل شدن بخانهٔ خداوند موافقِ قانون‌هایشان بدستِ پدرِ ایشان هارُونْ بطوري که خداوند خداي اِسْرائیلْ اورا امر فرموده بود این بود * (۲۰) و بقّیهٔ پسرانِ لِوِي اینانند از پسرانِ عَمْرامْ شُوبائیلْ و از پسرانِ شُوبائیلْ یِحْدیاهْ (۲۱) و از رِحَبْیاهْ یعني پسرانِ رِحَبْیاهْ اوّلین یِشّیاهْ بود (۲۲) و از یِصْهارِیان شِلُومُوثْ و از پسرانِ شِلُومُوثْ یَحَثْ (۲۳) و از پسرانِ حِبْرُونْ اوّلین یِریاهْ و دویمي اَمَرْیاهْ و سیومي یَحَزِیئیلْ و چهارمي یِقَمْعامْ (۲۴) از پسرانِ عُزِّیئیلْ میکاهْ و از پسرانِ میکاهْ شامیرْ (۲۵) برادرِ میکاهْ یِشّیاهْ بود و از پسرانِ یِشّیاهْ زِکَرْیاهْ (۲۶) پسرانِ مِراریْ مَحْلِي و مُوشِي و پسرانِ یَعَزِیاهْ بِنُو (۲۷) پسرانِ مِراریْ از یَعَزِیاهْ بِنُو و شُوهَمْ و زَکُّورْ و عِبْرِي (۲۸) از مَحْلِي اِلْعازارْ و اورا اولاد نبود (۲۹) از قِیشْ یعني پسرانِ قِیشْ یِرَحْمِئیلْ (۳۰) و پسرانِ مُوشِي مَحْلِي و عِیدَرْ و یِریمُوثْ پس پسرانِ لِویانْ موافقِ خاندانِ اجدادِ ایشان اینان بودند (۳۱) و ایشان نیز در برابرِ خویشاوندانِ خود از فرزندانِ هارُونْ در حضورِ داوُدِ مَلِکْ و صادُوقْ و اَحیمِلِکْ و رؤساي اجدادِ کاهنان و لِویانْ یعني پدرانِ رئیسي در برابرِ خویشاوندانِ کوچکِ ایشان قرعه انداختند *

(فصلِ بیست و پنجم مشتمل بر سي و یک آیه)

(۱) پس داوُدْ و سردارانِ لشکر بجهتِ خدمتِ فرزندانِ آسافْ و هیمانْ و یِدُوثُونْ اشخاصِ چندي‌را تعیین کردند تا آنکه بنواختنِ بربطها و سنطورها و سنجها اظهارِ نبوّت نمایند و شمارهٔ نوازنده‌گان موافقِ خدمتِ ایشان اینست (۲) از فرزندانِ آسافْ زَکُّورْ و یُوسِیفْ و نَثَنْیاهْ و اَشَرِئیلاهْ اینان پسرانِ آسافْ بودند که زیرِ دستِ او مطابقِ فرمانِ مَلِکْ اظهارِ نبوّت مي‌نمودند (۳) از یِدُوثُونْ پسرانِ یِدُوثُونْ گِدَلْیاهْ و صِرِي و

نُعْدانْ اند (۱۰) و پسرانِ شِمْعِي يَحَثْ و زِيزَا و يِعُوشْ و بِرِيعَاهْ اين چهار پسرانِ شِمْعِي بودند (۱۱) و يَحَثْ وَلَد بود و زِيزَاهْ دويمي بود و امّا يِعُوشْ و بِرِيعَاهْ پسرانِ بسيار نداشتند از آن سبب در خاندانِ پدري دريك شماره بودند * (۱۲) پسرانِ قِهَاثْ عَمْرَامْ و يِصْهَارْ و حِبرُونْ و عُزِّيئِيلْ چهار بودند (۱۳) پسرانِ عَمْرَامْ هَارُونْ و مُوسَى بودند و هَارُونْ تا آنكه او و پسرانَش قُدْسِ قُدْسِيمْ‌را عليَ الدّوام تقديس نمايند و براي بخور كردن و خدمت نمودن در حضورِ خداوند و براي دعاي خير نمودن باسمَش ابداً تعيين شده بودند (۱۴) و پسرانِ مُوسَى مردِ خدا در سبطِ لِوِيَانْ شمرده شدند (۱۵) پسرانِ مُوسَى گِرْشُومْ و اِلِيعِزَرْ بودند (۱۶) پسرانِ گِرْشُومْ شِبُوئِيلْ اوّلَش بود (۱۷) و پسرانِ اِلِيعِزَرْ اوّلَش رِحَبْيَاهْ بود و اِلِيعِزَرْ را پسرانِ ديگر نبود و امّا پسرانِ رِحَبْيَاهْ بسيار بسيار شدند (۱۸) پسرانِ يِصْهَارْ اوّلَش شِلُومِيثْ (۱۹) پسرانِ حِبرُونْ اوّلَش يِرِيَاهْ و دويمي اَمَرْيَاهْ و سيومي يَحَزِيئِيلْ و چهارمي يِقَمعَامْ بود (۲۰) پسرانِ عُزِّيئِيلْ مِيكَاهْ اوّلَش و يِشِّيَاهْ دويم بود * (۲۱) و پسرانِ مِرَارِي مَحْلِي و مُوشِي و پسرانِ مَحْلِي اِلْعَازَارْ و قِيشْ بودند (۲۲) و اِلْعَازَارْ مُرد و اورا پسران نَيْ بلكه دختران بودند و پسرانِ قِيشْ خويشاوندانِ ايشان ايشان‌را گرفتند (۲۳) پسرانِ مُوشِي مَحْلِي و عِيدَرْ و يِرِيمُوثْ سه بودند * (۲۴) پسرانِ لِوِيْ اينان اند موافقِ خاندانِ پدرانِ ايشان يعني رؤساي اجداد بطوري كه شمارهٔ ايشان اسماً مطابقِ سرهاي ايشان محسوب شد كه ايشان بكارِ بندهٔ‌گيِ خانهٔ خداوند مشغول بودند از بيست ساله و بالاتر (۲۵) زيرا داوُدْ گفت كه خداوند خداي اِسْرَائِيلْ آرامي بقومَش داد تا آنكه دائماً در اُورُشَلِيمْ ساكن گردند (۲۶) و تا آنكه بر لِوِيَانْ لازم نباشد كه چادر و تمامیِ ظروفَش‌را بردارند بجهةِ خدمتَش (۲۷) زيرا كه موافقِ آخرين كلامِ داوُدْ شمارهٔ پسرانِ لِوِيْ از بيست ساله و بالاتر نوشته شد (۲۸) زيرا كه مشغلهٔ ايشان اين بود كه از براي خدمتِ خانهٔ خداوند پهلوي دستِ پسرانِ هَارُونْ در صحنها و حجره‌ها بايستند تا آنكه تمامیِ چيزهاي مقدّس‌را طاهر سازند و بكارِ بندهٔ‌گيِ خانهٔ خدا مشغول باشند (۲۹) و بجهةِ نانِ تَقَدُّمَه و آردِ هديّه‌ها و بجهةِ نان‌هاي فطيري و پخته شدنيهاي در تابه و كبابِ رياني و هرگونهٔ پيمانه كردن و مساحت نمودن (۳۰) و تا آنكه جهةِ حمد و ثناي خداوند هر صبح ايستاده شوند و نيز وقتِ شام (۳۱) و بجهةِ رسانيدنِ تمامیِ قرباني‌هاي سوختني براي خداوند بروزهاي سبت و ماه‌هاي تازه و عيدهاي مُعَيَّنه در شمارهٔ موافقِ قانون‌هائي كه در حضورِ خداوند بر ايشان ابداً لازم بود (۳۲) مراد اينكه نگاهبانيِ چادرِ جماعت و ديده‌بانيِ مقامِ مقدّس و اطاعت نمودن خويشاوندانِ خود پسرانِ هَارُونْ‌را در خدمتِ خانهٔ خداوند بجا آورند *

(فصلِ بيست و چهارم مشتمل بر سي و يك آيه)

(۱) و تقسيماتِ پسرانِ هَارُونْ اينان اند پسرانِ هَارُونْ نَادَابْ و اَبِيهُوءْ و اِلْعَازَارْ و اِيثَامَرْ بودند (۲) و نَادَابْ و اَبِيهُوءْ قبل از پدرشان فوت شدند و ايشان‌را اولاد نبود از آن سبب اِلْعَازَارْ و اِيثَامَرْ كهانت كردند (۳) و داوُدْ ايشان‌را تقسيم كرد يعني صَادُوقْ‌را از پسرانِ اِلْعَازَارْ و اَحِيمِلِكْ‌را از پسرانِ اِيثَامَرْ در خدمتِ

خود بنا نمایم (۸) و کلامِ خداوند بدین مضمون بمن نازل شد که چونکه خونِ بسیاري‌را ریختي و جنگهاي عظیمي‌را معمول داشتي بنابراین خانه‌را باسمَم بنا نخواهي کرد بسببِ اینکه خونهاي بسیاري‌را در نظرَم بزمین ریختي (۹) اینک براي تو پسري زائیده میشود که مردِ آرامي خواهي شد زیرا که من از تمامیء دشمنانی که در اطرافَش باشند اورا آرام خواهم داد و بجهةِ آنکه اسمَش سُلَیْمانْ باشد در ایّامِ او اِسْرائیلْ‌را سلامتي و راحت خواهم داد (۱۰) و خانه‌را باسمِ من بنا خواهد کرد بلکه او از براي من پسر و من از براي او پدر خواهم بود و تختِ مملکتِ اورا بر اِسْرائیلْ ابداً پایدار خواهم گردانید (۱۱) حال اي فرزندَم خداوند با تو باشد و بکام خواهي رسید و خانهء خداوند خدایَت به نهجي که ترا امر فرموده است بنا خواهي کرد (۱۲) مراد اینکه خداوند حکمت و فطانت بتو بخشد و ترا بخصوصِ اِسْرائیلْ امر نماید تا آنکه شریعتِ خداوند خدایَت‌را محافظت نمائي (۱۳) آنگاه بکام خواهي رسید در صورتي که بجا آوردنِ قانونها و احکامي که خداوند مُوسی‌را در بارهء بني اِسْرائیلْ امر فرمود متوجّه باشي پس قوي و دلیر بوده ترسان و هراسان مباش * (۱۴) و اینک در فروتنيء خود صد هزار قنطار طلا و هزار هزار قنطار نقره و برنج و آهن که به بسیاریَش بوزن نمي‌آمد بجهةِ خانهء خداوند حاضر کردم بلکه چوب‌ها و سنگ‌هارا بسیار جمع کرده ام که تو بآنها علاوه نمائي (۱۵) و بنزدِ تو کارکنانِ بسیار است از تراشنده‌گان هم از سنگ و هم از چوب و هر قسمِ دانایان براي هر کاري (۱۶) زر و سیم و برنج و آهن بي شمار است پس برخیز و معمول دار و خداوند با تو باشد * (۱۷) و داوُدْ تمامیء سرورانِ اِسْرائیلْ‌را امر فرمود که کومك به پسرَش سُلَیْمانْ بکنند (۱۸) و گفت که آیا خداوند خداي شما با شما نیست و مگر شمارا آرام از هر طرف نداده است زآنرو که ساکنانِ زمین‌را بدستِ من تفویض نموده است و روي زمین در حضورِ خداوند و حضورِ قومَش منقاد شد (۱۹) حال دلها و جانهاي خودتان‌را بجهةِ طلب نمودنِ خداوند خداي خود متوجّه سازید و برخیزید مقامِ مقدّسِ خداوند خدارا بنا نمائید تا آنکه صندوقِ عهدِ خداوند و ظروفِ مقدّسِ خدارا بخانهء که باسمِ خداوند بنا میشود بیاورید *

(فصلِ بیست و سیوم مشتمل بر سي و دو آیه)

(۱) و چونکه داوُدْ پیر و سال خورده شد پسرَش سُلَیْمانْ‌را بر اِسْرائیلْ به پادشاهي نصب نمود * (۲) و تمامیء سرورانِ اِسْرائیلْ و کاهنان و لِویانْ‌را جمع نمود (۳) و لِویانْ از سي ساله و بالاتر شمرده شدند و شمارهء ایشان موافقِ سرانِ شُجاعانِ ایشان سي و هشت هزار بود (۴) از ایشان بیست و چهار هزارَش جهةِ سرکاريء خانهء خداوند و شش هزار قاضیان و حاکمان بودند (۵) و چهار هزار دربانان و چهار هزار حمد کنندهء خداوند به آلاتي که داوُدْ جهةِ حمد ساخته بود * (۶) و داوُدْ تقسیم شونده‌گانِ بني لِویْ‌را از گِرشُونْ و قِهاثْ و مِراریْ تقسیم نمود * (۷) از گِرشُونیانْ لَعْدانْ و شِمْعِي (۸) پسرانِ لَعْدانْ اوّلَش یِحِیْئیلْ و زیثامْ و یُوئیلْ سه نفر (۹) پسرانِ شِمْعِي همین سه شِلُومیثْ و حَزِیئیلْ و هارانْ ایشان رؤساي اجدادِ

بقومِ تو باشد تا آنکه ایشان مبتلای طاعون بشوند * (۱۸) پس فرشتهٔ خداوند به گادْ امر فرمود که به داوُدْ بگو که براو لازم است که به بالا بر آمدهٔ قربانگاهي براي خداوند در خرمن‌گاهِ اُرْنانِ یبُوسِیْ بر پا نماید (۱۹) و داوُدْ موافقِ کلامي که گادْ باسمِ خداوند باو فرمود به بالا آمد (۲۰) و اُرْنانْ برگشته فرشته‌را دید و چهار پسرَش به همراهِ او متواري گشتند در حالتي که اُرْنانْ گندم‌را میکوبید (۲۱) و داوُدْ نزدِ اُرْنانْ آمد و اُرْنانْ نگریسته داوُدْرا دید و از خرمن‌گاه بیرون آمده در حضورِ داوُدْ رو بزمین خم شد (۲۲) و داوُدْ به اُرْنانْ گفت که محلِّ خرمنگاه‌را بمن بده تا آنکه قربان‌گاهي براي خداوند در آن بر پا نمایم بتمامیءِ قیمتَش بمن بفروش که طاعون از قوم رفع شود (۲۳) و اُرْنانْ به داوُدْ عرض کرد که زا براي خودَت بگیر و آقایَم پادشاه هر چه در نظرَش پسند آید بکند و به بین که گاوان‌را جهةِ قربانيءِ سوختني دادم بلکه آلاتِ خرمن‌گاه‌را بجهةِ هیزم و گندم‌را بجهةِ هدیّهٔ اُردي این همه‌را بتو دادم (۲۴) و داوُدِ مَلِکْ باُرْنانْ گفت که نَيْ زیرا که بتمامیءِ قیمت خواهم خرید زآنرو آنچه که مالِ تُست در خدمتِ خداوند نخواهم گرفت و قربانيءِ سوختني‌را بي خرج تقریب نخواهم نمود (۲۵) پس داوُدْ به اُرْنانْ بوزن شش صد مثقال طلا داد (۲۶) و داوُدْ قربان‌گاه‌را براي خداوند در آنجا بر پا نمود و قرباني‌هاي سوختني و قربانیهاي سلامتي‌را تقریب نمود و بخداوند استدعا نمود که [خدا] آتشي‌را از آسمان بر مذبحِ قربانيءِ سوختني نازل گردانیده اورا استجابت نمود (۲۷) و خداوند فرشته‌را امر فرمود که شمشیرِ خودرا درغلافَش بگذار * (۲۸) در آن زمان هنگامي که داوُدْ دید که خداوند اورا در خرمن‌گاهِ اُرْنانِ یبُوسِیْ استجابت نموده است در آنجا قرباني نمود (۲۹) و مسکنِ خداوند که مُوسیٰ در بیابان ساخته بود و مذبحِ قربانيءِ سوختني در آن ایّام در مقامِ بلندِ گِبْعُوْن بود (۳۰) و داوُدْ نتوانست که بآن قربانگاه برود تا آنکه از خدا طلب نماید زیرا که از شمشیرِ فرشتهٔ خداوند میترسید

(فصلِ بیست و دویم مشتمل بر نوزده آیه)

(۱) و داوُدْ گفت که این است خانهٔ خداوند خدا و این است مذبحِ قربانيءِ سوختني براي بني اِسْرائیلْ * (۲) و داوُدْ فرمود که غریباني که در زمینِ اِسْرائیلْ اند جمع نمایند بعد از آن سنگ تراشان‌را تعیین فرمود تا آنکه سنگ‌هاي تراشیدني‌را جهةِ بناي خانهٔ خدا بتراشند (۳) و داوُدْ آهنِ بسیاري‌را از براي میخ‌ها بجهةِ درهاي دروازه‌ها و پیْوَستها و برنج‌هاي بسیارِ بي وزن آماده کرد (۴) با چوب‌هاي سروِ آزادیءِ بیشمار زیرا که صیْدُونیانْ و صُوریانْ چوب‌هاي سروِ آزادِ بسیاري بجهةِ داوُدْ آوردند (۵) و داوُدْ گفت که پسرَم سُلَیْمانْ جوان و نازنین است و خانهٔ که براي خداوند باید بنا نهاد بسیار بزرگ و بلند و در تمامیءِ زمین‌ها نامدار و با جلال و حال از برایَش مُهیّا میسازم و داوُدْ پیش از مُردَنش تَهْیِیهٔ چیزهاي بسیاري نمود * (۶) و داوُدْ پسرَش سُلَیْمانْ‌را احضار نموده و اورا امر فرمود که خانهٔ بجهةِ خداوند خداي اِسْرائیلْ بنا نماید (۷) و دیگر داوُدْ به سُلَیْمانْ فرمود که اي پسرَم در دلَم بود که خانهٔ باسمِ خداوند خداي

(فصلِ بیست و یکم مشتمل بر سي آیه)

(۱) و شَیْطانْ بخلافِ اِسْرائیلْ ایستاد و داوُدْرا وسوسه نمود تا آنکه اِسْرائیلْرا بشمارد (۲) و داوُدْ به یُوآبْ و سردارانِ قوم فرمود که بروید و اِسْرائیلْرا از بِئیرشَبَعْ الی دانْ بشمارید و شمارهٔ ایشانرا نزدِ من بیاورید تا بدانم (۳) و یُوآبْ گفت که خداوند قومِ خودرا صد مقابلهٔ آنچه هستند افزاید اي آقایَم پادشاه آیا تمامیِ آنها بندهگانِ آقایَم نیستند پس چرا باید آقایَم طالبِ این عمل باشد و چرا باید که باعثِ گناهِ اِسْرائیلْ باشد (۴) امّا کلامِ مَلِکْ بر یُوآبْ غالب آمد و یُوآبْ بیرون رفت و در میانِ تمامیِ اِسْرائیلْ سَیْر کرده و باز به اُورُشَلیمْ مراجعت نمود (۵) و یُوآبْ جمعِ شمارهٔ قومرا به داوُدْ تسلیم نمود و شمارهٔ تمامیِ بني اِسْرائیلْ هزار هزارو یك صد هزار مردِ شمشیرکش بسواي شمارهٔ بني یِهُوداهْ که چهار صد و هفتاد هزار مردِ شمشیرکش بود (۶) و لِویانْ و بِنیامینیانْرا در میانِ ایشان سان ندید زیرا که فرمانِ پادشاه باعثِ کراهتِ یُوآبْ بود * (۷) و این عمل در نظرِ خداوند ناپسند آمد که او بني اِسْرائیلْرا مضروب ساخت (۸) و داوُدْ بخداوند اقرار نمود که گناهِ بزرگي کردم بسببِ اینکه این کاررا معمول داشتم و حال تمّنا اینکه از گناهِ بندهات درگذري زیرا که بسیار احمقي نمودم (۹) پس خداوند به گادِ بینندهٔ داوُدْ بدین مضمون فرمود (۱۰) که برو خبر به داوُدْ بده و بگو خداوند چنین میفرماید که سه چیز ترا تکلیف میکنم یکي از آنرا اختیار نما تا آنکه بتو بنمایم (۱۱) پس گادْ به پیشِ داوُدْ رفت و اورا گفت که خداوند چنین میفرماید که از براي خودَت قبول نما (۱۲) یا سه سالِ قحطي یا اینکه سه ماه در برابرِ دشمنانَت مغلوب شوي هنگامي که شمشیرِ دشمنانَت بتو میرسد و یا اینکه سه روز شمشیرِ خداوند یعني طاعون در زمینِ تو باشد و فرشتهٔ خداوند در تمامیِ حدودِ اِسْرائیلْ بهلاکت مشغول باشد پس حالا به بین که چه جواب که بکسي که مرا فرستاده برسانم بدهي (۱۳) و داوُدْ به گادْ گفت که در شدّتِ تنگي میباشم تمّنا اینکه بدستِ خداوند بیفتم زآنرو که رحمتهایَش بسیار و بیشمار است و بدستِ انسان نیفتم * (۱۴) و خداوند طاعونرا به اِسْرائیلْ گماشت که از اِسْرائیلْ هفتاد هزار آدم افتاد (۱۵) و خدا فرشتهٔرا باُورُشَلیمْ فرستاد جهةِ خراب کردنَش و هنگامي که او مشغول بهلاکت بود خداوند ملاحظه فرموده بجهةِ این بلا تغییر به ارادهٔاَش داد و بفرشتهٔ هلاك کننده امر فرمود که بس است حال دستَتْرا بردار در حالتي که فرشتهٔ خداوند نزدِ خرمنگاهِ اُرْنانِ یِبُوسِي ایستاد (۱۶) و داوُدْ چشمانَشرا بلند کرده فرشتهٔ خداوندرا دید که ما بین زمین و آسمان مي ایستد و شمشیرِ برهنه در دستَش که به بالاي اُورُشَلیمْ بلند کرده بود پس داوُدْ و مشائخ به پلاس مُتلبّس شدند و بر روي خودشان افتادند (۱۷) و داوُدْ بخدا عرض کرد که آیا کسي که بشمارهٔ قوم امر کرد من نبودم و من اوئم که گناه ورزیدم و این عملِ بسیار بدرا معمول داشتم و این گوسفندان چه کرده اند اي خداوندگار و خدایَم تمّنا اینکه دستَت بر من و بر خاندانِ پدرَم باشد نه اینکه

(۱۱) و بقیّهٔ قوم‌را بدستِ برادرَش اَبْشَیْ تسلیم نمود تا آنکه خویشتن‌را در مقابلِ بني عَمّوْن صف‌آرائي نمایند (۱۲) و گفت که اگر اَرَمِیانْ بر من غالب آیند تو کومك بمن خواهي داد و اگر بني عَمّوْن بر تو غالب آیند من کومك بتو خواهم داد (۱۳) و بجهةِ قومِ خود و بجهةِ شهرهاي خداي ما قوي و دلیر باشیم و خداوند آنچه‌را که در نظرَش پسند آید بجا بیاورد * (۱۴) و یوآبْ و قومي که به همراهَش بودند بقصدِ جنگ نزدیك به اَرَمِیانْ آمدند و ایشان در حضورِ او فرار کردند (۱۵) و مادامي که بني عَمّوْن دیدند که اَرَمِیان فرار نمودند ایشان نیز از مقابلِ اَبْشَیْ برادرَش فرار نموده داخلِ شهر گردیدند بعد از آن یُوآبْ بُاوْرِشَلِیمْ آمد * (۱۶) و وقتي که اَرَمِیانْ دیدند که در برابرِ اِسْرائِیلْ مغلوب شدند ایلچیان فرستادند و آرَمِیاني که در آن طرفِ نهر بودند بیرون آوردند و شُوفَكِ سردارِ لشکرِ هَدَرِعِزِرْ پیشواي ایشان بود (۱۷) و بداوُدْ خبر رسید و او تمامیءِ اِسْرائِیلْ‌را جمع کرده از اَرْدَنْ عبور نمود و بر ایشان هجوم آورشده و در برابرِ ایشان صف‌آرائي نموده و بعد از آن که داوُدْ لشکرِ خودرا صف‌آرائي نکرد در برابرِ اَرَمِیانْ ایشان با او جنگ نمودند (۱۸) و اَرَمِیانْ از برابرِ اِسْرائِیلِیانْ فرار نمودند و داوُدْ از اَرَمِیانْ سوارانِ هفت هزار عرّاده و چهل هزار پیاده‌را کُشت و شُوفَكِ سردارِ لشکررا بقتل رسانید (۱۹) و بندهگانِ هَدَرِ عِزِرْ چونکه دیدند که در برابرِ اِسْرائِیلْ مغلوبند با داوُدْ صلح نموده بندهگانِ او گردیدند و اَرَمِیانْ نخواستند که بارِ دیگر کومك به بني عَمّوْن بدهند *

(فصلِ بیستم مشتمل بر هشت آیه)

(۱) پس واقع شد بعد از تمام شدنِ سال وقتي که پادشاهان بخصوصِ جنگ بیرون میروند آنکه یُوآبْ بهادرانِ جنگي‌را بیرون آورد و زمینِ بني عَمّوْن‌را خراب کرد و آمده رَبّاهْ‌را محاصره کرد اَمّا داوُدْ در اُورْشَلِیمْ ماند و یُوآبْ اهلِ رَبّاهْ‌را شکست داد و اورا خراب کرد (۲) و داوُدْ تاجِ پادشاهِ ایشان‌را از سرَش برداشت و وزنِ آن تاج یك قنطار طلا بود و در آن سنگ‌هاي گران بها بود پس آن تاج‌را بر سرِ داوُدْ نهادند و او غارت‌هاي بسیار و بیشمار از آن شهر بیرون آورد (۳) و مردماني که در درونِ شهر بودند بیرون آورد و ایشان‌را به اَرّه‌ها و مازوهاي آهنین و تیشه‌ها بُرید و داوُدْ بتمامیءِ شهرهاي بني عَمّوْن چنین نوع عمل نمود بعد از آن داوُدْ با جملهٔ قوم به اُورْشَلِیمْ مراجعت نمودند * (۴) و بعد از این واقعات اتّفاق افتاد که جنگ در گِزَرْ با فِلِسْطِیانْ بظهور آمد آنگاه سِبّکَیْءِ حُشّائِي سِبّیْ‌را که از اولادِ بلندقدّي بود کُشت و ایشان مغلوب شدند * (۵) و بارِ دیگر جنگي با فِلِسْطِیانْ واقع شد و اِلْحانانِ پسرِ یاعِیرْ لَحْمِیءِ برادرِ گُلیاثِ گِتّي‌را کُشت که چوبِ نیزهٔ او مثلِ چوبِ نسّاجان بود * (۶) و دیگر جنگي در گَتْ واقع شد و مردِ بلند قدّي بود که انگشت‌هایَش شش شش بودند یعني عددشان بیست و چهار بود و او نیز از فرزندانِ آن بلندقدّ بود (۷) و از اِسْرائِیلِیانْ مبارز خواست و یِهُونادابِ پسرِ شِمْعاي برادرِ داوُدْ اورا کُشت (۸) اینان بجهةِ آن بلندقدّ در گَتْ زائیده شدند و بدستِ داوُدْ و بدستِ بندهگانَش افتادند *

سُلَیْمانْ دریاچه و ستون‌ها و ظروفِ برنجین‌را ساخت * (۹) و وقتي که تُوعُوي پادشاهِ حَمَاتْ شنید که داوُدْ تمامیءِ لشکرِ هَدَرِ عِزرِ پادشاهِ صُوبَاهْ‌را شکست داد (۱۰) پسرِ خود هَدُورامْ‌را نزدِ داوُدِ مَلِکْ فرستاد تا نکه سلامتي گفته مبارک باد نماید زیرا که با هَدَرِ عِزرْ جنگ کرده اورا شکست داد بجهةِ آنکه میانِ تُوعُو و هَدَرِ عِزرْ دعوا میبود و به همراهش هرنوع ظروف از طلا و نقره و برنج فرستاد (۱۱) و داوُدِ مَلِکْ آنهارا نیز تقدیس کرد برايِ خداوند با سیم و طلائي که از سائرِ طوائف گرفته بود از اِدُومِیانْ و مُوآبِیانْ و پسرانِ عَمُّونْ و فِلِسْطِیانْ و عَمالِیقِیانْ * (۱۲) و اَبْشَيْءِ پسرِ صِرُویاهْ از اِدُومِیانْ هجده هزار در درّهٔ نمک کُشت (۱۳) و مستحفظانِ چند در اِدُومْ تعیین نمود و تمامیءِ اِدُومِیانْ بندهٔ‌گانِ داوُدْ گردیدند و خداوند داوُدْرا هر جائي که میرفت محافظت نمود * (۱۴) و داوُدْ بر تمامیءِ اِسْرائِیلِیانْ سلطنت مینمود و حکم و راستي بتمامیءِ قومَش میکرد (۱۵) و یُوآبِ پسرِ صِرُویاهْ سردارِ لشکر و یِهُوشافاطِ پسرِ اَحِیلُودْ وقائع‌نگار (۱۶) و صادُوقِ پسرِ اَحِیطُوبْ و اَبِیمِلِکِ پسرِ اَبِیاثارْ کاهنان و شَوْشا نویسنده (۱۷) و بِنایاهِ پسرِ یِهُویاداعْ سردارِ کِرِیثِیانْ و پِلِیثِیانْ و پسرانِ داوُدْ در نزدِ پادشاه از نخستین سرداران بودند *

(فصلِ نوزدهم مشتمل بر نوزده آیه)

(۱) و بعد از آن واقع شد که ناحاشِ پادشاهِ پسرانِ عَمُّونْ مُرد و پسرَش در جایَش سلطنت مینمود (۲) و داوُدْ گفت که مهرباني با حانُونِ پسرِ ناحاشْ خواهم نمود زیرا که پدرَش بمن مهرباني مینمود پس داوُدْ قاصدان‌را فرستاد تا آنکه اورا بخصوصِ پدرَش تعزیت نمایند و بندهٔ‌گانِ داوُدْ بزمینِ بني عَمُّونْ نزدِ حانُونْ آمدند بجهةِ تعزیت نمودنَش (۳) و سردارانِ بني عَمُّونْ بحانُونْ گفتند که آیا داوُدْ در نظرِ تو پدرَت‌را عزّت مینماید که تعزیت کنندهٔ‌گان‌را نزدِ تو فرستاده است آیا بندهٔ‌گانِ او نزدِ تو بقصدِ این نیآمده اند که زمینِ ترا تفحّص و تجسّس و خراب نمایند (۴) و حانُونْ بندهٔ‌گانِ داوُدْرا گرفت و تراشید و لباسِ ایشان‌را از نیم تا سُرین بُرید و ایشان‌را روانه ساخت (۵) آنگاه رفتند و بخصوصِ آن مردمان داوُدْرا اعلام نمودند و او جهةِ ملاقاتِ ایشان [کسي‌را] فرستاد زیرا که مردان بسیار منفعل شدند و مَلِکْ گفت در یِرِیحُو بمانید تا ریش‌هاي شما بیرون بیآید بعد از آن برگردید * (۶) و هنگامي که بني عَمُّونْ دیدند که مکروهِ داوُدْ اند حانُونْ و بني عَمُّونْ هزار قنطار نقره فرستادند تا آنکه بجهةِ خود عرّاده‌ها و سواره‌ها از اَرَمِ بَیْنِ النَّهْرَیْنْ و از اَرَمِ مَعَکاهْ و از صُوبَاهْ کرایه نمایند (۷) و بجهةِ خود سي و دو هزار عرّاده و پادشاهِ مَعَکاهْ و قومَش‌را کرایه نمودند و ایشان آمدند و در برابرِ مِیدِبا چادر زدند و بني عَمُّونْ از شهرهاي خود گِردْ آمده بقصدِ جنگ روانه شدند * (۸) و داوُدْ این‌را که شنید یُوآبْ و تمامیءِ لشکرِ بهادران‌را فرستاد (۹) و بني عَمُّونْ بیرون آمدند و لشکررا صف‌آرائي کردند در مقابلِ دروازهٔ شهر و پادشاهاني که آمده بودند بانفراده در صحرا ماندند (۱۰) و هنگامي که یُوآبْ دید که لشکریان هم در پیش و هم در عقب در برابرَش میباشند از کُلِّ برگزیده‌گانِ اِسْرائِیلْ انتخاب کرد و ایشان‌را در مقابلِ اَرَمِیانْ صف‌ها تعیین نمود

بود * (۱۵) و ناثانْ موافقِ کلِّ این کلمات و مطابقِ تمامِ این رؤیا چنین به داوُدْ گفت * (۱۶) بعد از آن داوُدِ پادشاه رفت و در درگاهِ خداوند نشست و گفت که اي خداوند خدا من کیستم و خاندانِ منْ چه چیز است که مرا تا به این مرتبه رسانیدي (۱۷) و اي خدا این در نظرَت سهل نمود که در بارهء خاندانِ بندهءَت در زمانِ بعیدِ آینده فرمودي و بمن مثلِ شخصِ بلندمرتبه نگریستي اي خداوند خدا (۱۸) دیگر داوُدْ بتو چه تواند گفت بخصوصِ حرمتِ تو به بندهءَت زیرا که بندهءَت‌را شناختي (۱۹) اي خداوند بخصوصِ بندهء خود و موافقِ اختیارِ خود تمامیءِ این عظمت‌هارا کردي تا آنکه تمامیءِ این بزرگي‌هارا بفهماني (۲۰) اي خداوند مثلِ تو احدي نیست بل سواي تو خدائي نَیْ مطابقِ هرآنچه با گوشهاي خود شنیده ایم (۲۱) و مثلِ قومِ تو اِسرائیل آیا قومي بر روي زمین هست که تو اي خدا جهةِ خلاصِ ایشان عمل فرموده تا آنکه قومِ خاصَت باشند و از براي خود اسمِ عظیم و مُهیب بر قرار نمودهء هنگامي که قومهارا اخراج مینمودي در برابرِ قومِ خود که از مِصْر بیرون آورده بودي (۲۲) زآنرو که قومِ خود اِسْرائیلْ‌را ابداً قومِ خود گردانیدي بلکه تو اي خداوند خداي ایشان بودي (۲۳) و حال اي خداوند تمنّا اینکه کلامي که فرموده به بندهء خود و خاندانَش ابداً مُقیم باشد و بطوري که وعده فرمودهء عمل فرمائي (۲۴) بل مُقیم باشد تا آنکه اسمِ تو ابداً عظیم باشد و بگویند که خداوندِ لشکرها خداي اِسْرائیلْ از براي اِسْرائیلیان خداست و خاندانِ بندهء تو داوُدْ در حضورِ تو پایدار شود (۲۵) زیرا که تو اي خداي من به بندهء خود اظهار فرمودهء که خانه‌را از براَیش بنا خواهي نمود بنابراین بندهء تو یافته است که در حضورِ تو استدعا نماید (۲۶) و حال اي خداوند تو خدائي و در خصوصِ بندهء خود این نیکوئي‌را وعده فرمودي (۲۷) و غرض اینکه راضي باشي که خانهء بندهء خودرا برکت دهي تا آنکه ابداً در حضورَت باشد زیرا که اي خداوند تو برکت میدهي و علي اَلدّوام متبارک خواهد شد *

(فصلِ هجدهم مشتمل بر هفده آیه)

(۱) و بعد از آن واقع شد که داوُدْ فِلِسْطیانْ‌را شکست داده ایشان‌را مغلوب ساخت و گَتْ‌را با قریه‌هایَش از دستِ فِلِسْطیانْ گرفت * (۲) و نیز مُوآبیانْ‌را شکست داد و مُوآبیانْ بندهء پیشکش آورِ داوُدْ گردیدند * (۳) و داوُدْ هَدَرِعِزِرِ پادشاهِ صُوبَاهْ‌را در حَماثْ شکست داد هنگامي که میرفت که سنورِ خودرا بکنارِ نهرِ فِراتْ استوار کند (۴) و داوُدْ هزار عرّاده و هفت هزار سوارهِ و بیست هزار پیاده از اوگرفت و داوُدْ نَیْ‌هاي کلِّ اسبهاي عرّاده کشي‌هارا بُرید مگر صد عرّاده که نگاه داشت * (۵) و آرَمیانِ دَرْمِشقي بجهةِ کومک نمودنِ هَدَرِعِزِرِ پادشاهِ صُوبَاهْ آمدند و داوُدْ از آرَمیانْ بیست و دو هزار نفرکشت (۶) و داوُدْ مستحفظاني چند در آرَمِ دَرْمِشقْ تعیین نمود و آرَمیانْ بندهء پیشکش آورِ داوُدْ گردیدند و خداوند داوُدْرا هرجا که میرفت محافظت کرد (۷) و داوُدْ سپرهاي زرّینهءِ که بر بندهگانِ هَدَرِعِزِرْ بود گرفت و بأُورَشَلِیمْ آنهارا آورد (۸) و از طِبْحَثْ و کُونْ شهرهاي هَدَرِعِزِرْ داوُدْ برنجِ بسیار بسیاري برداشت که از آن برنج

اِدُوم پسرِ یِدُوثُون و حُوسَاهْ دربانان بودند (۳۹) و صادُوقِ کاهن و برادرانَش کاهنان در حضورِ مسکنِ خداوند در مقامِ بلندي که در گِبعُون بود حاضر بودند (۴۰) تا آنکه صبح و شام قرباني‌هاي سوختني‌را بر مذبحِ قرباني‌ءِ سوختنيءِ دائمي در حضورِ خداوند تقریب نمایند موافقِ هر آنچه که در توراتِ خداوند مکتوب شده که به بني اِسْرَائِيلْ فرموده بود (۴۱) و همراهِ ایشان هِیمَانْ و یِدُوثُون و سائرِ برگزیده‌گاني که اسماً تعیین شده بودند حاضر شدند تا آنکه خداوندرا حمد نمایند زیرا که رحمَتش ابدیست (۴۲) و با ایشان هِیمَانْ و یِدُوثُون بودند بقصدِ اینکه کرناها و سنج‌ها و اسبابِ موسیقيءِ خدائي‌را بشنوانند و نیز پسرانِ یِدُوثُون دربانان بودند (۴۳) و تمامیءِ قوم هر کس بخانهء خودَش رفت و دائُود بجهةِ نمودنِ دعاي خیر به اهلِ خانهاَش مراجعت نمود *

(فصلِ هفدهم مشتمل بر بیست و هفت آیه)

(۱) و واقع شد بعد از اینکه دائُودْ در خانهء خودَش ساکن بود که دائُودْ به ناثانِ پیغمبر گفت اینک من در خانهء سروِ آزادي ساکنم امّا صندوقِ عهدِ خداوند در زیرِ پرده‌ها است * (۲) و ناثانْ به دائُودْ گفت که هر آنچه در دلَت باشد بنما زیرا که خدا با تُست (۳) و در همان شب واقع شد اینکه کلامِ خدا بر این مضمون به ناثانْ نازل شد (۴) که برو و ببندهء من داوُدْ بگو که خداوند چنین میفرماید که براي من بجهةِ ساکن شدن خانهءرا بنا نخواهي کرد (۵) زآنرو از روزي که بني اِسْرَائِيلْرا بیرون آوردم الي این زمان در خانهء ننشستم بلکه از چادر بچادر و از مسکن بمسکن رفتم (۶) و هر جائي که با تمامیءِ اِسْرَائِيلْ رفته بودم آیا یك حرفي بحکماي اِسْرَائِيلْ که ایشان‌را فرمان دادم که قومَم‌را رعایت نمایند گفتم باین معني که خانهء سروِ آزادي‌را چرا از برایَم بنا نگذاشتید (۷) و حال بدین مضمون به بندهَام دائُودْ بگو که خداوندِ لشکرها چنین میفرماید که من ترا از آغل از پَیْروِيءِ گوسفندان گرفتم تا آنکه پیشواي قومَم اِسْرَائِيلْ باشي (۸) و هر جائي که رفتي با تو بودم و تمامیءِ دشمنانَت‌را در حضورِ تو نابود کردم و ترا نامدار مثلِ نامِ بزرگاني که برروي زمین اند گردانیدم (۹) و مقامي از براي قومَم اِسْرَائِيلْ تعیین خواهم نمود و ایشان‌را در ان خواهم نشاند تا آنکه در مکانِشان ساکن شده بارِ دیگر متحرّك نشوند که فرزندانِ ظلم بارِ دیگر ایشان‌را مثلِ اوّل نرنجانند (۱۰) و یا مثلِ ایّامي که حُکَما بر قومِ خود اِسْرَائِيلْ بر قرار نمودم [نرنجانند] و نیز تمامیءِ دشمنانَت‌را مغلوب مي‌سازم و دیگر ترا اعلام میکنم که خداوند خانهءرا از براي تو بنا خواهد کرد (۱۱) و واقع میشود هنگامي که روزهاي عمرِ تو مملوّ میگردند تا آنکه باجدادِ خود برسي که من ذریّهء ترا در عقبِ تو که از فرزندانَت خواهد بود بظهور خواهم رسانید و مملکت اورا استوار خواهم نمود (۱۲) و او از براي من خانهءرا برپا خواهد نمود و تختِ اورا تا به ابَدْ پایدار خواهم نمود (۱۳) و من از براي او پدر و او بجهةِ من پسر خواهد بود و رحمَتم‌را از او دور نخواهم کرد بطوري که رحمتِ خودرا از کسي که پیش از تو بود دور نمودم (۱۴) و اورا در خانهاَم و در مملکتَم ابداً مُقیم خواهم داشت و تختَش ابداً استوار خواهد

إسْرائِيلْ را به تذكّر و شكر و حمد مشغول باشند (۵) يعني آصافِ رئيس و ثانِيَش زِكَرِيّاهْ و يِعِيئِيلْ و شِمِيرامُوتْ و يِحِيئِيلْ و مَتِتْيّاهْ و اِلِيآبْ و بِنايّاهْ و عُوبِيدِ اِدُومْ و يِعِيئِيلْ سنطورها و بربطها ميزدند و خودِ آصافْ سنج ميزد (۶) بِنايّاهْ و يَحَزِيئِيلِ كاهنان در حضورِ صندوقِ عهدِ خدا با كرناها هميشه حاضر بودند *
(۷) پس در همان روز داوُدْ اوّلاً اين سرودرا بدستِ آصافْ و برادرانَش داد تا اينكه خداوندرا حمد نمايند *
(۸) كه خداوندرا شكر نمائيد نامِ اورا بخوانيد و اعمالَش‌را در ميانِ قومها معلوم سازيد (۹) بجهةِ او بسرآئيد بجهةِ او مزمورها بسرآئيد در بارهء تمامیءِ عجايباتَش حكايت نمائيد (۱۰) نامِ مقدّسَش‌را فخر نمائيد دلِ جويندهگانِ خداوند شاد باشد (۱۱) خداوند و عظمتَش‌را تفحّص نمائيد حضورَش‌را هميشه طلب نمائيد (۱۲) عجايباتي كه كرده با آيات و با احكامِ دهانَش ذكر نمائيد (۱۳) اي ذرّيهء بندهاَش إسْرائِيلْ و اي فرزندانِ برگزيدهاَش يَعقُوبْ (۱۴) خداوند خداي ما اوست كه احكامَش در تمامیءِ زمينها است (۱۵) عهدِ اورا و كلامي كه بجهةِ هزار پُشت امر فرموده بود علي آلدّوام ذكر نمائيد (۱۶) عهديرا كه با إبْرٰاهِيمْ بسته بود و سوگندي كه با إسْحٰقْ خورده بود (۱۷) كه اورا به يَعقُوبْ براي قانون و به إسْرائِيلْ براي عهدِ دائمي برپا داشت (۱۸) و گفت زمينِ كِنَعَنْ‌را بتو ميدهم تا آنكه قُرعهء موروثیءِ شما باشد (۱۹) هنگامي كه شما مردمانِ شمارهء كم‌عدد و در اندرونَش بيگانه بوديد (۲۰) از طائفه بطائفه و از قومِ يك مملكت بمملكتِ قومِ ديگر گردش كردند (۲۱) و كسي‌را اختيار نداد كه ايشان‌را ستم نمايد و بسببِ ايشان پادشاهان‌را تنبيه كرد (۲۲) و گفت مسح شدهگانَم‌را مسّ مكن و پيغمبرانَم‌را ضرر مرسان * (۲۳) اي تمامیءِ اهلِ زمين خداوندرا بسرآئيد و نجاتَش‌را روز بروز منتشر سازيد (۲۴) جلالَش‌را در ميانِ طوائف و عجايباتَش‌را در ميانِ قبائل حكايت نمائيد (۲۵) زيرا كه خداوند عظيم و بسيار سزاوارِ حمد است و از تمامیءِ خدايان او مُهيبتر است (۲۶) زآنرو كه تمامیءِ خدايانِ قبائل بُتهايَند امّا خداوند آفرينندهء آسمانها است (۲۷) جلال و عزّت در حضورَش و قوّت و سُرُور در مكانَش ميباشد (۲۸) اي فِرقَههاي قبائل خداوندرا توصيف نمائيد بل جلال و عظمت‌را بخداوند منسوب داريد (۲۹) بخداوند جلالِ اسمَش‌را برسانيد و هديّه‌را برداشته در حضورَش بيآئيد و بزيبائیءِ تقديس اورا سجود نمائيد (۳۰) اي تمامیءِ اهلِ زمين از او بترسيد كه دنيا مُقيم و بي حركت بماند (۳۱) آسمان‌ها شادمان و زمين مسرور باشند و در ميانِ طوائف بگويند كه خداوند سلطنت مينمايد (۳۲) دريا و پُرِيَش خروش نمايند و صحراها و هر آنچه در آن‌هاست فرحناك شوند (۳۳) آنگاه درختانِ جنگل در حضورِ خداوند ترنّم خواهند كرد زيرا كه مي‌آيد تا بر زمين حكم نمايد (۳۴) خداوندرا شكر نمائيد زيرا كه نيكوست و احسانَش ابدي است (۳۵) و بگوئيد كه اي خداي نجات دهندهء ما مارا نجات ده و مارا جمع كرده از ميانِ طوائف خلاصي ده تا آنكه اسمِ مُقدّسِ ترا شكر نمائيم و در حمدِ تو فخر نمائيم (۳۶) خداوند خداي إسْرائِيلْ مبارك باد ابد آلآباد * و تمامیءِ قوم گفتند آمين و خداوندرا حمد نمودند *
(۳۷) و در آنجا پيشِ صندوقِ عهدِ خداوند آصافْ و برادرانَش‌را واگذاشت تا آنكه در پيشِ او بر وفقِ كارِ روزانه علي آلدّوام خدمت نمايند (۳۸) و عُوبِيدِ اِدُومْ و برادرانِ ايشان شصت و هشت مرد و نيز عُوبِيدِ

مهیّا کرده ام بیاورید (۱۳) تا آنکه مثلِ نوبتِ اوّلین رفتار ننمائید که خداوند خدای ما شکستگی را بر ما نازل ساخت بسببِ آنکه اورا بموافقِ قانون تفحّص ننمودیم * (۱۴) پس کاهنان و لاویان خودرا مقدّس ساختند تا آنکه صندوقِ خداوند خدایِ اِسْرائیل را بردارند (۱۵) و پسرانِ لاویان صندوقِ خدارا موافقِ فرمانِ مُوسیٰ از کلامِ خداوند بر کتف‌هایِ خود با چوب‌دستی‌ها برداشتند * (۱۶) و دیگر داؤد سردارانِ لاویان را گفت که از برادرانِ خود مغنّیان را با سازهایِ موسیقی از سنطورها و بربطها و سنج‌ها تعیین نمایند تا آنکه آوازِ شادمانی بلند نموده [مردمان را] بشنوانند (۱۷) و لاویان هیمانِ پسرِ یوئیل و از برادرانش آصافِ پسرِ برکیاه و از برادرانِ ایشان پسرانِ مراریِ ایثانِ پسرِ قوشایاه را تعیین نمودند (۱۸) و با ایشان از برادرانِ ثانیءِ ایشان زکریاه و بین و یعزیئیل و شمیراموث و یحیئیل و عنّی و الیاب و بنایاه و معسیاه و متّثیاه و الیفلیه و مقنیاه و عوبید ادوم و یعیئیلِ دربانان (۱۹) و مغنّیان هیمان و آصاف و ایثان با سنجهایِ برنجی می‌شنوانیدند (۲۰) و زکریاه و عزیئیل و شمیراموث و یحیئیل و عنّی و الیاب و معسیاه و بنایاه سنطورهایِ بلند آوازرا داشتند (۲۱) و متّثیاه و الیفلیه و مقنیاه و عوبید ادوم و یعیئیل و عزّزیاه بربطهایِ هشت تار بجهةِ پُریءِ آواز داشتند * (۲۲) و کنّنیاه در علمِ موسیقی سرآمدِ لاویان [بوده] نغمهءِ موسیقی را تعلیم میکرد زیرا که مهارت داشت (۲۳) و برکیاه و القانه دربانانِ صندوق بودند * (۲۴) و شبنیاه و یوشافاط و نثنئیل و عماسی و زکریاه و بنایاه و الیعزر کاهنان مقابلِ صندوقِ خدا کرنا میزدند و عوبید ادوم و یحیاه دربانانِ صندوق بودند * (۲۵) و داؤد و مشائخِ اِسْرائیل و سردارانِ هزاره بجهةِ آوردنِ صندوقِ عهدِ خداوند از خانهءِ عوبید ادوم بشادمانی میرفتند (۲۶) و واقع شد هنگامی که خدا کومک کرد به لاویانِ بردارندهءِ صندوقِ عهدِ خداوند که ایشان هفت گاو و هفت قوچ قربانی کردند (۲۷) و داؤد و جملهءِ لاویانِ بردارندهءِ صندوق و خواننده‌ها و کنّنیاه سرآمدِ در علمِ موسیقی با مغنّیان بجامهءِ کتانِ نازک ملبّس شدند و در برِ داؤد ایفودِ کتانی بود (۲۸) و تمامیءِ اِسْرائیل با نعره‌ها و آوازِ بوق‌ها و کرناها و سنجها و سنطورها و بربطها شنوانیده صندوقِ عهدِ خداوندرا به بالا می‌آوردند (۲۹) و چنین واقع شد هنگامی که صندوقِ عهدِ خداوند داخل بشهرِ داؤد شد میکَلِ دخترِ شاؤل از پنجره نگاه کرده و داؤد شاهرا دید که هروله و شادی میکرد اورا در دلش خوار شمرد *

(فصلِ شانزدهم مشتمل بر چهل و سه آیه)

(۱) و صندوقِ خدارا آورده اورا در میانِ خیمهءِ که داؤد از برایش وضع کرده بود گذاشتند و قربانیهایِ سوختنی و قربانی‌هایِ سلامتی در حضورِ خدا تقریب نمودند (۲) و چون داؤد تقریب نمودنِ قربانی‌هایِ سوختنی و قربانیهایِ سلامتی را باتمام رسانید قومرا باسمِ خداوند دعایِ خیر داد (۳) پس برایِ جملهءِ مردمانِ بنیِ اِسْرائیل از مرد و زن به هرکس گردهءِ نان و حصّهءِ گوشت و یک شیشهءِ شراب تقسیم نمود * (۴) و بعضی از لاویانِ خدمت کنندهءِ در برابرِ صندوقِ خداوندرا تعیین نمود تا آنکه خداوند خدای

زیرا که مملکتش بسببِ قومش بني اِسْرائیلْ بلند گردید * (۳) پس داوُدْ در اُورِشَلیمْ زن‌هاي دیگر گرفت و پسران و دخترانِ دیگررا داوُدْ تولید نمود (۴) و نامهاي اولادَش که در اُورِشَلیمْ داشت اینانند شَمُّوعْ و شُوبابْ و ناثانْ و سُلَیْمانْ (۵) و یِبْحارْ و اِلیشُوعْ و اِلْپِلِطْ (۶) و نُوگَهْ و نِفَگْ و یافِیعْ (۷) و اِلیشامائعْ و بِعِلْیادائعْ و اِلیفِلِطْ * (۸) و هنگامي که فِلِسْطیانْ شنیدند که داوُدْ به پادشاهي به همگيءِ بني اِسْرائیلْ مَسْح شده بود تمامیءِ فِلِسْطیانْ بتفحُّصِ داوُدْ بر آمدند و چون داوُدْ شنید در برابرِ ایشان بیرون رفت (۹) و فِلِسْطیانْ آمدند و خویشتن‌را بدرّهءِ رِفائیمْ منتشر ساختند (۱۰) و داوُدْ از خدا سؤال نموده گفت که آیا خلافِ فِلِسْطیانْ بایدَم رفت و ایشان‌را بدستِ من تسلیم خواهي نمود و خداوند باوگفت برو که ایشان‌را بدستِ تو تسلیم خواهم نمود (۱۱) پس ایشان به بَعَلِ پِراصیمْ بالا رفتند و داوُدْ آنهارا در آنجا شکست داد و داوُدْ گفت که خدا بتوسّطِ من بر دشمنانَم شکست داد هم چنانکه آبها [سدّهارا] میشکنند بنابراین آن مقام‌را بَعَلِ پِراصیمْ نام نهاد (۱۲) و از آنجائي که خدایانِ خودشان‌را در آنجا ترک کردند داوُدْ فرمان داد که ایشان‌را بسوزانند * (۱۳) و فِلِسْطیانْ بارِ دیگر خویشتن‌را در درّه منتشر نمودند (۱۴) و داوُدْ باز از خدا سؤال نمود و خدا باوگفت که در عقبِ ایشان مرو بلکه از ایشان برگرد و بر ایشان مقابلِ درختانِ توت حمله‌ور شو (۱۵) و هنگامي که از بالاي سرهاي درختانِ توت صداي رونده‌گان‌را بشنوي آن وقت بجنگ بیرون رو زآنرو که خدا براي شکست دادن بلشکرِ فِلِسْطیانْ پیش از تو بیرون رفت (۱۶) و داوُدْ هم چنانکه خدا اورا امر فرموده بود چنان کرد و لشکرِ فِلِسْطیانْ‌را از گِبْعُونْ تا گِزِرْ شکست داد (۱۷) و اسمِ داوُدْ بتمامیءِ زمین‌ها مشهور شد و خداوند خوفِ اورا بر تمامیءِ طوائف انداخت *

(فصلِ پانزدهم مشتمل بر بیست و نه آیه)

(۱) و او عمارت‌هارا بجهةِ خویش در شهرِ داوُدْ بنا کرد و مقامي بجهةِ صندوقِ خدا آماده ساخت و خیمه‌را بجهةِ او بر پا ساخت (۲) آنگاه داوُدْ فرمود که احدي سواي لِویانْ نبایست صندوقِ خدارا بردارد زآنرو که خداوند ایشان‌را برگزید تا آنکه صندوقِ خدارا بردارند و اورا ابداً خدمت نمایند * (۳) و داوُدْ همگيءِ بني اِسْرائیلیانْ‌را باُورِشَلیمْ جمع آورد تا آنکه صندوقِ خداوندرا بمقامي که از برایش آماده ساخته بود بیآورند (۴) و داوُدْ پسرانِ هارُونْ و لِویانْ‌را جمع آورد (۵) از پسرانِ قِهاثْ اُورِیئیلِ سردار و برادرانَش صد و بیست نفر (۶) از پسرانِ مِراریْ عَسّایاهِ سردار و برادرانَش دویست و بیست نفر (۷) از پسرانِ گِرشُومْ یُوئیلِ سردار و برادرانَش صد و سي نفر (۸) از پسرانِ اِلیصافانْ شِمَعْیاهِ سردار و برادرانَش دویست نفر (۹) از پسرانِ حِبرُونْ اِلیئیلِ سردار و برادرانَش هشتاد نفر (۱۰) از پسرانِ عُزِّیئیلْ عَمّیناداب سردار و برادرانَش صد و دوازده نفر * (۱۱) و داوُدْ صادُوقْ و اِبیاثارِ کاهنان و لِویانْ و اُورِیئیلْ و عَسّایاهْ و یُوئیلْ و شِمَعْیاهْ و اِلیئیلْ و عَمّیناداب‌را خواند (۱۲) و ایشان‌را گفت رؤساي اجدادِ لِویانْ شما اید خویشتن و برادرانِ خودرا مقدّس سازید تا آنکه صندوقِ خداوند خداي اِسْرائیلْ‌را بمقامي که از برایش

نمودنِ داوُدْ به پادشاهیِ یک دل بودند (۳۹) و در آنجا به همراهِ داوُدْ مُدّتِ سه روز به اکل و شرب مشغول بودند زیرا که برادرانِ ایشان جهةِ ایشان مُهیّا کرده بودند [خوردنی‌ها را] (۴۰) و نیز کسانی که از یِسّاکارْ و زِبُولُونْ و نَفْتالِیْ نزدیک بایشان بودند بر حماران و شتران و قاطران و گاوان نان و از خوردنی‌ها آرد و زنبیلهای انجیر و مَویز و شراب و روغن و گاوان و گوسفندانِ فراوانی را آوردند بسببِ اینکه شادمانی در میانِ اِسْرائِیلْیانْ زیاد شد *

(فصلِ سیزدهم مشتمل بر چهارده آیه)

(۱) و داوُدْ با سردارانِ هزاره و صده و تمامِ سرکردگانش مشورت کرد (۲) پس داوُدْ بتمامیءِ جماعتِ اِسْرائِیلْ گفت اگر شما را پسند آید و خداوند خدای ما راضی باشد [قاصدانرا] هر جا بفرستیم به برادرانِ ما که در تمامیءِ زمین‌های اِسْرائِیلْ باقی مانده اند و همراهِ ایشان به کاهنان و لِویانْ که در شهرها و پیرامونِ ایشان اند تا آنکه نزدِ ما جمع آیند (۳) و صندوقِ خدای مارا نزدِ خود برگردانیم زانرو که در ایّامِ شاءُولْ آن‌را تفحّص ننمودیم (۴) و تمامیءِ جماعت گفتند که همچنان بکنیم زیرا که آن کلام در نظرِ همهء قوم مقبول افتاد * (۵) پس داوُدْ تمامیءِ بنی اِسْرائِیلْ را از شِیحُورِ مِصْرِیْ تا مدخلِ حَماثْ جمع کرد تا آنکه صندوقِ خدارا از قِرْیَثِ یِعارِیمْ بیاورند (۶) و داوُدْ و تمامیءِ بنی اِسْرائِیلْ به بَعَلاهْ که عبارت از قِرْیَثِ یِعارِیمِ یِهُودَاهْ بود به بالا رفتند تا آنکه صندوقِ خداوند خدائی که در میانِ کَرُوبیانْ ساکن است و اسمش بر آن نهاده شده بود از آنجا بیاورند (۷) و صندوقِ خدارا بالای عَرّادهء تازه از خانهء اَبِیْنادابْ روانه ساختند و عُزّا و اَحْیُو عَرّادهرا میراندند (۸) و داوُدْ با تمامیءِ اِسْرائِیلْ با سرودها و بربطها و سنطورها و دف‌ها و سنج‌ها و کرناها بقوّتِ تمام در حضورِ خدا شادمانی میکردند (۹) و هنگامی که بخرمنگاهِ کِیدُونْ رسیدند عُزّا دستِ خودرا درازکرد تا آنکه صندوق‌را بگیرد زیرا که گاوان میلغزیدند (۱۰) و غضبِ خداوند بر عُزّا افروخته شده اورا زد بسببِ آنکه دستش‌را بصندوق دراز کرد و در آنجا در حضورِ خدا مُرد (۱۱) و داوُدْ غصّه خورد بعلّتِ اینکه خداوند شکستگی‌را بر عُزّا مستولی کرد و آن مقام‌را الی این زمان پِرِصِ عُزّا نام نهاد (۱۲) و در آن روز داوُدْ از خدا خائف گشته میگفت که صندوقِ خدارا نزدِ خود چگونه خواهم آورد (۱۳) پس داوُدْ صندوق‌را نزدِ خود بشهرِ داوُدْ نیاورد امّا اورا بخانهء عُوبیدِ اِدُومِ گِتّی بُرد * (۱۴) و صندوقِ خدا مُدّتِ سه ماه در خانهء عُوبیدِ اِدُومْ در میانِ عیالَش ماند و خداوند خانهء عُوبیدِ اِدُومْ و جملهء ما یَملِکَش‌را برکت داد *

(فصلِ چهاردهم مشتمل بر هفده آیه)

(۱) و حِیرامِ پادشاهِ صُورْ قاصدان بداوُدْ فرستاد با درختانِ سروِ آزاد و سنگ تراشان و نجّاران تا آنکه عمارتی از برایَش بسازند (۲) و داوُدْ دانست که خداوند سلطنتَش‌را بر بنی اِسْرائِیلْ مستقیم نموده است

بسلامت نزدِ من بجهةِ کومك آمده اید دلِ من بشما ملصق خواهد بود و اگر جهةِ تسلیم نمودن بدشمنانم هنگامي که شرارتي در دستِ من نیست آمده اید پس خداي اجدادِ ما مُلاحظه فرموده عتاب نماید (۱۸) آنگاه روح بر عَماسَيْءِ رئیسِ سي تایان نازل شد و گفت اي داوُدْ از آنِ تو هستیم و اي پسرِ یِشَيْ همراهِ تو میباشیم سلام بر تو و سلام بر نصرت‌کنندهٔ‌گانِ تو باد زیرا که خداي تو نصرت کنندهٔ تُست آنگاه داوُدْ ایشان‌را قبول فرموده ایشان‌را رئیسِ جنگي نمود * (۱۹) و از پسرانِ مِنَسّهْ بعضي به داوُدْ ملحق شدند هنگامي که او بهمراهِ فِلِسْطِیانْ بر خلافِ شائُولْ میرفت امّا کومك ندادند زیرا که بعد از مشورت نمودن سردارانِ فِلِسْطِیانْ اورا باز فرستاده گفتند که بآقایَش شائُولْ با خطرِ سرهاي ما ملحق خواهد شد (۲۰) و هنگامي که به صِقْلَگْ میرفت بعضي از مِنَسّهْ باو ملحق شدند عَدْناحْ و یُوزاباذْ و یِدِیعَئِیلْ و میکائِیلْ و یُوزاباذْ و اِلیهُوءِ و صِلّتَيْ رئیسانِ هزارهاي مِنَسّهْ (۲۱) و ایشان داوُدْرا کومك کردند بخلافِ فوج‌هاي اعدا بعلّتِ اینکه همگيءِ ایشان صاحبانِ قوّت و سردارهاي لشکر بودند (۲۲) زیرا که در آن هنگام نزدِ داوُدْ بجهةِ آنکه اورا کومك بکنند روز بروز مي‌آمدند تا زماني که لشکرِ بزرگ گردیدند مثلِ لشکرِ خداي * (۲۳) و شماره‌هاي رؤساي مسلّح شدهٔ لشکري که نزدِ داوُدْ به حِبرونْ آمدند تا آنکه مملکتِ شائُولْرا موافقِ فرمانِ خداوند باو تحویل نمایند اینهایند (۲۴) پسرانِ یِهُوداهْ بردارندهٔ سپر و نیزه شش هزار و هشتصد نفر مسلّح شدهٔ‌گانِ لشکري بودند (۲۵) از پسرانِ شِمعونْ صاحبانِ قوّتِ لشکري هفت هزار و یك صد نفر (۲۶) از پسرانِ لِیوِيْ چهار هزار و شش صد نفر (۲۷) و یِهُویادائعْ سردارِ پسرانِ هارُونْ و همراهَش سه هزار و هفت صد نفر (۲۸) و صادُوقِ جوانِ صاحبِ قوّت با خاندانِ اجدادَش بیست و دو سردار (۲۹) و از پسرانِ بِنیامینْ خویشاوندانِ شائُولْ سه هزار نفر زیرا که تا این زمان اکثرِ ایشان بنگاهباني‌ءِ خانهٔ شائُولْ مشغول بودند (۳۰) و از پسرانِ اِفرَیِمْ بیست هزار و هشت صد نفر صاحبانِ قوّت و در میانِ خاندانِ اجدادِشان نامدار بودند (۳۱) و از نیم سبطِ مِنَسّهْ هجده هزار نفر که اسمًا تعیین شده بودند تا آنکه بروند و داوُدْرا به پادشاهي نصب نمایند (۳۲) و از پسرانِ یِسّاکارْ که مردمانِ دانا [و] درك کنندهٔ‌گانِ اوقات که بني اِسْرائیلْرا بآنچه که ضرور بود آگاه سازند رؤساي ایشان دویست نفر و همگيءِ برادرانِ ایشان که فرمان بردارِ ایشان بودند (۳۳) از پسرانِ زِبُولُونْ بیرون روندهٔ‌گانِ لشکري و مُهیّا شدهٔ‌گانِ جنگي با تمامي‌ءِ آلاتِ جنگ پنجاه هزار نفر صف کشیدهٔ‌گانِ بدونِ دو دلي (۳۴) و از نَفْتالِيْ هزار سردار و همراهِ ایشان با سپر و نیزه سي و هفت هزار نفر (۳۵) و از پسرانِ دانْ آماده شدهٔ جنگ بیست و هشت هزار و شش صد نفر (۳۶) و از پسرانِ آشِیرْ روندهٔ‌گانِ لشکري آماده شدهٔ جنگي چهل هزار نفر (۳۷) و از آن طرفِ اُرْدَنْ از پسرانِ رِئُوبِنْ و گادْ و نیم سبطِ مِنَسّهْ با همگيءِ اسبابِ لشکریان و جنگ جویان صد و بیست‌هزار نفر (۳۸) تمامي‌ءِ ایشان مردمانِ جنگ جوي صف صف ایستاده‌گانِ بادلِ صاف که به حِبرونْ آمدند تا آنکه داوُدْرا بر تمامي‌ءِ اِسْرائِیلیانْ به پادشاهي نصب نمایند بلکه تمامي‌ءِ سردارانِ اِسْرائِیلْ در بارهٔ نصب

دیگر بهادرانِ لشکري اینانند عَساهیلِ برادرِ یُوآبْ و اِلْحانانِ پسرِ دودُو از بیتِ لحمْ (۲۷) شَمّوثِ هَروري و
حیلَصِ پِلونيْ (۲۸) عیرّايِ پسرِ عقّیشِ تِقوعيْ و اَبیعزرِ عَنتوثيْ (۲۹) سِبّکَيءِ حوشاثيْ و عیلَيءِ اَحوحيْ
(۳۰) مَهَرَيءِ نِطوفاثيْ و حیلدِ پسرِ بَعَناهِ نِطوفاثيْ (۳۱) اِیثَيءِ پسرِ رِیبَيْ از گِبعَتِ بِنیامینیانْ و بِنایاهِ
پِرعاثونيْ (۳۲) حورَيْ از نهرهايِ گَعَشْ و اَبیئیلِ عَرباثيْ (۳۳) عَزماوِثِ بَحَرومي و اِلیَحبايِ شَعَلبونيْ
(۳۴) پسرانِ هاشِمِ گِزونيْ و یُوناثانِ پسرِ شاگيءِ هَرارِيْ (۳۵) اَحیامِ پسرِ ساکارِ هَرارِيْ و اِلیفالِ پسرِ
اُورْ (۳۶) حیفِرِ مِکیراثيْ و اَحیّاهِ پِلونيْ (۳۷) حِصرُوي کَرمِلي و نَعَرَيءِ پسرِ اِزبَيْ (۳۸) یُوئیلِ برادرِ
ناثانْ و مِبحارِ پسرِ هَگَريْ (۳۹) صِلقِ عَمّونيْ و نَحَرَيءِ بیروثيءِ سِلاحدارِ یُوآبِ پسرِ صِرویاهْ (۴۰) عیرّايِ
یِثريْ و گاریبِ یِثريْ (۴۱) اُوریّاهِ حِتّيْ و زاباد پسرِ اَحلَيْ (۴۲) عَدینايِ پسرِ شیزايِ روبِنيءِ رئیسِ
رِوبِنیانْ و بهمراهَش سي نفر (۴۳) حانانِ پسرِ مَعکاهْ و یُوشافاطِ مِتنيْ (۴۴) عُزّیايِ عَشتِراثيْ و شامّاعْ و
یِعیئیلْ پسرانِ حوثامِ عَروعیريْ (۴۵) یدیعَئیلِ پسرِ شِمریْ و برادرَش یُوحايِ تیصيْ (۴۶) اِلیئیلِ مَحَويْ
و یِرِیبَيْ و یُوشَویاهْ پسرانِ اِلنَعَمْ و یِثماهِ مُوآبيْ (۴۷) اِلیئیلْ و عُوبید و یَعَسیئیلِ مِصبایاهي *

(فصلِ دوازدهم مشتمل بر چهل آیه)

(۱) و اینان کساني اند که پیشِ داوُدْ در صِقلَگْ هنگامي که او بخصوصِ شاوُلِ پسرِ قیشْ متواري ماند
آمدند و ایشان از جملهء صاحبانِ قوّت و در وقتِ جنگ مُعاوِنِ او بودند (۲) ایشان مُسلّحانِ کمان و
هم بدستِ راست و هم بدستِ چپ سنگ‌هارا از فلاخن و تیرهارا از کمان مي‌انداختند و از برادرانِ
شاوُلْ بِنیامینیانْ بودند (۳) رئیسِ ایشان اَحیعِزرْ و بعد یُوآش پسرانِ شِماعاهِ گِبعاثيْ و یِزیئیلْ و یِلطْ
پسرانِ عَزماوِثْ و بِراکاهْ و یِهوي عَنتوثيْ (۴) و یِسمَعیاهِ گِبعونيءِ بهادرِ در میانِ سي تائي‌ها بلکه
رئیسِ ایشان و یِرمیاهْ و یَحَزیئیلْ و یُوحاناْن و یُوزاباد گِدیراثيْ (۵) اِلعوزَيْ و یِریموثْ و بِعَلیاهْ و شِمَریاهْ
و شِفَطیاهِ حَروفيْ (۶) اِلقاناهْ و یِشّیاهْ و عَزَرئیلْ و یُوعِزرْ و یاشُبعامِ قُرحیانيْ (۷) و یُوعیلاهْ و زِبَدیاهْ پسرانِ
یِروحامْ از گِدورْ * (۸) و از پسرانِ گادْ چندي که صاحبانِ قوّت و مردمانِ لشکريءِ جنگي و مسلّح بسپر و
رمح که روي ایشان مثلِ روي شیر و تند رفتنِ ایشان مثلِ آهوها بر سرِ کوهها بود خویشتن‌را جدا
کرده به داوُدْ بقلعه در بیابان ملحق شدند (۹) یعني عِیزرْ اوّلي و عُوبَدیاهْ دویمي و اِلیابْ سیومي
(۱۰) و مِشمَنّاهْ چهارمي و یِرمیاهْ پنجمي (۱۱) عَتّيْ ششمي و اِلیئیلْ هفتمي (۱۲) یُوحاناْن هشتمي و اِلزاباد
نُهمي (۱۳) یِرمیاهْ دهمي و مَکبَنّيْ یازدهمي (۱۴) اینها از پسرانِ گادْ و رئیسِ لشکري بودند یکي از
کوچکان براي صد نفرو از بزرگان یکي از براي هزار نفر بودند (۱۵) اینان کساني اند که در ماهِ
نخستین از اُردُنْ عبورنمودند هنگامي که آن بر تمامیءِ ساحل‌هایَش لب‌ریز میشد و همگيءِ ساکنانِ
درّه‌هارا هم بسوي مشرق و هم بسوي مغرب دوانیدند * (۱۶) و بعضي از پسرانِ بِنیامینْ و یِهوداهْ در قلعه
به نزدِ داوُدْ آمدند (۱۷) و داوُدْ بجهةِ ملاقات کردنِ ایشان بیرون رفت و متکلّم شده بایشان گفت اگر

وفقِ کلامِ خداوند بتوسّطِ شِمُوئِیْل (۴) و داوُدْ و تمامیءِ اِسْرائِیْل بأُورْشَلِیْم که یِبُوسْ باشد رفتند در حالتي که یِبُوسِیانْ ساکنانِ آن زمین بودند (۵) و یِبُوسِیان بداوُدْ گفتند که باینجا داخل نخواهي شد امّا داوُدْ قلعهء صِیُونْ را گرفت که شهرِ داوُدْ آنست (۶) و داوُدْ گفت هر کسي که اوّلاً یِبُوسِیانْ را مغلوب سازد رئیس و امیر خواهد شد پس یُوآبِ پسرِ صِرُوْیاهْ نخستین او بود که بالا رفت و رئیس شد (۷) و داوُدْ بر آن قلعه ساکن شد بنابراین اورا به شهرِ داوُدْ مسمّا نمودند (۸) و شهررا گِرْداگِرْدْ بنا کرد از مِلُّوْء و یُوآبْ ما بقيءِ شهررا تعمیر نمود (۹) و داوُدْ مرتبه بمرتبه بزرگ شد زیرا که خداوندِ لشکرها با او بود * (۱۰) و رؤساي شجاعاني که به اتّفاقِ تمامیءِ اِسْرائِیْلِیانْ تقویت کنندهء داوُدْ در مملکتش بودند بخصوصِ اینکه اورا موافقِ کلامِ خداوند در بارهء بني اِسْرائِیْلْ پادشاه نمایند اینانند (۱۱) و عددِ بهادراني که با داوُدْ بودند اینانند یاشُبْعام پسرِ حَکْمُوْنِيءِ رئیسِ سه پهلوانِ [اوّلین] او نیزهء خودرا برابرِ سي صد نفر بلند کرد که در یک حمله ایشانرا کُشت (۱۲) و بعد از او اِلْعازارِ پسرِ دُودُوي اَحُوحِيْ که او یکي از جملهء سه پهلوانان بود (۱۳) آن کس در پَسِ دَمِّیم با داوُدْ بود و فِلِسْطِیانْ در آن مقام نزدِ حصّهء زمین که پُر از جو بود گِرد آمدند و خلق از حضورِ فِلِسْطِیانْ فرار کردند (۱۴) و ایشان درمیانِ آن حصّهء زمین ایستاده آنرا حراست نمودند و فِلِسْطِیانْ را شکست دادند و خداوند خلاصِ عظیمي [بجهةِ قومَش] نمود * (۱۵) و سه نفر از جملهء سي رئیس بکوه نزدِ داوُدْ در مغارهء عَدُلّامْ فرود آمدند و لشکرِ فِلِسْطِیانْ در دَرّهء رِفائِیمْ چادرزدند (۱۶) و داوُدْ در آن زمان در قلعه بود و مستحفظانِ فِلِسْطِیانْ در آن هنگام در بَیْتِ لِحِمْ بودند (۱۷) و داوُدْ آرزو کرد و گفت اي کاشکي کسي آبِ چشمهء بَیْتِ لِحِمْ را که به پهلوي دروازه باشد بمن بنوشاند (۱۸) و آن سه نفر از میانِ اُردوي فِلِسْطِیانْ رفتند و آبرا از چشمهء بَیْتِ لِحِمْ که به پهلوي دروازه بود کَشیدند و برداشتند و بجهةِ داوُدْ آوردند امّا داوُدْ نخواست که آن آبرا بنوشد و در حضورِ خداوند ریخت (۱۹) و گفت حاشا در حضورِ خدایَم که این کاررا بکنم آیا میشود که خونِ این مردمانرا بنوشم زیرا که نفوسِ خودرا بمعرضِ خطر انداختند و آنرا [با خطرِ] جانِ خویشتن آوردند بآن سبب نخواست که آنرا بنوشد آن سه بهادر این چیزهارا بجا آوردند * (۲۰) و اَبْشَيْءِ برادرِ یُوآبْ رئیسِ همین سه نفر بود و او نیزهء خودرا برابرِ سي صد نفر که کُشته بود بلند کرد و در میانِ آن سه نفر نامدار بود (۲۱) در میانِ آن سه نفر از دوتا عزیزتر بود و رئیسِ ایشان بود امّا بمرتبهء سه نفرِ اوّلین نمیرسید * (۲۲) بِنایاهِ پسرِ یِهُوْیادائِعِ پسرِ صاحبِ قوّتِ قَبْصِئِیْلْ که افعالِ بزرگ بجا آورده بود او دو مردِ شیرآساي مُوآبْ را کشت و نیز فرو رفته شیررا در چاهي بروزِ برفي کشت (۲۳) و او دیگر مردِ مِصْرِیرا کشت که بلندیَش پنج ارش بود و در دستِ مِصْرِيْ نیزهء مثلِ چوبِ نسّاج بود و نزدِ وَيْ بچوبدستي فرود آمد و نیزهرا از دستِ مِصْرِيْ برگرفت و اورا به نیزهء خودَش کشت (۲۴) این چیزهارا بِنایاهِ پسرِ یِهُوْیادائِعْ بجا آورد و او در میانِ سه بهادران نامدار بود (۲۵) اینک او در میانِ سي نفر محترم بود امّا بآن سه نفرِ اوّلین نمیرسید و داوُدْ اورا سردارِ لشکرِ خاصهءِ خود نمود * (۲۶) و

که پسرِ او آصیلْ بود (۴۴) آصیلْرا شش پسر بود که نامهایشان اینانند عَزْریقامْ و بوکِرُو و اِسْمَعیلْ و شِعَرْیاهْ و عُوبَدْیاهْ و حانانْ پسرانِ آصیلْ همین اند *

(فصلِ دهم مشتمل بر چهارده آیه)

(۱) و فِلِسْطیانْ با بنی اِسْرائیلْ جنگ کردند و مردمانِ اِسْرائیلْ از روی فِلِسْطیانْ فرار کردند و در کوهِ گِلْبوعْ مقتول افتادند (۲) و فِلِسْطیانْ در عقبِ شائُولْ و فرزندانَش تعاقب کردند و فِلِسْطیانْ پسرانِ شائُولْ یُونَاثانْ و اَبِیناداب و مَلْکیشُوعْ را کُشتند (۳) و جنگ بر شائُولْ سنگین شد و تیراندازان اورا دریافتند و او از ایشان مجروح شد (۴) آنگاه شائُولْ به سِلاح‌دارِ خود گفت که شمشیرِ خودرا بَکَش و مرا بآن سوراخ کن میادا که این نامختونان بر من هجوم آورند و استهزایَم نمایند امّا سِلاحدارَش نخواست زیرا که بسیار میترسید پس شائُولْ شمشیررا گرفت و برویَش افتاد (۵) و سِلاح‌دارَش چون شائُولْرا مُرده دید او نیز بر روی شمشیر افتاد و مُرد (۶) و شائُولْ مُرد با سه پسرَش بلکه تمامیِ عیالَش به همراهَش مردند (۷) و تمامیِ مردمانِ اِسْرائیلْ که در درّه بودند دیدند که [سپاهیان] گریختند و اینکه شائُولْ و پسرانَش مُرده بودند ایشان نیز شهرهای خویشتن‌را ترک کرده گریختند و فِلِسْطیانْ آمدند و در آنها قرار گرفتند * (۸) و روزِ دیگر چنین واقع شد که فِلِسْطیانْ بجهتِ برهنه کردنِ کُشتگان آمدند و شائُولْ و پسرانَش‌را یافتند در کوهِ گِلْبوعْ افتاده (۹) پس اورا برهنه کردند و سَرَش و سِلاحَش‌را برگرفتند و بزمینِ فِلِسْطیانْ باطراف فرستادند تا آنکه بُت‌ها و قومِ خودشان‌را مژده بدهند (۱۰) و سِلاحَش‌را در خانهٔ خدای خودشان گذاشتند و سَرَش‌را در خانهٔ داگُونْ محکم ساختند * (۱۱) و تمامیِ اهلِ یابیشِ گِلْعادْ هر آنچه فِلِسْطیانْ بشائُولْ کرده بودند شنیدند (۱۲) و جملهٔ صاحبانِ شجاعت برخاستند و جسدِ شائُولْ و اجسادِ پسرانَش‌را برداشته آنهارا به یابیشْ بُردند و استخوان‌های ایشان‌را در زیرِ درختِ بلوط که در آنجا بود دفن کردند و مُدّتِ هفت روز روزه گرفتند (۱۳) و شائُولْ بسببِ عصیانی که ورزیده بود بخداوند مُرد بعلّتِ نگاه نداشتنِ فرمانِ خداوند و نیز بخصوصِ سؤال کردن و تفحّص نمودن از صاحبهٔ جنّ (۱۴) و چونکه خداوندرا جُستجو نکرد اورا کُشت و مملکتَش‌را بداوُدِ پسرِ یِشَیْ تحویل نمود *

(فصلِ یازدهم مشتمل بر چهل و هفت آیه)

(۱) و جملهٔ اِسْرائیلیانْ در پیشِ داوُدْ در حِبرونْ جمع آمدند و گفتند اینک ما استخوان و گوشتِ تو ایم (۲) و پیش از این هنگامی که شائُولْ پادشاه میبود تو بیرون آورنده و اندرون برندهٔ اِسْرائیلیانْ بودی و خداوند خدای تو ترا گفت بنی اِسْرائیلْ قومَمرا رعایت خواهی نمود بلکه بر قومَم بنی اِسْرائیلْ پیشوا خواهی بود (۳) و تمامیِ مشائخِ اِسْرائیلیانْ نزدِ پادشاه در حِبرونْ آمدند و داوُدْ عهدی در حضورِ خداوند با ایشان در حِبرونْ بست و ایشان داوُدْرا بجهتِ پادشاهیِ بنی اِسْرائیلْ مسح نمودند بر

مِرارِيْ (۱۵) و بَقْبَقَّر و حِرِشْ و گالالْ و مَتَّنْيا پسرِ میکاي پسرِ زِکْرِيء پسرِ آسافْ (۱۶) و عُوبَدْيا پسرِ شَمَعْيا پسرِ گالالِ پسرِ يِدُوثُونْ و بِرِکْيا پسرِ آساي پسرِ اِلْقاناهْ که در قريه‌هاي نِطُوفاتِيْ ساکن شدند (۱۷) و دربانان شَلُّومْ و عَقُّوبْ و طَلْمُونْ و اَحِيمانْ و از برادرانِ ايشان شَلُّومْ رئيس بود (۱۸) و ايشان الیٰ آلآن بدروازهء پادشاهي بطرفِ شرقي مسکن داشتند و نيز ايشان دربانانِ دسته‌هاي پسرانِ لِيْوِيْ بودند (۱۹) و شَلُّومْ پسرِ قُورِيء پسرِ اِبْياسافْ پسرِ قُورَحْ و برادرانَش از خاندانِ اجدادِ ايشان پسرانِ قُورَحْ ناظرِ کارِ بندهگي و نگاهبانانِ دروازه‌هاي خيمهء جماعت و اجدادِ ايشان بر لشکرِ خداوند سردار و نگاهبانانِ مدخل بودند (۲۰) و فِينْحاسِ پسرِ اِلْعازارْ رئيسِ ايشان در ايّامِ قديم بود که خداوند با او بود (۲۱) و زِکَرْيا پسرِ مِشِلِمْياهْ دربانِ درّهء چادرِ جماعت بود (۲۲) تمامیء ايشان از براي اينکه دربانانِ دروازه‌ها باشند منتخب گرديدند بتعدادِ دويست و دوازده نفر و در قريه‌هاي خودشان موافقِ نسبنامه‌هايشان شمرده شدند که داوُدْ و شَمُوئِيلِ نَبي ايشان‌را در منصب‌هاي خودشان تعيين نموده بودند (۲۳) و ايشان با پسرانِشان در بالاي دروازه‌هاي خانهء خداوند يعني خانهء خيمه موافقِ دسته‌هاي خود بودند (۲۴) و دربانان برابرِ چهار جانب که مشرق و مغرب و شمال و جنوب باشد بودند (۲۵) و برادرانِ ايشان‌را که در دهات بودند لازم بود که وقت بوقت بعد از هفت روز با ايشان بيآيند (۲۶) زيرا که از لِويانْ اين چهار رؤساي دربانان در منصبِ خود در بالاي حجره‌ها و مخزن‌هاي خانهء خداوند بودند (۲۷) و در گِرْداگِرْدِ خانهء خدا بسر ميبردند زيرا که نگاهبانيَش بر ايشان لازم بود و ايشان هر صباح بکشودنِ دروازه‌ها مأمور بودند (۲۸) و بعضي از ايشان در بالاي آلاتِ بندگي بودند زيرا که آنهارا بشمارهء بخانه مي‌آوردند و بشمارهء بيرون مي‌بُردند (۲۹) و بعضي از ايشان مأمور بودند که در بالاي ظرفها و بالاي تمامیء اسبابِ قُدْس و آردِ رقيق و شراب و روغن و کُندر و ادويه‌جات بودند (۳۰) و بعضي از پسرانِ کاهنان مشغولِ ساختنِ روغنِ عطري از ادويه‌جات بودند (۳۱) و مَتِّثْياهْ که از جملهء لِويانْ و اوّل زادهء شَلُّومِ قُرْحِيْ بود منصبَش سرکاريء پزندهگانِ طعامهاي در تابه‌ها بود (۳۲) و بعضي از پسرانِ قهاث که برادران ايشان بودند سرکارِ نان‌هاي تَقَدُّمه بودند تا آنکه هر روزِ سبت مُهيّا سازند (۳۳) و مغنّيان از رؤساي اجدادِ لِويانْ که به حجره‌ها ساکن شده فارغ بودند اينانند زيرا که روز و شب مشغولِ آن کار بودند (۳۴) رؤساي اجدادِ لِويانْ که موافقِ نسبهاي ايشان رئيس بوده در اُورُشَلِيمْ ساکن شدند اينانند * (۳۵) و يِعِيئِيلِ پدرِ گِبْعُونْ در گِبْعُونْ ساکن شد و اسمِ زنَش مَعَکاهْ بود (۳۶) و اوّل زادهءَش عَبْدُونْ بود بعد صُورْ و قِيشْ و بَعَلْ و نيرْ و ناداب (۳۷) و گِدُورْ و اَحْيُو و زِکَرْياهْ و مِقْلُوثْ (۳۸) و مِقْلُوثْ شِمْعامْرا تولید نمود و ايشان نيز با برادرانشان در برابرِ ايشان در اُورُشَلِيمْ ساکن شدند (۳۹) و نيرْ قِيشْ‌را تولید نمود و قِيشْ شائُولْ‌را تولید نمود و شائُولْ يُهُونائانْ و مَلْکِيشُوعْ و اَبِيناداب و اِشْبَعَلْ‌را تولید نمود (۴۰) و پسرِ يُهُونائانْ مِرِيبِ بَعَلْ بود و مِرِيبِ بَعَلْ میکاهْ‌را تولید نمود (۴۱) و پسرانِ میکاهْ پِيثُونْ و مِلِکْ و تَحْرِيعْ بودند (۴۲) و اَحازْ يَعْراهْ‌را تولید نمود و يَعْراهْ عَلِمِتْ و عَزْماوِثْ و زِمْرِيْ‌را تولید نمود و زِمْرِيْ مُوصا‌را تولید نمود (۴۳) و مُوصا بِنْعارا تولید نمود که پسرِ او رِفايا‌هْ که پسرِ او اِلْعاسا‌هْ

و عیبر و اِلیئیل (۲۳) و عَبدون و زِکری و حانان (۲۴) و حَنَنیاه و عیلام و عَنتوثیاه (۲۵) و یِفدیاه و
یِنوئیل بنی شاشَق بودند (۲۶) و شَمشَری و شَحَریاه و عَتَلیاه (۲۷) و یَعَرشیاه و اِلیّاه و زِکری پسرانِ
یِروحام بودند (۲۸) اینان رؤساي اجداد بلکه در میانِ نسل‌هاي ایشان رئیس بودند و ایشان در اُورشَلیم
ساکن شدند (۲۹) و پدرِ گِبعون در گِبعون ساکن شد و اسمِ زنَش مَعکاه بود (۳۰) و اوّل زاده‌اَش
عَبدون بعد از آن صور و قیش و بَعَل و ناداب (۳۱) و گِدور و اَحیو و زِکر (۳۲) و مِقلوث شِماه‌را تولید
نمود ایشان نیز همراهِ برادرانِ خویش در اُورشَلیم در برابرِ ایشان ساکن شدند (۳۳) و نِیر قیش‌را تولید
نمود و قیش شائول‌را تولید نمود و شائول یِهونائان و مَلکیشوع و اَبیناداب و اِشبَعَل‌را تولید نمود (۳۴) و
پسرِ یِهونائان مِریبِ بَعَل بود و مِریبِ بَعَل میکاه‌را تولید نمود (۳۵) و پسرانِ میکاه پیثون و مِلِک و تارِیَع
و اَحاز بودند (۳۶) و اَحاز یِهوعَدّاه‌را تولید نمود و یِهوعَدّاه عَلِمِث و عَزماوِث و زِمری تولید نمود و زِمری
موصا‌را تولید نمود (۳۷) و موصا بِنعاه‌را تولید نمود که پسرِ او رافاه که پسرِ او اِلعاساه که پسرِ او اَصیل
بود (۳۸) و اَصیل شش پسر داشت و نامهاي ایشان اینانند عَزریقام و بوکرو و اِسمَعیل و شَعَریاه و
عوبدیاه و حانان جملهٔ اینها پسرانِ اَصیل بودند (۳۹) و پسرانِ عیشِقِ برادرَش اوّل زاده‌اَش اُولام و دویمي
یِعوش و سیومي اِلیفِلِط (۴۰) و پسرانِ اُولام مردمانِ صاحبِ قوّت تیرانداز بودند و فرزندان و فرزندِ
فرزندانِ ایشان بسیار بودند یعني صد و پنجاه نفر جملهٔ ایشان پسرانِ بِنیامین بودند *

(فصلِ نهم مشتمل بر چهل و چهار آیه)

(۱) و تمامیِ اِسرائیلیان بر وفقِ نسبنامه‌هاي خود شمرده شدند و اینک در کتابِ ملوکِ بني اِسرائیل و یِهوداه
که بخصوصِ عصیانِ خودشان به بابِل انتقال یافته بودند مکتوب اند * (۲) و کساني که اوّلاً در
مُلکها و شهرهاي خود ساکن شدند اِسرائیلیان از کاهنان و لِویان با نِثینیم بودند (۳) و بعضي از بني
یِهوداه و بِنیامین و از بني اِفرَیم و مَنَسّه در اُورشَلیم ساکن گردیدند * (۴) از پسرانِ پِرَصِ ابنِ یِهوداه
عوثیِ ابنِ عَمیهود ابنِ عُمریِ ابنِ اِمریِ ابنِ بانی (۵) و از اولادِ شیلونی اوّل زاده‌اَش عَسایاه و پسرانَش
(۶) و از پسرانِ زِرَح یِعوئیل و برادرانِ ایشان بقدرِ شش صد و نود نفر * (۷) و از پسرانِ بِنیامین سَلّوی
ابنِ مِشلّام ابنِ هودَویاه ابنِ هَسنواه (۸) و یِبنیاه پسرِ یِروحام و اِیلاه پسرِ عُزّیِ پسرِ مِکری و مِشلّام پسرِ
شِفَطیاه پسرِ رِعوئیل پسرِ یِبنیاه (۹) و برادرانِ ایشان بر وفقِ [دفترِ] نسل‌هاي ایشان نه صد و پنجاه و شش
نفر کُلِّ ایشان رؤساي اجداد بر وفقِ خاندانِ آباي ایشان * (۱۰) و از کاهنان یَدَعیاه و یِهویاریب و
یاکین (۱۱) و عَزَریاه پسرِ حِلقیاه پسرِ مِشلّام پسرِ صادوقِ پسرِ مِرایوث پسرِ اَحیطوب سردارِ خانهٔ خدا
(۱۲) و عَدایاه پسرِ یِروحام پسرِ پَشحورِ پسرِ مَلکیاه و مَعسیِ پسرِ عَدیِیئیل پسرِ یَحزیراه پسرِ مِشلّام پسرِ
مِشلیمیث پسرِ اِمّر (۱۳) و برادرانِ ایشان رؤساي خاندانِ اجدادشان هزار و هفت صد و شصت نفر صاحبانِ
قوّت در کارِ بندگیِ خانهٔ خدا * (۱۴) و از لِویان شِمَعیاه پسرِ حَشوبِ پسرِ عَزریقام پسرِ حَشَبیاه از پسرانِ

بزنَش داخل شد که حامله شده پسري زائيد و پدرَش اسمَش‌را بِرِيعَاهْ نهاد زيرا که خاندانَش در مصيبت بود (۲۴) و دخترَش شِئِراهْ بود که بَيْتِ حُورُونِ تحتاني و فوقاني و اُزِّينِ شِئِراهْ‌را بنا کرد (۲۵) و پسرانِ او رِفَحْ و رِشِفْ که پسرِ او تِلَحْ که پسرِ او تَحَنْ (۲۶) که پسرِ او لَعَدانْ که پسرِ او عَمِيهُودْ که پسرِ او اِلِيشامَاعْ (۲۷) که پسرِ او نُونْ که پسرِ او يُوشَعْ بود * (۲۸) و مِلْکها و مسکنهاي ايشان بَيْتِ اِيلْ و قريه‌هايَش بودند و بطرفِ شرقي نَعَرانْ و بطرفِ غربي گِزِرْ و قريه‌هايَش و شَکِمْ و قريه‌هايَش تا عَزَّاهْ و قريه‌هايَش (۲۹) و در درونِ حدودِ پسرانِ مَنَسّهْ بَيْتِ شِئانْ و قريه‌هايَش و تَعَنَاکْ و قريه‌هايَش و مِگِدُّو و قريه‌هايَش و دُورْ و قريه‌هايَش در اينها پسرانِ يُوسُفِ پسرِ اِسْرَائِيلْ ساکن شدند * (۳۰) پسرانِ اَشِيرْ اينانند يِمْنَاهْ و يِشْوَاهْ و يِشْوِي و بِرِيعَاهْ و سِرَحْ خواهرِ ايشان (۳۱) و پسرانِ بِرِيعَاهْ حِبِرْ و مَلْکِيئِيلْ که پدرِ بِرْزَاوِثْ بود (۳۲) و حِبِرْ يَفْلِيطْ و شُومِيرْ و حُوثَامْ و خواهرِ ايشان شُوعَارا توليد نمود (۳۳) و پسرانِ يَفْلِيطْ پاسَکْ و بِمْهَالْ و عَشْوَثْ اند و پسرانِ يَفْلِيطْ همين اند (۳۴) و پسرانِ شامِرَ اَخِي و رُهْگَاهْ و يِحُبّاهْ و اَرَمْ (۳۵) و پسرانِ برادرَش هِيلِمْ صُوفَحْ و يِمْنَاعْ و شِيلِشْ و عامَلْ (۳۶) پسرانِ صُوفَحْ سُوحْ و حَرْنِفَرْ و شُوعَالْ و بِيرِي و يِمْرَاهْ (۳۷) بِصِرْ و هُودْ و شَمّا و شِلْشَاهْ و يِثْرَانْ و بِئِيرا (۳۸) و پسرانِ يِثْرِ يِفُنّهْ و پِسْپَاهْ و اَرَا (۳۹) و پسرانِ عُلّا اَرَحْ و حَنِيئِيلْ و رِصْيا * (۴۰) جملهٔ ايشان پسرانِ اَشِيرْ از رؤساي خاندانِ پدران و از برگزيده‌گان و صاحبانِ شجاعت بلکه رؤساي اميران بودند و عددِ ايشان بر وفقِ دفترِ لشکرِ جنگي بيست و شش هزار مرد بود *

(فصلِ هشتم مشتمل بر چهل آيه)

(۱) و بِنْيامِينْ اوّل زادهٔ‌اَش بِلَعْ و دويمي اَشْبِيلْ و سيومي اَحْرَحْ (۲) و چهارمي نُوحَاهْ و پنجمي رافَارا توليد نمود (۳) بجهةِ بِلَعْ پسرانِ چند بودند اَدّارْ و گِيرا و اَبِيهُودْ (۴) و اَبِيشُوعْ و نَعَمانْ و اَحُوحْ (۵) و گِيرا و شِفُوفانْ و حُورامْ (۶) اينها پسرانِ اِيهُودْ بودند که رؤساي اجدادِ ساکنانِ گِبَعْ بودند و ايشان‌را بمَنَحَتْ کوچانيدند (۷) و نَعَمانْ و اَحِيّاهْ و گِيرا که ايشان‌را نيز کوچانيد بعد عُزّا و اَحِيحُدْرا توليد نمود (۸) و شَحَرَيمْ بعد از کوچانيدنِ ايشان‌را فرزندان در زمينِ مُوآبْ توليد نمود و حُوشِيمْ و بَعَرا زنهايَش بودند (۹) و از حُودِش زنَش يُوبابْ و صِبْيا و ميشا و مَلْکَمْ (۱۰) و يِعُوصْ و شُکْيَاهْ و مِرْمَاهْ‌را توليد نمود اينها پسرانِ او و رؤساي اجداد بودند (۱۱) و از حُوشِيمْ اَبِيطُوبْ و اِلْپَعَلْ از هرايَش توليد شدند (۱۲) و پسرانِ اِلْپَعَلْ عِيبَرْ و مِشْعَامْ و شِمِرْ که اُونُو و لُودْ و قريه‌هايَش‌را او بنا گذاشت (۱۳) و بِرِيعَاهْ و شِمَعْ که ايشان رؤساي اجدادِ ساکنانِ اَيَالُونْ بودند ايشان نيز ساکنانِ گَتْ‌را گريزانيدند (۱۴) و اَحْيُو و شاشَقْ و يِرِيمُوثْ (۱۵) و زِبَدْيَاهْ و عَرادْ و عادِرْ (۱۶) و ميکَائِيلْ و يِشْپَاهْ و يُوحا پسرانِ بِرِيعَاهْ (۱۷) و زِبَدْيَاهْ و مِشُلّامْ و حِزْقِي و حِبِرْ (۱۸) و يِشْمَرَي و يِزْلِيَاهْ و يُوبابْ پسرانِ اِلْپَعَلْ بودند (۱۹) و يَاقِيمْ و زِکْرِي و زَبْدِي (۲۰) و اِلِيْعِينَي و صِلّتَي و اِلِيئِيلْ (۲۱) و عَدايَاهْ و بِرايَاهْ و شِمْرَتْ پسرانِ شِمْعِي بودند (۲۲) و يِشْپَانْ

مِیفَعَتْ با پیرامونَش (۸۰) و از سبطِ کادْ رامُوتْ درگِلْعادْ با پیرامونَش و مَحَنَیِمْ با پیرامونَش (۸۱) و حِشْبُونْ با پیرامونَش و یَعْزِیرْ با پیرامونَش‌را دادند *

(فصلِ هفتم مشتمل بر چهل آیه)

(۱) و پسرانِ یِسّاکارْ تُولاعْ و پُوّاهْ و یاشُوبْ و شِمْرُونْ چهار نفر (۲) و پسرانِ تُولاعْ عُزّي و رِفایاهْ و یِرِیئیلْ و یَحْمَي و یِبْسامْ و شِمُوئیلْ که رؤساي خاندانِ اجدادِ ایشان یعني تُولاعْ و صاحبانِ شجاعت در قرن‌هاي ایشان بودند و در روزگارِ داوُدْ شمارِ ایشان بیست و دو هزار و شش صد نفر بود (۳) و از پسرانِ عُزّي یِزَرْحیاهْ و پسرانِ یِزَرْحیاهْ میکائیلْ و عُوبَدیاهْ و یُوئیلْ و یِشّیاهْ جُمْلَةً پنج رؤسا بودند * (۴) و از میانِ ایشان موافقِ تولیدها و خاندانِ اجدادِ ایشان فوج‌هاي لشکریانِ جنگي سي و شش هزار نفر بودند زانرو که زن‌ها و فرزندانِ بسیار داشتند (۵) و عددِ برادرانِ ایشان از تمامیءِ خاندان‌هاي یِسّاکارْ از صاحبانِ شجاعت بحسابِ نسب نامهء ایشان هشتاد و هفت هزار بود * (۶) پسرانِ بِنْیامینْ بِلَعْ و بِکَرْ و یِدیعَئیلْ سه نفر (۷) و پسرانِ بِلَعْ اِصْبُونْ و عُزّي و عُزّیئیلْ و یِرِیمُوتْ و عیرِي پنج نفر که رؤساي خاندانِ اجداد و صاحبانِ شجاعت بودند تعدادِ ایشان بحسابِ نسب نامهء ایشان بیست و دو هزار و سي و چهار نفر بود (۸) و پسرانِ بِکَرْ زِمیراهْ و یُوعاشْ و اِلیعَزَرْ و اِلْیُوعینَي و عُمْرِي و یِرِیمُوتْ و اَبِیّاهْ و عَناتُوتْ و عَلَمِتْ جملهء ایشان فرزندانِ بِکَرْ بودند (۹) و موافقِ دفترِ تناسلهایشان عددِ صاحبانِ شجاعت از رؤساي خاندانِ آباي ایشان بیست هزار و دویست نفر بود (۱۰) از پسرانِ یِدیعَئیلْ بِلْهانْ و پسرانِ بِلْهانْ یِعُوشْ و بِنْیامینْ و اِیهُودْ و کِنَعَناهْ و زیثانْ و تَرْشیشْ و اَحیشَحَرْ (۱۱) تمامیءِ اینها پسرانِ یِدیعَئیلْ و رؤساي اجداد و صاحبانِ شجاعت هم بودند [بتعدادِ] هفده هزار و دویست نفر که به لشکرِ جنگي بیرون آمدند (۱۲) و شُپّیمْ و حُپّیمْ پسرانِ عیرْ بودند و حُشیمْ پسرِ اَحیرْ بود * (۱۳) پسرانِ نَفْتالیْ یَحْصیئیلْ و گُونِي و یِیصَرْ و شَلُّومْ پسرانِ بِلْهاهْ بودند * (۱۴) پسرانِ مَنَسّهْ اَسْرِیئیلْ که اورا زوجه‌اَش زائید و متعهء اَرَمّیهْ‌اَش ماکیرِ پدرِ گِلْعادْرا زائید (۱۵) و ماکیرْ خواهرِ حُپّیمْ و شُپّیمْ‌را که نامَش مَعَکاه بود بزني گرفت و نامِ پسرِ دویم [زوجه‌اَش] صِلُفْحَدْ بود و بجهةِ صِلُفْحَدْ دختران چند بود (۱۶) و مَعَکاهِ زنِ ماکیرْ یك پسررا زائید و اورا پِرِشْ نام نهاد و اسمِ برادَرَش شِرِشْ و پسرانَش اُولامْ و رِقَمْ بودند (۱۷) و پسرِ اُولامْ بِدانْ بود اینها پسرانِ گِلْعادِ پسرِ ماکیرِ پسرِ مَنَسّهْ بودند (۱۸) و خواهَرَش هَمُولِکَتْ اِیشْهُودْ و اَبِیعِزَرْ و مَحْلاهْ‌را زائید (۱۹) و پسرانِ شِمیداعْ اَحْیانْ و شِکَمْ و لِقْحي و اَنیعامْ بودند * (۲۰) و پسرانِ اِفْرَیمْ شُوتِیلَحْ که پسرِ او بِرِدْ و پسرِ او تَحَتْ که پسرِ او اِلْعاداهْ که پسرِ او تَحَتْ (۲۱) که پسرِ او زاباد بود که پسرانِ او شُوتِیلَحْ و عِزَرْ و اِلْعَدْ بودند و مردمانِ گَتْ که متولّد شدهء زمینِ ایشان بودند ایشان‌را کُشتند هنگامي که بقصدِ گرفتنِ دوابِ ایشان بر ایشان هجوم آوردند (۲۲) و اِفْرَیمْ پدرِ ایشان روزهاي بسیاري بجهةِ ایشان اندوهگین بود و برادرانِ او براي تعزیّتش آمدند (۲۳) و بعد از آن

مَلُّوكِ (۴۵) پسرِ حَشَبْیاهِ پسرِ اَمَصْیاهِ پسرِ حِلْقِیاهِ (۴۶) پسرِ اَمْصِیِ پسرِ بانِیِ پسرِ شامِرِ (۴۷) پسرِ مَحْلِي پسرِ مُوشِي پسرِ مِراریِ پسرِ لِیوِي (۴۸) و برادرانِ ایشان لِویانْ از براي هر خدمتي در مسکنِ خانهٔ خدا تعیین شده بودند * (۴۹) امّا هارُونْ و پسرانَش هدیّه‌ها را بر مذبحِ قرباني‌هاي سوختني و بر مذبحِ بخور در هر خدمتِ قُدْسِ قُدّوسیّن گذاشتند تا آنکه براي بني اِسْرائیلْ موافقِ هر آنچه مُوسیٰ بندهٔ خدا مقرّر فرموده بود کفّارت نمایند (۵۰) و پسرانِ هارُونْ اینانند اِلْعازارْ پسرَش که پسرِ او فینْحاسْ که پسرِ او اَبِیشُوعْ (۵۱) که پسرِ او بُقِّي که پسرِ او عُزِّي که پسرِ او زِرَحْیاهْ (۵۲) که پسرِ او مِراْیُوثْ که پسرِ او اَمَرْیاهْ که پسرِ او اَحِیطُوبْ (۵۳) که پسرِ او صادُوقْ که پسرِ او اَحِیمَعَصْ بود * (۵۴) و مسکنهاي ایشان موافقِ عمارت‌ها و سُنورِ ایشان اینهایَند بجهةِ پسرانِ هارُونْ یعني خاندانهاي قِهاثْ که قُرعهٔ ایشان این بود (۵۵) پس حِبرُونْ در زمینِ یِهُوداهْ با پیرامونَش که گِرْداگِرْدِ شهر باشد بایشان دادند (۵۶) امّا کشت‌زارِ شهر و دهاتَش را به کالیبِ ابنِ یِفُنّهْ دادند (۵۷) و به پسرانِ هارُونْ از شهرهاي یِهُوداهْ حِبرُونْ را دادند تا اینکه ملجاء باشد و نیز لِبْناهْ با پیرامونَش و یَتّیرْ و اِشْتِمُوعْ با پیرامونَش (۵۸) و حِیلِیْن با پیرامونَش و دِبِیرْ با پیرامونَش (۵۹) و عاشانْ با پیرامونَش و بَیْتِ شَمْشْ با پیرامونَش (۶۰) و از سبطِ بِنْیامِینْ گِبَعْ با پیرامونَش و عَلِّمِتْ با پیرامونَش و عَنائُوثْ با پیرامونَش تمامیِ شهرها با خاندان‌هاي ایشان سیزده شهر بودند (۶۱) و بجهةِ فرزندانِ قِهاثْ که از خاندان‌هاي آن فرقه باقي ماند ده شهر با قرعه از نیم سبطِ مَنَسّهْ داده شد (۶۲) و به پسرانِ گِرْشُومْ بروفقِ خاندان‌هاي ایشان سیزده شهر از سبطِ یِسّاکارْ و از سبطِ اَشِیرْ و از سبطِ نَفْتالِیْ و از سبطِ مَنَسّهْ در باشانْ سیزده شهر (۶۳) و بجهةِ بني مِراریْ موافقِ خاندانهایَش از سبطِ رِئُوبِنْ و از سبطِ گادْ و از سبطِ زِبُولُونْ با قرعه دوازده شهر (۶۴) و بني اِسْرائیلْ این شهرها را با پیرامونهایشان به لِویانْ دادند (۶۵) و از سبطِ پسرانِ یِهُوداهْ و از سبطِ پسرانِ شِمْعُونْ و از سبطِ پسرانِ بِنْیامِینْ این شهرهائي که باسم مسموع مي‌باشند با قرعه دادند * (۶۶) و سائرِ قبیله‌هاي بني قِهاثْ شهرها در حدودِ سبطِ اِفْرایِمْ داشتند (۶۷) و بایشان شهر شِکِمْ با پیرامونَش در کوهِ اِفْرایِمْ بجهةِ ملجأ دادند و گِزِر با پیرامونَش (۶۸) و یُقْمِعامْ با پیرامونَش و بَیْتِ حُورُونْ با پیرامونَش (۶۹) و اَیّالُونْ با پیرامونَش و گَتِ رِمُّونْ با پیرامونَش (۷۰) و از نیم سبطِ مَنَسّهْ عانیرْ با پیرامونَس و بِلْعامْ با پیرامونَش بجهةِ باقي ماندهٔ‌گانِ خاندانِ پسرانِ قِهاثْ داده شد * (۷۱) بجهةِ پسرانِ گِرْشُومْ از خاندانِ نیم سبطِ مَنَسّهْ گولانْ در باشان با پیرامونَش و عَشْتارُوثْ با پیرامونَش (۷۲) و از سبطِ یِسّاکارْ قِدِشْ با پیرامونَش و دُبَرَثْ با پیرامونَش (۷۳) و راموثْ با پیرامونَش و عانِیمْ با پیرامونَش (۷۴) و از سبطِ اَشِیرْ ماشالْ با پیرامونَش و عَبْدُونْ با پیرامونَش (۷۵) و حُوقُوقْ با پیرامونَش و رِحُوبْ با پیرامونَش (۷۶) و از سبطِ نَفْتالِیْ قِدِشْ در گالِیلْ با پیرامونَش و حَمُّونْ با پیرامونَش و قِرْیاتائِیمْ با پیرامونَش را دادند * (۷۷) و بجهةِ باقي ماندهٔ‌گانِ پسرانِ مِراریْ از سبطِ زِبُولُونْ رِمُّونْ با پیرامونَش و تابُورْ با پیرامونَش (۷۸) و از آن طرفِ اُرْدُنْ در برابرِ یِرِیحُو یعني از طرفِ شرقيِ اُرْدُنْ از سبطِ رِئُوبِنْ بِصِرْ در بیابان با پیرامونَش و یَهْصاهْ با پیرامونَش (۷۹) و قِدِیمُوثْ با پیرامونَش و

فرزندانِ عَمْرامْ هارُوْنْ و مُوسیٰ و مِرْیامْ و پسرانِ هارُوْنْ ناداب و اَبیهُوْء و اِلْعازارْ و اِیْثامَرْ (۴) اِلْعازارْ فینْحاسْرا تولید نمود و فینْحاسْ اَبیشُوْعْرا تولید نمود (۵) و اَبیشُوْعْ بُقِّیرا تولید نمود و بُقِّی عُزِّیرا تولید نمود (۶) و عُزِّی زَرَحْیاهْرا تولید نمود و زَرَحْیاهْ مِرایُوْثْرا تولید نمود (۷) و مِرایُوْثْ اَمَرْیاهْرا تولید نمود و اَمَرْیاهْ اَحیطُوْبْرا تولید نمود (۸) و اَحیطُوْبْ صادُوْقْرا تولید نمود و صادُوْقْ اَحیمَعَصْرا تولید نمود (۹) و اَحیمَعَصْ عَزَرْیاهْرا تولید نمود و عَزَرْیاهْ یُوحانانْرا تولید نمود (۱۰) و یُوحانانْ عَزَرْیاهْرا تولید نمود او در خانهٔ که سُلَیْمانْ در اُوْرِشَلیمْ بنا کرد کاهن بود (۱۱) و عَزَرْیاهْ اَمَرْیاهْ تولید نمود و اَمَرْیاهْ اَحیطُوْبْرا تولید نمود (۱۲) و اَحیطُوْبْ صادُوْقْرا تولید نمود و صادُوْقْ شَلُّومْرا تولید نمود (۱۳) و شَلُّومْ حِلْقِیاهْرا تولید نمود و حِلْقِیاهْ عَزَرْیاهْرا تولید نمود (۱۴) و عَزَرْیاهْ سِرایاهْرا تولید نمود و سِرایاهْ یِهُوْصاداقْرا تولید نمود (۱۵) و یِهُوْصاداقْ به اسیری رفت در هنگامی که خداوند یِهُوداهْ و اُوْرِشَلیمْرا بدستِ نِبُوکَدْنَصَّر اسیر ساخت * (۱۶) پسرانِ لیْوی گِرْشُوْمْ و قِهاثْ و مِرارِیْ (۱۷) و نامهای پسرانِ گِرْشُوْمْ اینانند لِبْنِیْ و شِمْعِیْ (۱۸) و پسرانِ قِهاثْ عَمْرامْ و یِصْهارْ و حِبرُوْنْ و عُزِّیئیلْ (۱۹) و پسرانِ مِرارِیْ مَحْلِیْ و مُشِّیْ و خاندانهای لِویانْ موافقِ اجدادِ ایشان اینانند (۲۰) بجهةِ گِرْشُوْمْ پسرش لِبْنِیْ که پسرِ او یَحَتْ که پسرِ او زِمّاهْ (۲۱) که پسرِ او یُوآحْ که پسرِ او عِدُّو که پسرِ او زَرَحْ که پسرِ او یِأْتَرِیْ بود (۲۲) و پسرانِ قِهاثْ پسرش عَمِّیناداب که پسرِ او قُورَحْ که پسرِ او اَسِّیر (۲۳) که پسرِ او اِلْقاناهْ که پسرِ او اِبْیاساف که پسرِ او اَسِّیر (۲۴) که پسرِ او تَحَتْ که پسرِ او اُوْرِیئیلْ که پسرِ او عُزِّیاهْ که پسرِ او شاؤلْ بود (۲۵) و پسرانِ اِلْقاناهْ عَماسَیْ و اَحیمُوْثْ (۲۶) پسرانِ اِلْقاناهْ که پسرش صُوفَیْ که پسرِ او نَحَتْ (۲۷) که پسرِ او الیآبْ که پسرِ او یِرُوْحامْ که پسرِ او اِلْقاناهْ بود (۲۸) و پسرانِ شَمُوئیلْ اوّل زاده‌اَش وَشْنِیْ و اَبیاهْ (۲۹) پسرانِ مِرارِیْ مَحْلِیْ که پسرش لِبْنِیْ که پسرِ او شِمْعِیْ که پسرِ او عُزّاهْ (۳۰) که پسرِ او شِمْعا که پسرِ او حَگِّیاهْ که پسرِ او عَسایاهْ بود * (۳۱) و اینها آن کسانند که داود ایشانرا بجهةِ سرآئیدنِ زبور در خانهٔ خداوند تعیین نمود بعد از آرام گرفتنِ صندوق (۳۲) و ایشان بسرآئیدنِ زبور در حضورِ مسکنِ چادرِ جماعت تا بنا نهادنِ سُلَیْمانْ خانهٔ خداوندرا در اُوْرِشَلیمْ خدمت میکردند و بر وفقِ قانونهای خویش در خدمتِ مأموریّت میایستادند * (۳۳) آنهائی که باتّفاقِ فرزندانِ خودشان در خدمت ایستادند اینانند از پسرانِ قِهاثْ هیمانِ مُغَنِّیءِ پسرِ یُوئیلْ پسرِ شَمُوئیلْ (۳۴) پسرِ اِلْقاناهْ پسرِ یِرُوْحامْ پسرِ اِلیئیلْ پسرِ تُوحْ (۳۵) پسرِ صُوفْ پسرِ اِلْقاناهْ پسرِ مَحَتْ پسرِ عَماسَیْءِ (۳۶) پسرِ اِلْقاناهْ پسرِ یُوئیلْ پسرِ عَزَرْیاهْ پسرِ صَفَنْیاهْ (۳۷) پسرِ تَحَتْ پسرِ اَسِّیر پسرِ اِبْیاساف پسرِ قُورَحْ (۳۸) پسرِ یِصْهارْ پسرِ قِهاثْ پسرِ لیْوِیءِ پسرِ اِسْرائیلْ بود (۳۹) و برادرش آساف بدستِ راستش میایستاد یعنی آسافِ پسرِ بِرَکْیاهْ پسرِ شِمْعایْ (۴۰) پسرِ میکائیلْ پسرِ بَعَسیاهْ پسرِ مَلْکِیّاهْ (۴۱) پسرِ اِتْنِیءِ پسرِ زِرَحْ پسرِ عَدایاهْ (۴۲) پسرِ اِیْثانِ پسرِ زِمّاهْ پسرِ شِمْعِیءِ (۴۳) پسرِ یَحَتْ پسرِ گِرْشُوْمْ پسرِ لیْوی (۴۴) و برادرانِ ایشان پسرانِ مِرارِیْ بر دستِ چپِ ایشان میایستادند یعنی اِیْثانِ پسرِ قِیشِیءِ پسرِ عَبْدِیءِ پسرِ

مطابقِ خانْدانهايِ ايشان از رؤسا بودند (۸) و بِلَعِ پسرِ عازازِ پسرِ شِمعِ پسرِ يُوئِيلْ بود كه او در زمينِ عَرُوعِيرْ تا نِبُو و بَعَلِ مِعُونْ ساكن ميشد (۹) و بطرفِ شرقي تا مدخلِ بيابان كه بكنارِ نهرِ فراتْ باشد ساكن ميشدند زيرا كه در زمينِ گِلْعادْ گلّه‌هايِ ايشان زياد ميشدند (۱۰) و در زمانِ شائُولْ ايشان با هَگْرِيانْ دعوا كردند كه آنها بدستِ ايشان افتادند و در چادرهايِ ايشان در تمامیِ مرزبومي كه بطرفِ گِلْعادْ باشد ساكن شدند * (۱۱) و پسرانِ گادْ در برابرِ ايشان درزمينِ باشانْ اِلى سَلْكاهْ ساكن شدند (۱۲) يُوئِيلْ رئيس و شافامْ دويمي و يَعَنَيْ و شافاطْ در باشانْ بودند (۱۳) و برادرانِ ايشان از خانْدانِ اجدادِ ايشان مِيكائِيلْ و مِشُلّامْ و شِبَعْ و يُورَيْ و يَعْكانْ و زِيَعْ و عِيبَرْ [همگي] هفت نفر بودند (۱۴) پسرانِ اَبِيحَيِلِ ابنِ حُورِيءِ ابنِ يارُوحِ ابنِ گِلْعادِ ابنِ مِيكائِيلِ ابنِ يِشِيشَيءِ ابنِ يَحْدُويِ ابنِ بُوزْ بودند (۱۵) اَحِيءِ پسرِ اَبْدِيئِيلِ پسرِ گُونِي رئيسِ خاندانِ پدرانِ ايشان بود (۱۶) و درگِلْعادْ و در باشانْ و قصبه‌هايَش و در تمامیِ مرتعهايِ شارُونْ كه در نواحيِ ايشان بود ساكن شدند (۱۷) تمامیِ ايشان در زمانِ يُوثامِ پادشاهِ يِهُودا و روزهايِ يارُبْعامِ پادشاهِ اِسْرائِيلْ در نسب‌نامه نگارش يافتند * (۱۸) پسرانِ رِئُوبِنْ و گادِيانْ و نيم سبطِ مِنَسّه كه مردمانِ جنگ‌آورِ بردارندهٔ سپر و شمشير و كَشَنْدهٔ‌گانِ كمان و آموخته شدهٔ جنگ چهل و چهار هزار و هفت صد و شصت نفر بودند كه بجنگ بيرون رفتند (۱۹) و با هَگْرِيانْ جنگ نمودند و با يِطُورْ و نافِيشْ و نُودابْ جنگ كردند (۲۰) و بر خلافِ آنها كومك يافتند كه هَگْرِيانْ و همگيِ آنهائي كه با ايشان بودند بدستِ ايشان تسليم شدند سبب اينكه در حينِ جنگ بخدا استدعا نمودند و او ايشان‌را اجابت فرمود زيرا كه بر او متوكّل شدند (۲۱) و رمه‌هايِ ايشان‌را غارت كردند از جمله‌ٔ شتران پنجاه هزار و گوسفندان دويست و پنجاه هزار و حماران دو هزار و نفوسِ انساني صد هزار (۲۲) زانرو كه بسياري از مجروح شده‌گان افتادند بجهةِ آنكه اين دعوا از جانبِ خدا بود و الى انتقال در مكان‌هايِ ايشان ساكن شدند * (۲۳) و پسرانِ نيم سبطِ مِنَسّه در زمين ساكن شدند و از باشانْ تا بَعَلِ حِرمُونْ و تا سِنِيرْ الى كوهِ حِرمُونْ افزودند (۲۴) و رؤساي خاندانِ پدرانِ ايشان اينانند يعني عِيفِرْ و يِشْعِي و اِلِيئِيلْ و عَزْرِيئِيلْ و يِرمِيا و هُودَوِيا و يَحْدِيئِيلْ كه مردمانِ شجاع و نامدار و سردارِ خاندانِ پدرانِ ايشان بودند * (۲۵) امّا از خداي پدرانِ ايشان تجاوز نموده زنا كنان درپَيِّ خدايانِ اُمّتِ زمين كه خدا آنهارا درحضورِ ايشان هلاك كرد رفتند (۲۶) و خداي اِسْرائِيلْ روحِ پُولِ پادشاهِ اَشُّورْ و روحِ تِلْگَتْ پِلْنِصِرِ پادشاهِ اَشُّورْرا برانگيزانيد كه او بني رِئُوبِنْرا و بني گادْرا و نيم سبطِ مِنَسّه‌را اسير نموده ايشان‌را به حَلَحْ و حابُورْ و هارا و نهرِ گُوزان برداشت تا امروز *

(فصلِ ششم مشتمل بر هشتاد و يك آيه)

(۱) پسرانِ لِيوِي گِرشُونْ و قِهاثْ و مِرارِيْ (۲) و پسرانِ قِهاثْ عَمرامْ و يِصهارْ و حِبرُونْ و عُزِّيئِيلْ (۳) و

صنعت‌کارانِ کتان بودند (۲۲) و یُوقِیم و مردمانِ کُوزِیبا و یُوآش و سارافْ که فرمان فرماي مُوآبْ بودند و ساکنانِ لِحِمْ و این چیزهاي قدیم اند (۲۳) ایشان و ساکنانِ نِطائِیمْ و گِدِیرَهْ کوزه‌گرن در خدمتِ پادشاه بودند و در آنجا مسکن داشتند * (۲۴) پسرانِ شِمعُونْ نِمُوئِیلْ و یامِینْ و یارِیبْ و زِرَحْ و شائُولْ (۲۵) شَلُّومْ پسرَش و مِبسامْ پسرَش و مِشمَاعْ پسرَش بودند (۲۶) و پسرانِ مِشمَاعْ حَمُّوئِیلْ پسرَش و زَکُّورْ پسرَش و شِمْعِي پسرَش بودند (۲۷) و شِمْعِي‌را شانزده پسر و شش دختر بود و لکن برادرانَش‌را پسرانِ بسیار نبود و تمامیِ خانَدان‌هاي ایشان مثلِ پسرانِ یِهُودَاهْ نیفزودند (۲۸) و ایشان در بِئِیرِ شِبَعْ و مُولادَاهْ و حَصَرِ شُوعَالْ ساکن بودند (۲۹) و هم در بِلْهَاهْ و عِصِمْ و تُولادْ (۳۰) و در بِتُوئِیلْ و حُرمَاهْ و صِقْلاگْ (۳۱) و در بَیتِ مَرکابُوتْ و حَصَرِ سُوسِیمْ و بَیتِ بِرْئِي و شَعَرَیِمْ اینها تا زمانِ سلطنت نمودنِ داوُدْ شهرهاي ایشان بودند (۳۲) و قصبه‌هاي ایشان عِیطامْ و عَینْ و رِمُونْ و تُوکِنْ و عاشانْ پنج شهر بودند (۳۳) و همهٔ قصبه‌هایشان که در اطرافِ آن شهرها بودند الی بَعَلْ پس مکانهاي ایشان و نسب‌هاي ایشان اینست (۳۴) و مِشُوبابْ و یَملِیکْ و یُوشاهِ پسرِ اَمَصیاهْ (۳۵) و یُوئِیلْ و یِیهُوئِي پسرِ یُوشِبیاهِ پسرِ سرایاهِ پسرِ عَسِیئِیلْ (۳۶) و اِلْیُوعِینَي و یَعقُوبَاهْ و یِشُوحایاهْ و عَسایاهْ و عَدِیئِیلْ و یِسِیمِیئِیلْ و بِنایاهْ (۳۷) و زِیزَاءِ پسرِ شِفْعِيْ پسرِ اَلُّونِ پسرِ یِدایاهِ پسرِ شِمْرِيْ پسرِ شِمَعْیاهْ (۳۸) اینان که اسمشان مذکور شد در قبیله‌هاي خود سرور بودند و خانَدانِ پدرانِ ایشان بسیار زیاد شد * (۳۹) و تا مدخلِ گِدُورْ حتّي طرفِ شرقيِ دَرّه به جُستُجوي مرتعِ گوسفندانشان رفتند (۴۰) و مرتعِ سَمین و خوب و زمینِ وسیع اَلْید با راحت و آرام یافتند و حال اینکه اولادِ حامْ سابق بر این در آنجا ساکن بودند (۴۱) و آنکساني که به اسمها مذکورند در اَیّامِ حِزقِیاهِ پادشاهِ یِهُودَاهْ آمدند و چادرها و مسکنها که در آنجا یافت شدند زدند و خراب کردند و الی امروز در جاي ایشان ساکن گردیدند بعلّتِ اینکه مرتع از براي گوسفندانِ ایشان در آنجا میبود (۴۲) و از میانِ ایشان یعنی پسرانِ شِمعُونْ پانصد نفر بکوهِ سِعِیرْ رفتند و پِلَطیاهْ و نِعَرْیاهْ و رِفایاهْ و عُزِّیئِیلْ پسرانِ یِشِعِيْ رؤساي ایشان بودند (۴۳) و بقیّهٔ فارغ شدهٔ‌گانِ عَمالِیقْ‌را زدند و در آنجا الی این زمان ساکنند *

(فصلِ پنجم مشتمل بر بیست و شش آیه)

(۱) و پسرانِ رِئُوبِنْ اوّل زادهٔ اِسْرائِیلْ اینانند و حال اینکه او بود اوّل زاده امّا نظر به آلوده نمودنِ بسترِ پدرَش‌را حقِّ اوّل زاده‌گيِ او به پسرانِ یُوسُفِ ابنِ اِسْرائِیلْ داده شد و نسب‌نامه بر وفقِ اوّل زاده‌گي شمردَني نیست (۲) زیرا که یِهُودَاهْ از برادرانَش غالب آمد که پیشوا هم از [نسلِ] او برآمد و لکن حقِّ اوّل زاده‌گي بجهةِ یُوسُفْ شد (۳) پس پسرانِ رِئُوبِنْ اوّل زادهٔ اِسْرائِیلْ حَنُوکْ و پَلُّوءْ و حِصرُونْ و کَرمِي بودند (۴) پسرانِ یُوئِیلْ شِمَعْیاهْ پسرَش و گُوگْ پسرَش و شِمْعِي پسرَش (۵) و میکاهْ پسرَش و رِآیاهْ پسرَش و بَعَلْ پسرَش (۶) بِئِیرَاهْ پسرَش که تِلْگَث پِلْنِصِر پادشاهِ اَشُّورْ اورا اسیر برد و حال اینکه رئیسِ بني رِئُوبِنْ بود * (۷) و برادرانَش یِعِیئِیلْ و زِکَرْیاهْ وقتِ ثبت نمودنِ نسب نامهٔ ایشان

صِدْقِيَاهْ پسرش بودند * (۱۷) و پسرانِ يِكُنْيَاهْ اَسِّر و شَلْتِيئِيلْ پسرش (۱۸) و نيز مَلْكِيرَامْ و پِدَايَاهْ و شِنْأَصَّر و يِقَمْيَاهْ و هُوشَامَاعْ و نِدَبْيَاهْ * (۱۹) و اولادِ پِدَايَاهْ زِرُبَّابِلْ و شِمْعِي و پسرانِ زِرُبَّابِلْ مِشُلَّامْ و حَنَنْيَاهْ و خواهرِ ايشان شِلُومِيتْ (۲۰) و حَشُوبَاهْ و اُوهِلْ و بِرِكْيَاهْ و حَسَدْيَاهْ و يُوشَبِ حِسَدْ [كه همداش] پنج نفر است * (۲۱) و پسرانِ حَنَنْيَاهْ پِلَطْيَاهْ و يِشَعْيَاهْ و پسرانِ رِفَايَاهْ و پسرانِ اَرْنَانْ و پسرانِ عُوبَدْيَاهْ و پسرانِ شَكَنْيَاهْ * (۲۲) و پسرانِ شَكَنْيَاهْ شِمَعْيَاهْ و پسرانِ شِمَعْيَاهْ حَطُّوشْ و يِگْئَالْ و بَارِيَحْ و نِعَرْيَاهْ و شَافَاطْ [كه جملهاش] شش نفر است * (۲۳) و پسرانِ نِعَرْيَاهْ اِلْيُوعِينَيْ و حِزْقِيَاهْ و عَزْرِيقَامْ [همهاش] سه نفر است * (۲۴) و پسرانِ اِلْيُوعِينَيْ هُودَايَاهْ و اِلْيَاشِيبْ و پِلَايَاهْ و عَقُّوبْ و يُوحَانَانْ و دِلَايَاهْ و عَنَانِيْ [تمام] هفت نفر اند *

(فصلِ چهارم مشتمل بر چهل و سه آيه)

(۱) پسرانِ يِهُودَاهْ پِرِصْ و حِصْرُونْ و كَرْمِي و حُورْ و شُوبَالْ (۲) و رَايَاهِ پسرِ شُوبَالْ يَحَتْ را توليد نمود و يَحَتْ اَحُومَيْ و لَهَدْ را توليد نمود خاندانهاي صُرْعَاثِيَانْ اينها هستند (۳) و اينان از پدرِ عِيطَامْ آمدند يِزْرِعِيلْ و يِشْمَا و يِدْبَشْ و نامِ خواهرِ ايشان هَصِّلِلْپُونِي (۴) و پِنُوئِيلِ پدرِ گِدُورْ و عِيزِرِ پدرِ حُوشَاهْ و پسرانِ حُورِ اوّل زادهء اِفْرَاتَاه و پدرِ بَيْتِ لَحِمْ اينانند * (۵) و اَشْحُورِ پدرِ تِقُوعْ دو زن داشت حِلَاهْ و نَعَرَاهْ (۶) و نَعَرَاهْ اَحُزَّامْ و حِيفَرْ و تِيمِنِي و ها اَحَشْتَارِيْ را از برايَش زائيد پسرانِ نَعَرَاهْ اينانند (۷) و پسرانِ حِلَاهْ صِرِتْ و يِصُوحَرْ و اِثْنَانْ بودند (۸) و قُوصْ عانُوبْ و صُوبِيبَاهْ و خاندانهاي اَحَرْحِيلِ پسرِ هارُومْ را توليد نمود * (۹) و يَعْبِيصْ از برادرانَش عزيزتر بود و مادرَش نامِ اورا يَعْبِيصْ نهاد و گفت سبب اينكه اورا باندوهناكي زائيدم (۱۰) و يَعْبِيصْ خداي اِسْرَائِيلْ را استدعا كرد و گفت كاشكي مرا بركت ميدادي و حدودِ مرا زياد ميگردانيدي و دستِ تو همراهِ من بودي و مرا از بلا نگاه ميداشتي كه بي غم باشم و خدا آنچه را كه خواست باو عطا فرمود * (۱۱) و كِلُوبِ برادرِ شُوحَاهْ مِحِيرْ را توليد نمود كه او پدرِ اِشْتُونْ بود (۱۲) و اِشْتُونْ بَيْتِ رافا و پاسِيَحْ و تِحِنَّاهِ پدرِ عِيرِ نَحَشْ را توليد نمود اينان مردمانِ رِيكَاهْ اند (۱۳) و پسرانِ قِنَزْ عُثْنِيئِيلْ و سِرَايَاهْ بود و پسرِ عُثْنِيئِيلْ حَتَثْ (۱۴) و مِعُونُوثَيْ عُفْرَاهْ را توليد نمود و سِرَايَاهْ يُوآبِ پدرِ ساكنانِ درّهء حَرَاشِيمْ را توليد نمود كه صنعتكاران بودند (۱۵) و پسرانِ كَالِبِ ابنِ يِفُنَّهْ عِيرُو و اِيلَاهْ و نَعَمْ و پسرِ اِيلَاهْ قِنَزْ بود (۱۶) و پسرانِ يَهَلِّلِئِيلْ زِيفْ و زِيفَاهْ و تِيرِيا و اَسَرْئِيلْ (۱۷) و پسرانِ عِزْرَا يِثْرْ و مِرِدْ و عِيفِرْ و يَالُونْ و [زوجهء مردْ] مِرْيَامْ و شَمَّي و يِشْبَحِ پدرِ اِشْتِمُوعْ را زائيد (۱۸) و زنَش يِهُودِيَّهْ بِرِدِ پدرِ گِدُورْ و حِبِرِ پدرِ سُوكُو و يِقُوثِيئِيلِ پدرِ زانُوحْ را زائيد و پسرانِ بِثْيَاهِ دخترِ فَرْعُونْ كه مِرِدْ اورا بزني گرفت اينانند (۱۹) و پسرانِ زنَش هُودِيَاهِ خواهرِ نَحَمِ پدرِ قِعِيلَاهِ گَرْمِي و اِشْتِمُوعِ مَعَكَائِي (۲۰) و پسرانِ شِيمُونْ اَمْنُونْ و رِنَّاهْ و بِنْ حَانَانْ و تِيلُونْ و پسرانِ يِشْعِي زُوحِيثْ و بِنْ زُوحِيثْ * (۲۱) پسرانِ شِيلَاهِ ابنِ يِهُودَاهْ عِيرِ پدرِ لِيكَاهْ و لَعَدَاهِ پدرِ مارِيشَاهْ و خاندانهاي بَيْتِ اَشْبِيعْ كه

زائید (۳۶) و عَتّي نائانْرا تولید نمود و نائانْ زابادْرا تولید نمود (۳۷) و زابادْ اِفْلالْرا تولید نمود و اِفْلالْ عُوبیدْرا تولید نمود (۳۸) و عُوبیدْ یِیهوءْرا تولید نمود و یِیهوءْ عَزَرْیاهْرا تولید نمود (۳۹) و عَزَرْیاهْ حِلِصْرا تولید نمود و حِلِصْ اِلْعاساهْرا تولید نمود (۴۰) و اِلْعاساهْ سِسْمَيْرا تولید نمود و سِسْمَيْ شَلُّومْرا تولید نمود (۴۱) و شَلُّومْ یِقَمْیاهْرا تولید نمود و یِقَمْیاهْ اِلیشامائْرا تولید نمود * (۴۲) و پسرانِ کالیبْ برادرِ یِرَحْمِئیلْ اوّل زادهٔاَش میشاعْ که پدرِ زیفْ بود و پسرانِ مارِیشاهْ پدرِ حِبرونْ بودند (۴۳) و پسرانِ حِبرونْ قورَحْ و تَپّوحْ و رِقَمْ و شِمَعْ (۴۴) و شِمَعْ رَحَمِ پدرِ یُرقِعامْرا تولید نمود و رِقَمْ شَمّيْرا تولید نمود (۴۵) و پسرِ شَمّيْ ماعُونْ بود و ماعُونْ پدرِ بَیتِ صُورْ بود (۴۶) و عِیفاهْ متعدهٔ کالیبْ حارانْ و مُوصا و گازیزْرا زائید و حارانْ گازیزْرا تولید نمود (۴۷) و پسرانِ یَهْدَيْ رِگَمْ و یُوثامْ و گیشانْ و پِلِطْ و عِیفاهْ و شَعَفْ (۴۸) و مَعَکاهْ متعدهٔ کالیبْ شِبَرْ و تِرحَناهْرا زائید (۴۹) و نیز شَعَفِ پدرِ مَدْمَنّاهْ و شِوای پدرِ مَکبینا و پدرِ گِبعارا زائید و دخترِ کالیبْ عَکسا بود * (۵۰) اینانند پسرانِ کالیبِ ابن حُورِ اوّل زادهٔ اِفْراتاهْ و شُوبالِ پدرِ قِریَتِ یِعارِیمْ (۵۱) و سَلْمایْ پدرِ بَیتِ لِحِمْ و حارِیفِ پدرِ بَیتِ گِدَرْ (۵۲) و اینانند پسرانِ شُوبالِ پدرِ قِریَتِ یِعارِیمْ هارُواهْ و حَصِي و مِنُوحوثْ (۵۳) و خانَدانهایِ قِریَتِ یِعارِیمْ اینانند یِثرِیانْ و پُوثِیانْ و شُوماثِیانْ و مِشراعِیانْ که از آنها صارِعاثِیانْ و اِشْتاءُولِیانْ بیرون آمدند (۵۴) پسرانِ سَلْما بَیتِ لِحِمْ و نِطُوفاثِیانْ و عَطْروثْ و بَیتِ یُوآبْ و حَصِي و مَنَحْتِیانْ و صُرْعِیانْ بودند (۵۵) و خانَدانهایِ نویسندهٔگان که در یَعبیصْ سکونت داشتند تِرْعاثِیانْ و شِمْعاثِیانْ و سُوکاثِیانْ بودند ایشان قِینِیانْ بودند که از حَمّتِ پدرِ خانَدانِ رِکابْ آمدند *

(فصلِ سیوم مشتمل بر بیست و چهار آیه)

(۱) و اولادِ داوُدْ که از برایِ او در حِبرونْ زائیده شدند اینها اند اوّل زادهٔاَش آمْنونْ از اَحِینوعَمِ یِزرِعیلِیَّهْ دویم دانِیئیلْ از اَبِیگَیِلِ کَرمِلِیَّهْ (۲) سیوم اَبْشالُومِ پسرِ مَعَکاهِ دخترِ تَلْمَيْ پادشاهِ گِشُورْ چهارم اَدُونِیاهِ پسرِ حَگِّیثْ (۳) پنجم شِفَطْیاهْ از اَبِیطالْ ششم یِثرِعامْ از زَنَش عِگْلاهْ (۴) این شش از برایَش در حِبرونْ زائیده شدند که در آنجا هفت سال و شش ماه سلطنت نمود بعد از آن در اُورشَلِیمْ سي و سه سال سلطنت نمود (۵) و در اُورشَلِیمْ بجهةِ او زائیده شده اینها اند شِمْعا و شُوبابْ و ناثانْ و سُلَیْمانْ این چهار از بَثشُوعِ دخترِ عَمِّیئیلْ (۶) و یِبْحارْ و اِلیشامائْ و اِلِیفِلِطْ (۷) و نُوگَهْ و نِفَگْ و یافِیعْ (۸) و اِلیشامائْ و اِلیادائْ و اِلِیفِلِطْ [جملهٔاَش] نُه پسر است (۹) همهٔ آنها اولادِ داوُدْ سوایِ اولادِ متعدها و خواهرِ آنها که تامارْ بود * (۱۰) و پسرِ سُلَیْمانْ رِحَبعامْ و اَبِیاهْ پسرَش و آسا پسرَش و یِهوشافاطْ پسرَش (۱۱) و یُورامْ پسرَش اَحَزْیاهْ پسرَش و یُوآشْ پسرَش (۱۲) اَمَصْیاهْ پسرَش عَزَرْیاهْ پسرَش و یُوثامْ پسرَش (۱۳) و آحازْ پسرَش و حِزقِیاهْ پسرَش و مَنَسّهْ پسرَش (۱۴) آمُونْ پسرَش و یُوشِیاهْ پسرَش * (۱۵) و پسرانِ یُوشِیاهْ اوّل زادهٔاَش یُوحانانْ و دویم یِهُویاقِیمْ سیوم صِدْقِیاهْ چهارم شَلُّومْ * (۱۶) و پسرانِ یِهُویاقِیمْ یِکُنْیاهْ پسرَش و

(فصلِ دویم مشتمل بر پنجاه و پنج آیه)

(۱) بني اِسْرائِيْلْ اینانند رِؤبِن و شِمْعُوْن و لِيْوِي و يِهُوْداهْ و يِسّاكارْ و زِبولُوْن (۲) و دانْ و يُوْسِفْ و بِنْيامِيْن و نَفْتالِي و گادْ و آشِيْر * (۳) بني يِهُوْداهْ عِيْر و أوْنانْ و شِيْلاهْ این سه از دخترِ شُوعِ كِنَعَنِيَّه بجهةِ او تولید یافتند و اوّل زادهء يِهُوْداهْ عِيْر در حضورِ خداوند ناپسند آمد و اورا كُشت (۴) و عروسش تامارْ پِرِصْ و زِرَحْ را بجهةِ او زائید همهء پسرانِ يِهُوْداهْ پنج بودند * (۵) بني پِرِصْ حِصْرُوْن و حامُوْلْ (۶) و بني زِرَحْ زِمْرِي و اِيْثانْ و هِيْمانْ و كَلْكُوْلْ و دارَعْ همهء ایشان پنج بودند * (۷) و بني كَرْمِي عاكارِ مُشوّش كنندهء اِسْرائِيْلْ كه به مالِ موقوفه خیانت نمود (۸) و از بني اِيْثانْ عَزَرْياهْ (۹) و بني حِصْرُوْن كه از برایش تولید شدند يِرَحْمِئِيْلْ و رامْ و كِلُوْبَي * (۱۰) و رامْ عَمِّيْنادابْ را تولید نمود و عَمِّيْنادابْ نَحْشُوْن سرورِ بني يِهُوْداهْ را تولید نمود (۱۱) و نَحْشُوْن سَلْما را تولید نمود و سَلْما بُوعَزْ را تولید نمود (۱۲) و بُوعَزْ عُوبِيْدْ را تولید نمود و عُوبِيْدْ يِشَيْ را تولید نمود (۱۳) و يِشَيْ اوّل زادهاَش اِلِيابْ و دویمي اَبِيْنادابْ و سیومي شِمْعا را (۱۴) چهارمي نِثَنْئِيْلْ و پنجمي رَدَّيْ (۱۵) ششمي أوْصِمْ و هفتمین داوُدْ را تولید نمود (۱۶) و خواهرانِ ایشان صِرُوْياهْ و اَبِيْگَيِلْ و بني صِرُوْياهْ سه پسرش اَبْشَيْ و يُوْآبْ و عَساهِيْلْ بود (۱۷) و اَبِيْگَيِلْ عَماسا را زائید و پدرِ عماسا يِثِرِ اِسْمَعِيْلِي بود * (۱۸) و كالِيْبِ پسرِ حِصْرُوْن از زوجهاَش عَزُوْباهْ پسران تولید نمود كه اینها باشند يِرِيعُوْثْ و يِشَرْ و شُوْبابْ و اَرْدُوْن (۱۹) و عَزُوْباهْ مُرد و كالِيْبْ اِفْراثْ را بزني گرفت كه از برایش حُوْر را زائید (۲۰) و حُوْر اُوْرِي را تولید نمود و اُوْرِي بِصَلْئِيْلْ را تولید نمود (۲۱) و بعد از آن حِصْرُوْن بدخترِ ماكِيْرِ پدرِ گِلْعادْ در آمد و اورا گرفت و در آن وقت او شصت ساله بود و او از برایش سِگُوْبْ را زائید (۲۲) و سِگُوْبْ يائِيْر را تولید نمود كه او در زمینِ گِلْعادْ بیست و سه شهر داشت (۲۳) و شهرِ گِشُوْر و اَرامْ را با قصبهاي يائِيْر از ایشان بتصرُّف آورد همچنان قِنائْ و قریههایش شصت شهر را همهء آنها از آنِ پسرانِ ماكِيْرِ پدرِ گِلْعادْ بودند (۲۴) و بعد از مُردنِ حِصْرُوْن در كالِيْبِ اِفْراثاهْ اَبِيّاهْ زنِ حِصْرُوْن اَشْحُوْر پدرِ تِقُوْعْ را بجهةِ او زائید * (۲۵) و پسرانِ يِرَحْمِئِيْلْ كه اوّل زادهء حِصْرُوْن بود اینها اند اوّل زادهاَش رامْ و بُوْناهْ و اُوْرِن و اُوْصِمْ و اَحِيّاهْ (۲۶) و يِرَحْمِئِيْلْ را زنِ دیگر بود و نامَش عَطارا هْ كه مادرِ اُوْنامْ اوست (۲۷) و پسرانِ رامِ اوّل زادهء يِرَحْمِئِيْلْ مَعَصْ و يامِيْن و عِيْقَرْ بودند (۲۸) و پسرانِ اُوْنامْ شَمَّيْ و يادائْ و پسرانِ شَمَّيْ نادابْ و اَبِيْشُوْر بودند (۲۹) و نام زنِ اَبِيْشُوْر اَبِيْهَيِلْ كه بجهةِ او اَحْبانْ و مُولِيْدْ را زائید (۳۰) و پسرانِ نادابْ سِلِدْ و اَپَّيِمْ بود و سِلِدْ بي اولاد مُرد (۳۱) و از پسرانِ اَپَّيِمْ يِشْعِي و از پسرانِ يِشْعِي شِيْشانْ و از پسرانِ شِيْشانْ اَحْلَيْ بودند (۳۲) و پسرانِ يادائِ برادرِ شَمَّيْ يِثَرْ و يُوْناثانْ بودند و يِثَرْ بي اولاد مُرد (۳۳) و پسرانِ يُوْناثانْ پِلِتْ و زازا اینها پسرانِ يِرَحْمِئِيْلْ بودند * (۳۴) و شِيْشانْ را اولادِ ذكور نبود لكن دختران بود و شِيْشانْ يك بندهء مِصْرِي داشت كه نامَش يَرْحاعْ بود (۳۵) و شِيْشانْ دخترِ خودرا به يَرْحاعْ غلامَش بزني داد و او از برایش عَتّايْ را

عَنامیم و لِهابیم و نَفتوحیم را تولید کرد (۱۲) و پَتروسیم و کَسلوحیم را که فِلِسطیان از ایشان بیرون آمدند
و همچنین کَفتوریم (۱۳) و کِنَعَن اوّل پسرش صیدون و حِیث را تولید کرد (۱۴) و یبوسیان و اَموریان و
گِرگاشیان (۱۵) و حِوّیان و عَرقیان و سینیان (۱۶) و اَروادیان و صمارِیان و حَمّاثیان * (۱۷) بني سام
عیلام و اَشّور و اَرفَکشَد لود و آرَم و عوص و حول و گیثر و مِشک (۱۸) و اَرفَکشَد شِلَح را تولید کرد و
شِلَح عیبر را تولید کرد (۱۹) و عیبر را دو پسر زائیده شدند نامِ یکي پِلِگ زیرا که در روزگارِ او زمین
تقسیم شد و نامِ برادرش یُقطان بود (۲۰) و یُقطان اَلموداد و شِلف و حَضرماوث و یرَح را تولید کرد
(۲۱) و نیز هَدورام و اُوزال و دِقلاه (۲۲) و عیبال و اَبیمائیل و شبا (۲۳) و اُوفیر و حَویلاه و یوباب را همه
آنها بني یُقطان بودند * (۲۴) سام و اَرفَکشَد و شِلَح (۲۵) و عیبر و پِلِگ و رِعو (۲۶) و سِروگ و ناحور
و تِرَح (۲۷) و اَبرام که اِبراهیم باشد * (۲۸) بني اِبراهیم اِسحق و اِسمَعیل * (۲۹) تولّد شده‌هاي آنان
اینان اند اوّل زادهٔ اِسمَعیل نبایوث و قیدار و اَدبیئیل و مِبسام (۳۰) و مِشماع و دوماه و مَسّا و حَدَد و
تیما (۳۱) و یطور و نافیش و قیدماه بني اِسمَعیل اینها هستند * (۳۲) و بني قِطورا متعهٔ اِبراهیم
[اینانند] او زِمران و یُقشان و مِدان و مِدیان و یشباق و شُوَح را زائید و بني یُقشان شبا و ددان اند
(۳۳) و بني مِدیان عیفاه و عیفر و حَنوک و اَبیدا و اِلدا‌عاه همهٔ اینها بني قِطورا‌ه میباشند * (۳۴) و
اِبراهیم اِسحق را تولید کرد و بني اِسحق عیسو و اِسرائیل * (۳۵) بني عیسو اِلیفاز و رِعوئیل و یعوش و
یَعلام و قورَح (۳۶) بني اِلیفاز تیمان و اُومار و صِفي و گَعتام و قِنَز و تِمنَع و عَمالیق (۳۷) بني رِعوئیل
نَحَث و زِرَح و شَمّاه و مِزّاه (۳۸) و بني سِعیر لوطان و شوبال و صِبعون و عَناه و دیشون و اِیصر و دیشان
(۳۹) و بني لوطان حوري و هومام و خواهرِ لوطان تِمنَع (۴۰) بني شوبال عَلیان و مانَحَث و عیبال و
شِفي و اُونام و بني صِبعون اَیّاه و عَناه (۴۱) بني عَناه دیشون و بني دیشون حَمران و اِشبان و یِثران و
کِران (۴۲) بني اِیصر بِلهان و زَعوان و یَعقان و بني دیشان عوص و اَران (۴۳) پادشاهاني که در زمینِ
اِدوم سلطنت مینمودند پیش از سلطنت نمودنِ پادشاهي بر بني اِسرائیل اینها هستند بِلَعِ پسرِ بِعور و نامِ
شهرش دِنهابا‌ه (۴۴) و بِلَع مُرد و یوباب پسرِ زِرَح از بُصرا‌ه در جایش پادشاهي نمود (۴۵) و یوباب مُرد و
حوشام از زمینِ تیمانیِ بجایش سلطنت نمود (۴۶) و حوشام مُرد و هَدَدِ پسرِ بِدَد که مِدیانیان را در زمینِ
موآب شکست داد در جایش پادشاهي نمود و نامِ شهرش عَویث بود (۴۷) و هَدَد مُرد و سَملا‌ه از مَسریقا‌ه
در جایش پادشاهي نمود (۴۸) و سَملا‌ه مُرد و شاءول از رِحوبوث از پهلوي رود خانه در جایش پادشاهي
نمود (۴۹) و شاءول مُرد و بَعَلِ حانانِ پسرِ عَکبور در جایش پادشاهي نمود (۵۰) و بَعَلِ حانان مُرد و هَدَد
در جایش پادشاهي مینمود و نامِ شهرش پَعي و نامِ زنش مِهیطَبئیلِ دخترِ مَطرِیدِ دخترِ میزاهاب بود (۵۱) و
هَدَد مُرد و رؤساي اِدوم اینانند تِمنَع رئیس و عَلیا‌ه رئیس و یِثِث رئیس (۵۲) و اَهولیبامَا‌ه رئیس و اِیلا‌ه
رئیس و پینون رئیس (۵۳) و قِنَز رئیس و تیمان رئیس و مِبصار رئیس (۵۴) و مَگدیئیل رئیس و عیرام
رئیس اینان رؤساي اِدوم اند *

کُشت نهایت یِهُوْداهْ از ولایتِ خودشان اسیر رفتند * (۲۲) و قومي که در زمینِ یِهُوْداهْ باقي ماندند که نِبُوْکَدْنَصَّرِ مَلِکِ بابِلْ ایشان‌را رها نموده بود بر ایشان گِدَلْیاهِ پسرِ اَحِیقامِ پسرِ شافان‌را والي نصب کرد (۲۳) و هنگامي که تمامیءِ سردارانِ لشکرها خودشان و مردمانشان شنیدند که مَلِکِ بابِلْ گِدَلْیاهْ‌را والي نصب کرد ایشان نزدِ گِدَلْیاهْ به مِصْپاهْ آمدند یعني اِسْمَعیلِ پسرِ نِتَنْیاهْ و یُوحانانِ پسرِ قارِیَحْ و سِرایاهِ پسرِ تَنْحُومِتِ نِطُوْفاتِي و یَعَزَنْیاهِ پسرِ مَعَکاتِي خودشان و مردمانِ ایشان (۲۴) و گِدَلْیاهْ بخصوصِ ایشان و بخصوص آدمهاي ایشان سوگند خورده بایشان گفت که از بودنِ بنده‌گانِ کَلْدانِیانْ مترسید بولایت ساکن شوید و بمَلِکِ بابِلْ خدمت نمائید و با شما خوش خواهد بود (۲۵) امّا در ماهِ هفتمین واقع شد که اِسْمَعیلِ پسرِ نِتَنْیاهِ پسرِ اِلیشامامْ از ذریّهء مَلَکْ و به همراهِ او ده نفر آمدند و گِدَلْیاهْ‌را زد که مُرد و نیز یِهُوْدِیانْ و کَلْدانِیانِي که در مِصْپاهْ به همراهش بودند (۲۶) آنگاه تمامیءِ قوم از کوچک و بزرگ و سردارانِ لشکرها برخاسته به مِصْر آمدند زیرا که از کَلْدانِیانْ ترسیدند * (۲۷) و واقع شد در سالِ سی و هفتمِ اسیر شدنِ یِهُوْیاکِینِ مَلِکِ یِهُوْداهْ به ماهِ دوازدهم بروزِ بیست و هفتمِ ماه که اِویلِ مِرُوْدَکِ مَلِکِ بابِلْ در سالي که آغازِ سلطنت نمود سَرِ یِهُوْیاکِینِ مَلِکِ یِهُوْداهْ‌را مفتخر ساخته از زندان خانه بیرون آورد (۲۸) و کلماتِ خیرآمیز باو گفت و کرسیءِ اورا از کرسیءِ ملوکي که در بابِلْ به همراهش بودند مرتفع گردانید (۲۹) و لباسِ زندانش‌را تبدیل نمود و در تمامیءِ روزهاي عُمرَش همیشه در حضورَش نان میخورد (۳۰) و اَذوقهء همیشهءِ که از جانبِ مَلِکْ باو تعیین بود حسابِ روز بروزَش در تمامیءِ روزهاي عُمرَش داده میشد *

کتابِ هشتمینِ مورّخان

معروف بکتابِ اوّلِ تواریخِ ایّام و مشتمل

بر بیست و نُه فصل

(فصلِ اوّل مشتمل بر پنجاه و چهار آیه)

(۱) آدَمْ شِیثْ اِنُوْشْ (۲) قِینانْ مَهَلَلْئِیلْ یِرِدْ (۳) حَنُوْکْ مِتُوشَلَحْ لِمِکْ (۴) نُوحْ و سامْ و حامْ و یافِثْ * (۵) بني یافِثْ گُومِرْ و ماگُوگْ و مادَيْ و یاوانْ و تُوبالْ و مِشِکْ و تِیرَسْ (۶) و بني گُومِرْ اَشْکَنَزْ و رِیفَثْ و تُوگَرْماهْ (۷) و بني یاوانْ اِلیشاهْ و تَرْشِیشاهْ و کِتِّیمْ و دُودانِیمْ * (۸) بني حامْ کُوشْ و مِصْرَیِمْ و فُوطْ و کِنَعَنْ (۹) و بني کُوشْ سِبا و حَوِیلاهْ و سَبْتا و رَعْما و سَبْتِکا و بني رَعْما شِبا و دِدانْ (۱۰) و کُوشْ نِمرُودرا تولید کرد و او شروع کرد باینکه جبّار باشد در زمین (۱۱) و مِصْرَیِمْ لُودِیمْ و

خداوند بدیرا موافقِ هر آنچه یهویاکین کرده بود عمل نمود (۲۰) زیرا که از غضبِ خداوند در اورشلیم و یهودا چنین بوقوع پیوست که صدقیاه به مَلِكِ بابِل بحدّي عاصي شد که خداوند از حضورِ خود ایشان‌را ردّ نمود *

(فصلِ بیست و پنجم مشتمل بر سي آیه)

(۱) و واقع شد در روزِ دهمِ ماهِ دهمِ سالِ نهم از سلطنتش که نبوکدنصّر مَلِكِ بابِل او خودش و تمامیء لشکرش بر اورشلیم بر آمدند و در برابرش اُردو زدند و سنگررا از گرداگردش بنا کرد (۲) و شهر تا به سالِ یازدهمِ صدقیاهِ مَلِك محاصره شد (۳) و روزِ نهمِ ماه قحطي در شهر بحدّي اشتداد یافت که بخصوصِ قومِ ولایت نان یافت نشد (۴) و شهر شکست دار شد و تمامیء مردمانِ جنگي از راهِ دروازهء میانه دو دیوار که پهلوي باغِ مَلِك بود وقتِ شب فرار کردند و کلدانیان شهررا از اطراف احاطه کرده بودند و مَلِك از راهِ بیابان رفت (۵) و لشکرِ کلدانیان مَلِك‌را تعاقب نمودند و باو در بیابانِ یریحو رسیدند در حالتي که تمامیء لشکرش از او پراکنده شده بودند (۶) و مَلِك‌را دستگیر نموده اورا به پیشِ مَلِكِ بابِل به ریبلاه آوردند و بر او حکم نمودند (۷) و پسرانِ صدقیاه‌را در پیشِ نظرش کُشته و چشمانِ صدقیاه‌را کَندند و اورا بزنجیرهاي برنجین بسته و اورا به بابِل بُردند * (۸) و در روزِ هفتمِ ماهِ پنجم که سالِ نوزدهمِ مَلِك یعني نبوکدنصّر مَلِكِ بابِل نبوزرادانِ سردارِ سپاهِ خاص بندهء مَلِكِ بابِل به اورشلیم بر آمد (۹) و خانهء خداوند و خانهء مَلِك‌را سوزانید و تمامیء خانه‌هاي اورشلیم یعني تمامیء خانه‌هاي بُزرگ‌را باتش سوزانید (۱۰) و حصارِ اورشلیم‌را از گردا گردْ تمامیء لشکرِ کلدانیان که همراهِ سردارِ سپاهِ خاص بودند منهدم ساختند (۱۱) و بقیّهء قوم که در شهر مانده بودند و فراریاني که به مَلِكِ بابِل رفتند و بقیّهء گروه‌را نبوزرادانِ سردارِ سپاهِ خاص اسیر برد (۱۲) امّا سردارِ سپاهِ خاص ادناي ولایت‌را رها کرد که باغبانانِ تاکستان و زارعان باشند * (۱۳) و کلدانیان ستون‌هاي برنجیني که در خانهء خداوند بودند و پایه‌ها و دریاچهء برنجیني که در خانهء خداوند بود شکستند و برنجِ آنهارا به بابِل بردند (۱۴) و دیگ‌ها و بیلها و کُلکیرها و قاشق‌ها و تمامیء ظروفِ برنجیني که با آنها خدمت میکردند برداشتند (۱۵) و بخوردان‌ها و لنگریها آنچه که از طلا بود طلایش‌را و آنچه که از نقره بود نقره‌اش‌را سردارِ لشکرِ خاص برداشت (۱۶) دو ستون و یك دریاچه و پایه‌هائي که سلیمان بخصوصِ خانهء خداوند ساخته بود وزنِ برنجِ تمامیء این ظروف‌ها بکشش نمي‌آمد (۱۷) بلندیء یك ستون هجده ذراع بود و تاجِ بالایش از برنج بود و بلندیء تاج سه ذراع بود و بر روي تاج از گرداگرد کارِ مشبّك و انارها همه از برنج بودند و ستونِ دویمي کارِ مشبّك مثلِ اینها بود * (۱۸) و سردارِ سپاهِ خاص سرایاهِ کاهنِ بزرگ و صفنیاهِ کاهنِ دویمي و سه نگاهبانانِ دررا گرفت (۱۹) و از شهر خواجه‌سرائي که سردارِ مردمانِ جنگي بود و پنج نفر اشخاصي که روي مَلِك‌را میدیدند و در شهر یافت شدند و کاتبِ سرورِ لشکر که سانِ خلقِ ولایت‌را میدید و شصت نفر از خلقِ ولایت که در شهر یافت شدند گرفت (۲۰) و نبوزرادانِ سردارِ سپاهِ خاص ایشان‌را گرفتنه و به ریبلاه نزدِ مَلِكِ بابِل آورد (۲۱) و مَلِكِ بابِل ایشان‌را زد و در ریبلاه در ولایتِ حماث

فَرعَوْن بدهند و از هر کس موافقِ بدهيء خود از قومِ ولایت نقره و طلا اخذ کرد تا آنکه بفَرعَونِ نِکُوه بدهد * (۳۶) و یِهُویاقِیم در آغازِ سلطنتَش بیست و پنج ساله بود و در اُورِشَلِیم یازده سال سلطنت نمود و اسمِ مادرَش زِبُودَاهِ دخترِ پِدایاهْ از رُومَاهْ بود (۳۷) و در نظرِ خداوند بدیرا موافقِ هر آنچه که پدرانَش کرده بودند عمل نمود *

(فصلِ بیست و چهارم مشتمل بر بیست آیه)

(۱) و در ایّامِ او نِبُوکَدنِصَّرِ مَلِکِ بَابِلْ بر آمد و یِهُویاقِیم مدّتِ سه سال اورا خدمت نمود پس برگشته از او عاصي شد (۲) و خداوند فوج‌هاي کَلْدَانِیَانْ و فوج‌هاي آرَمِیَانْ و فوج‌هاي مُوآبِیَانْ و فوج‌هاي بسرانِ عَمُّونْ را بر ضدِّ او فرستاد بلکه بر ضدِّ یِهُودَاهْ ایشان‌را فرستاد تا آنکه آنهارا موافقِ کلامِ خداوند که بواسطهء بندهگانَش پیغمبران گفته بود هلاک سازد (۳) به تحقیق از فرمانِ خداوند این بجهةِ یِهُودَاهْ واقع شد تا آنکه بخصوصِ گناهِ مَنَسِّهْ موافقِ هر چه میکرد آنهارا از حضورِ خود دور نماید (۴) و نیز بسببِ خونِ بیگناهاني که ریخته بود زیرا که اُورِشَلِیم‌را بخونِ بیگناهان پُر کرد و خداوند نخواست که اورا عفو نماید * (۵) و بقیّهء اعمالِ یِهُویاقِیم و هر چه میکرد آیا در کتابِ تواریخِ ایّامِ ملوکِ یِهُودَاهْ مسطور نیستند * (۶) و یِهُویاقِیم با پدرانِ خود خوابید و پسرَش یِهُویاکِین در جایَش مَلِکْ شد (۷) و مَلِکِ مِصْر زیاده از ولایتِ خودَش بیرون نیآمد زیرا که مَلِکِ بَابِلْ هر آنچه که مالِ مَلِکِ مِصْر بود از نهرِ مِصْر اِلیٰ نهرِ فِرَاتْ بتصرُّف آورده بود (۸) یِهُویاکِینْ در آغازِ سلطنتَش هجده ساله بود و در اُورِشَلِیم سه ماه سلطنت نمود و اسمِ مادرَش نِحُشْتَايِ دخترِ اِلْنَاثَانْ از اُورِشَلِیم بود (۹) و در نظرِ خداوند بدي‌را موافقِ هر آنچه پدرانَش کرده بودند عمل نمود * (۱۰) و در آن وقت بندهگانِ نِبُوکَدنِصَّرِ مَلِکِ بَابِلْ بر اُورِشَلِیم بر آمدند که شهر محصور شد (۱۱) و مَلِکِ بَابِلْ نِبُوکَدنِصَّر به شهر بر آمد و بندهگانَش آن‌را محاصره میکردند (۱۲) و یِهُویاکِینِ مَلِکِ یِهُودَاهْ او و مادرَش و بندهگانَش و سردارانَش و خواجه‌سرایانَش بمَلِکِ بَابِلْ بیرون آمدند و مَلِکِ بَابِلْ اورا در سالِ هشتمِ سلطنتِ خودَش پذیرفت (۱۳) و از آنجا تمامیء خزانه‌هاي خانهء خداوند و خزانه‌هاي خانهء مَلِکْ‌را بیرون آورد و تمامیء ظروفِ طلائي که سُلَیمانِ مَلِکِ اِسْرَائِیلْ در هیکلِ خداوند ساخته بود شکست موافقِ کلامِ خداوند (۱۴) و تمامیء ساکنانِ اُورِشَلِیم و تمامیء سرداران و تمامیء صاحبان شجاعت‌را ده هزار نفر اسیر کرده برد و هم تمامیء نجّاران و آهنگران‌را که سواي اَدْناي قومِ زمین کسي باقي نماند (۱۵) و یِهُویاکِینْ و مادرِ مَلِکْ و زنانِ مَلِکْ و خواجه‌سرایانَش و بزرگانِ ولایت‌را به بَابِلْ اسیر بُرده ایشان‌را از اُورِشَلِیم به بَابِلْ اسیروار روانه کرد (۱۶) و تمامیء مردمانِ جنگي هفت هزار نفر و نجّاران و آهنگران یک هزار تمامیء شجاعانی که بجنگ قادر بودند ایشان‌را مَلِکِ بَابِلْ به بَابِلْ اسیروار بُرد (۱۷) و مَلِکِ بَابِلْ عَمُّوي او مَتَنِیَاهْ‌را در جاي او مَلِکْ نصب کرد و اسمَشرا به صِدْقِیَاهْ تبدیل نمود * (۱۸) و صِدْقِیَاهْ در آغازِ سلطنتَش بیست و یک ساله بود و در اُورِشَلِیم یازده سال سلطنت نمود و اسمِ مادرَش حَمُوطَلِ دخترِ یِرمِیَاهْ از لِبْنَاهْ بود (۱۹) و در نظرِ

است که از یهُوداهْ آمده این چیزهائي که بخصوصِ مذبحِ بَیْتِ ایلْ میکني ندا کرده بود (۱۸) و [مَلِکْ] گفت آن‌را وا گذارید کسي استخوان‌هاي اورا لَمس نکنند و استخوان‌هاي اورا با استخوان‌هاي پیغمبري که از شُومِرُونْ آمده بود رهائي دادند * (۱۹) و همچنین تمامیءِ خانه‌هاي مقامهاي بلندي که در شهرهاي شُومِرُونْ بودند که آنهارا ملوکِ اِسْرائیلْ بخصوصِ غضبناک کردنِ خداوند ساخته بودند یُوشِیاهْ برداشت و به آنها موافقِ تمامیءِ اعمالي که در بَیْتِ ایلْ کرده بود عمل نمود (۲۰) و تمامیءِ کاهنانِ مقامهاي بلند که در آنجا بودند بالاي مذبح‌ها ذبح نمود و استخوان‌هاي مردمان‌را بالاي ایشان سوزانیده به اُورُشَلِیمْ برگشت * (۲۱) و مَلِکْ تمامیءِ قوم‌را امر فرموده گفت که بخصوصِ خداوند خداي خود عیدِ فصح‌را بنحوي که در این کتابِ عهد مسطور است بر پا نمائید (۲۲) به تحقیق مثلِ این فصح از ایّامِ حاکمان که بر اِسْرائیلْ حکمران بودند و در تمامیءِ ایّامِ ملوکِ اِسْرائیلْ و ملوکِ یهُوداهْ فصحي بر پا نموده نشد (۲۳) و حال اینکه این فصح در سالِ هجدهم یُوشِیاهْ مَلِکْ در اُورُشَلِیمْ بجهةِ خداوند بر پا کرده شد * (۲۴) و همچنین یُوشِیاهْ زنانِ جنّگیر و فال گیران و صورت‌ها و بُت‌ها و تمامیءِ مکروهاتي که در زمینِ یهُوداهْ و اُورُشَلِیمْ دیده شدند استیصال کرد تا آنکه کلماتِ نوشته‌ءِ توراة که در کتابي که حِلقِیاهِ کاهن در خانه‌ءِ خداوند یافته بود بجا بیاورد (۲۵) و پیش از او مثلِ او مَلِکي که بتمامیءِ قلب و تمامیءِ جانَش و بتمامیءِ قوّتَش موافقِ تمامیءِ توراةِ مُوسیٰ بخداوند رجوع نموده یافت نشد و بعد از او مثلِ او بظهور نیآمد (۲۶) امّا خداوند از شدّتِ غضبِ عظیمِ خود که غیظَش به یهُوداهْ افروخته شده بود بسببِ تمامیءِ اعمالِ غضب آورنده‌ءِ که مِنَسّه اورا بغضب آورد بر نگشت (۲۷) و خداوند گفت که یهُوداهْ‌را نیز از حضورِ خود دور خواهم نمود بطوري که اِسْرائیلْ‌را دور نموده ام و این شهرِ اُورُشَلِیمْ که برگُزیده ام و این خانه‌ءِ که گفته بودم که اسمَم در آنجا خواهد ماند ردّ خواهم نمود * (۲۸) و بقیّه‌ءِ اعمالِ یُوشِیاهْ و هر چه میکرد آیا در کتابِ تواریخِ ایّامِ مُلوکِ یهُوداهْ مسطور نیستند * (۲۹) و در ایّامِ او فَرْعَونِ نِکُوهْ مَلِکِ مِصْر بخلافِ مَلِکِ اَشُّورْ به نهرِ فِرات برآمد و یُوشِیاهْ مَلِکْ بخصوصِ استقبالَش بیرون آمد و [فَرْعَونْ] بمحضِ دیدنَش اورا در مِگِدُّو کُشت (۳۰) و بنده‌گانَش اورا مُرده در عرّاده بارکرده از مِگِدُّو به اُورُشَلِیمْ آوردند و اورا در مزارِ خودَش دفن کردند و قومِ ولایت یهُوآحازِ پسرِ یُوشِیاهْ‌را گرفته و اورا مسح کرده بجاي پدرَش مَلِکْ نصب کردند * (۳۱) و یهُوآحازْ در آغازِ سلطنتَش بیست و سه ساله بود و در اُورُشَلِیمْ سه ماه سلطنت نمود و اسمِ مادرَش حَمُوطَلِ دخترِ یِرمیاهْ از لِبْنَاهْ بود (۳۲) و در نظرِ خداوند بدیرا موافقِ هر آنچه که پدرانَش کرده بودند عمل نمود (۳۳) و فَرْعَونِ نِکُوهْ اورا در رِبْلَاهْ در ولایتِ حَمات به بندها مُقَیَّد نمود تا آنکه در اُورُشَلِیمْ سلطنت ننماید و بر ولایت صد قنطار نقره و یک قنطار طلا باج گذاشت (۳۴) و فَرْعَونِ نِکُوهْ اِلْیاقِیمِ پسرِ یُوشِیاهْ‌را در جاي پدرَش یُوشِیاهْ مَلِکْ نصب کرد و اسمَش‌را به یهُویاقِیمْ تبدیل نمود و یهُوآحازْ‌را گرفته بمِصْر آمد که در آنجا وفات کرد (۳۵) و یهُویاقِیمْ آن نقره و طلارا بفَرْعَونْ داد امّا بر ولایت باج نهاد تا آنکه نقره‌را موافقِ فرمانِ

باین معني که خداوندرا تابع شده اَوامرِ او و شهاداتِ او و فرائضِ اورا بتمامیءِ قلب و بتمامیءِ جان نگاه داشته وکلماتِ این عهدي که دراین کتاب مکتوب است پایدار خواهند گردانید و تمامیءِ قوم این عهدرا پایدار کردند * (۴) و مَلِکْ حِلْقیاهُ کاهنِ بزرگ و کاهنانِ مدرسه و نگاه‌بانانِ دررا امر فرمود که تمامیءِ ظروفهائي که بخصوصِ بَعَلْ و درخت‌زار و تمامیءِ عساکرِ اَسمان ساخته شده بودند از هیکلِ خداوند بیرون اَورند و اَنهارا در بیرونِ اُورْشَلیمْ در کِشْت‌زارهاي قِدْرُونْ سوزانید و خاکسترِ اَنهارا به بَیْتِ اِیْلْ برداشت (۵) و کاهنانِ بُتاني که ملوکِ یِهُوْداهْ تعیین نموده بودند تا که در شهرهاي یِهُوْداهْ درمقام‌هاي بلند و اطرافِ اُورْشَلیمْ بخُور نمایند ایشان‌را معزول نمود و همچنین کساني که بخصوصِ بَعَلْ و اَفتاب و ماه و بُرجهاي دوازده‌گانه و تمامیءِ عساکرِ اَسمان بخُور نمودند (۶) و درخت‌زاررا از خانهء خداوند به بیروني‌ءِ اُورْشَلیمْ به نهرِ قِدْرُونْ اَورد و اَن‌را بکنارِ نهرِ قِدْرُونْ سوزانید و اَن‌را مثلِ غبار سائید و گَرْدِ اَن‌را بر قبرهاي پسرانِ عَوام پاشید (۷) و خانه‌هاي لواطه کننده‌گان که در خانهء خداوند بودند مُنهدم ساخت در مکاني که زنان در اَنجا پرده‌ها براي درخت‌زارها میبافتند (۸) و تمامیءِ کاهنان‌را از شهرهاي یِهُوْداهْ اَورد و مقامهاي بلندي که کاهنان در اَنها بخور مینمودند از گِبَعْ تا بِئِیرْشِبَعْ تنجیسْ کرد و مقام‌هاي بلندِ دروازه‌هائي که بدهنهء دروازهء یِهُوشُوعِ سردارِ شهر که بچپِ کسي که بدروازهء شهر [به ایستد] بود مُنهدم ساخت (۹) نهایت کاهنانِ مقامهاي بلند بمذبحِ خداوند در اُورْشَلیمْ برنیاَمدند بلکه نانِ فطیررا درمیانِ برادرانِشان خوردند (۱۰) و تُوفَتْ‌را که بدّرهء پسرانِ هِنُّوم بود تنجیسْ نمود که تا کسي پسر و یا دخترِ خودرا بخصوصِ مُولَکْ از اَتش نگذراند (۱۱) و اسب‌هائي که ملوکِ یِهُوْداهْ اَنهارا بمدخلِ خانهء خداوند به پهلوي خانهء نَثَنْ مِلِکِ خواجه‌سرا که در پیرامونِ شهر بود که بخصوصِ اَفتاب نصب نموده بودند رفع کرد و عرّاده‌هاي اَفتاب‌را باَتش سوزانید (۱۲) و مذبح‌هائي که در پُشتِ بامِ اوطاقِ بالائي‌ءِ اَحازْ بود که اَنهارا ملوکِ یِهُوْداهْ ساخته بودند و مذبح‌هائي که مَنَسّه در دو صحنِ خانهء خداوند ساخته بود مَلِکْ مُنهدم ساخت و از اَنجا برداشت و گَرْدِ اَنهارا به نهرِ قِدْرُونْ پاشید (۱۳) و مقامهاي بلندي که مقابلِ اُورْشَلیمْ یعنی بطرفِ راستِ کوهِ مَفْسَدْ بودند که اَنهارا سُلَیْمانِ مَلِکِ اِسْرائیلْ بخصوصِ عَشْتُرُوثِ مکروههءِ صِیْدُونِیانْ و بخصوصِ کِموشِ مکروههءِ مُوآبِیانْ و بخصوصِ مِلْکُومِ مکروههءِ پسرانِ عَمُّونْ بنا کرده بود مَلِکْ تنجیسْ نمود (۱۴) و بُت‌هاي نصب شده‌را شکست و درخت‌زارهارا بُرّید و مقامهاي اَنهارا به استخوانهاي مردم پُر کرد * (۱۵) و نیز مذبحي که در بَیْتِ اِیْلْ بود و هم مقامِ بلندِ ساخته شدهء یارُبْعامِ پسرِ نِباطْ که اِسْرائیلْ‌را مرتکبِ گناه کرده بود هم مذبح و هم مقامِ بلندرا منهدم ساخت و مقامِ بلندرا سوزانیده مثلِ خاک پایمال نمود و درخت‌زاررا سوزانید (۱۶) و یُوشِیاهْ برگشته و مزارهائي که اَنجا درکوه بودند بنظر در اَورد و فرستاده استخوان‌هارا از اَن مزارها گرفت و بالاي مذبح سوزانید و موافقِ کلامِ خداوند که مردِ خدا این حرف‌را ندا کرد یعني این کلمات‌را ندا کرد اَن‌را تنجیسْ کرد (۱۷) و پُرسید که این تُربت چیست که مي‌بینم و مردمانِ شهر وَیْ‌را گفتند که مزارِ مردِ خدائي

چوبها و سنگ‌هاي تراشیده بخصوصِ مرمّتِ خانه بخرند (۷) امّا نقره که بدستِ ایشان سپُردند بحساب آورده نشد زیرا که با امانَت رفتار کردند * (۸) و حِلْقِیاهِ کاهنِ بزرگ بشافانِ کاتب گفت که کتابِ توراةرا در خانهٔ خداوند یافتم و حِلْقِیاهُ آن کتابرا بشافانْ داد که اورا خواند (۹) و شافانِ کاتب بمَلِکْ باز آمد و خبر بمَلِکْ آورده گفت که بندگانِ تو نقرهٔ که در خانه یافت شد برچیدند و آنرا بسرکارانی که بر خانهٔ خداوند منصوب بودند دادند (۱۰) و هم شافانِ کاتب بمَلِکْ نقل کرده گفت که حِلْقِیاهُ کاهن کتابیرا بمن داده است و شافانْ آنرا در حضورِ مَلِکْ خواند (۱۱) و واقع شد بمجرّدِ شنیدنِ مَلِکْ کلامِ کتابِ توراةرا که لباسِ خودرا درید (۱۲) و مَلِکْ حِلْقِیاهِ کاهن و اَحِیقامِ پسرِ شافانْ و عَکْبُورِ پسرِ میکایاهْ و شافانِ کاتب و عَسایاهِ بندهٔ مَلِکْرا امر فرموده گفت (۱۳) که بروید و از خداوند بخصوصِ من و بخصوصِ قوم و بخصوصِ تمامیِ یِهُودا‌هْ در بارهٔ کلماتي که در این کتاب یافت شده است طلب نمائید زیرا که غضبِ خداوند که بر ما افروخته شده است بزرگ است بعلّتِ اینکه پدرانِ ما بکلامِ این کتاب گوش ندادند تا آنکه موافقِ هر آنچه که در بارهٔ ما مکتوب است عمل نمایند * (۱۴) پس حِلْقِیاهِ کاهن و اَحِیقامْ و عَکْبُورْ و شافانْ و عَسایاهْ بُحُلْدا‌هِ نبیّه که زنِ شَلُّومِ لباس دارِ پسرِ تِقْوا‌هِ پسرِ حَرْحَسْ بود رفتند و باو متکلّم شدند و حال اینکه او در اُورِشَلِیمْ در مدرسه مینشست (۱۵) و او بایشان گفت که خداوند خداي اِسْرائیلْ میفرماید بکسي که شمارا نزدِ من فرستاده است بگوئید (۱۶) که خداوند چنین میفرماید که اینک من بلارا باین مکان و ساکنانَش میرسانم یعني تمامیِ کلماتِ کتابي که مَلِکِ یِهُودا‌هْ خوانده است (۱۷) بسببِ اینکه مرا ترک کردند و بخدایانِ غیر بُخور نموده مرا بتمامیِ اعمالِ دست‌هاي ایشان غضبناک گردانیدند و غضبِ من به این مکان افروخته شده اطفا پذیر نیست (۱۸) امّا به مَلِکِ یِهُودا‌هْ که شمارا بخصوصِ طلب نمودنِ خداوند فرستاد وَیْرا چنین بگوئید که خداوند خداي اِسْرائیلْ چنین میفرماید در بارهٔ کلامي که شنیدهٔ (۱۹) چونکه قلبَت نرم شده است و خودَترا در حضورِ خداوند متواضع کردي هنگامِ شنیدنَت کلمات مرا بخصوصِ این مکان و ساکنانَش که چگونه مَحَلِّ ویراني و لعنت خواهند شد و لباسَترا دریده در حضورَم گریستي بنابراین خداوند میفرماید که من نیز ترا استجابت کردم (۲۰) پس اینک ترا به اجدادَت جمع خواهم کرد و در قبرِ خود بسلامت گذاشته خواهي شد و تمامیِ بلائي که باین مکان میرسانم چشمانَت نگران نخواهد شد پس ایشان خبر بمَلِکْ آوردند *

(فصلِ بیست و سیوم مشتمل بر سي و هفت آیه)

(۱) و مَلِکْ فرستاد و تمامیِ مشائخِ یِهُودا‌هْ و اُورِشَلِیمْرا نزدِ وَیْ جمع کردند (۲) و مَلِکْ و تمامیِ مردمانِ یِهُودا‌هْ و تمامیِ ساکنانِ اُورِشَلِیمْ به همراهَش و همچنین کاهنان و پیغمبران بلکه تمامیِ قوم از کوچک تا بزرگ بخانهٔ خداوند برآمدند و او تمامیِ کلماتِ کتابِ عهدي که در خانهٔ خداوند یافت میشد در گوشِ ایشان خواند (۳) و مَلِکْ به پهلوي ستون ایستاد و عهدي‌را در حضورِ خداوند بست

بني اِسْرائیلْ نابود گردانید بدتر رفتار نمودند * (۱۰) و خداوند بواسطهٔ بندهٔگانش پیغمبران متکلّم شده فرمود (۱۱) چونکه مِنَسّهْ مَلِکِ یِهُودا‌هْ باین اعمالِ مکروه مرتکب شده از هر آنچه که اَمُورِیانْ که پیش از او بودند بدتر کرد و بواسطهٔ بُت‌هاي خود یِهُودا‌هْرا نیز مرتکبِ گناه گردانید (۱۲) بنابراین خداوند خداي اِسْرائیلْ چنین میفرماید که اینک من بر اُورُشَلیمْ و یِهُودا‌هْ بلا میرسانم که هر که اورا بشنود گوشهایَش هر دو صدا میکند (۱۳) و بر اُورُشَلیمْ ریسمانِ شُومِرُونْ و هنجارهٔ خاندانِ آحابْرا خواهم کشید و اُورُشَلیمْرا پاک میکنم چنانکه کسي طرفي‌را پاک کند و اورا سرنگون برگرداند (۱۴) و بقیّهٔ میراثِ خودرا وا گذاشته بدستِ دشمنانِ ایشان تسلیم خواهم نمود که از براي تمامیِ دشمنانِشان غارت و یغما بشوند (۱۵) بسببِ اینکه آنچه در حضورِ من بد است عمل نموده از روزي که پدرانِ ایشان‌را از مِصْر بیرون آوردم اِلیٰ امروز مرا غضبناک گردانیده اند (۱۶) و علاوه بر آن مِنَسّهْ خونِ بیگناهان‌را بسیار بسیار ریخت بحدّي که اُورُشَلیمْرا سراسر پُر کرد سواي گناهاني که یِهُودا‌هْرا مرتکب آن گردانید از کردنِ آنچه که در نظرِ خداوند بد بود * (۱۷) و بقیّهٔ اعمالِ مِنَسّهْ و هر چه میکرد و گناهاني که میورزید آیا در کتابِ تواریخِ اَیّامِ ملوکِ یِهُودا‌هْ مسطور نیستند (۱۸) و مِنَسّهْ با پدرانِ خود خوابید و در باغِ خانهٔ خود در باغِ عُزّا مدفون شد و پسرَش اَمُونْ در جایَش مَلِکْ شد * (۱۹) اَمُونْ در آغازِ سلطنتَش بیست و دو ساله بود و در اُورُشَلیمْ دو سال سلطنت نمود و اسمِ مادرَش مِشُلّیمِتِ دخترِ حارُوصْ از یُطْبا‌هْ بود (۲۰) و در نظرِ خداوند بدیرا موافقِ آنچه که پدرَش مِنَسّهْ کرد عمل نمود (۲۱) و در تمامیِ راههائي که پدرَش سلوک نمود رفتار کرد و بُت‌هائي که پدرَش عبادت کرده آنهارا عبادت کرده سجده نمود (۲۲) و خداوند خداي پدرانِ خودرا وا گذاشته در راهِ خداوند رفتار ننمود (۲۳) و بندهٔگانِ اَمُونْ بخلافَش همعهدي‌را بسته مَلِکْرا در سراي خودَش کُشتند (۲۴) و قومِ ولایت تمامیِ کساني که بخلافِ اَمُونِ مَلِکْ همعهد شده بودند کُشتند بلکه قومِ ولایت یُوشِیّا‌هْ پسرِ اورا در جایَش مَلِکْ نصب کردند * (۲۵) و بقیّهٔ اعمالِ اَمُونْ که میکرد آیا در کتابِ تواریخِ اَیّامِ ملوکِ یِهُودا‌هْ مسطور نیستند (۲۶) و اورا در مزارِ خود در باغِ عُزّا دفن کردند و پسرَش یُوشِیّا‌هْ در جایَش مَلِکْ شد *

(فصلِ بیست و دویم مشتمل بر بیست آیه)

(۱) و یُوشِیّا‌هْ در آغازِ سلطنتَش هشت ساله بود و سي و یک سال در اُورُشَلیمْ سلطنت نمود و اسمِ مادرَش یِدِیدَ‌ا‌هْ دخترِ عَدایا‌هْ از بُصْقَتْ بود (۲) و آنچه که در نظرِ خداوند راست بود عمل نمود و بتمامیِ راهِ پدرَش داوُدْ رفتار نموده براست و چپ انحراف نورزید * (۳) و واقع شد در سالِ هجدهم یُرْشِیّا‌هْ مَلِکْ که مَلِکْ شافانِ کاتبِ پسرِ اَصَلْیا‌هْ پسرِ مِشُلّامْرا بخانهٔ خداوند فرستاده گفت (۴) که نزدِ حِلْقِیا‌هْ کاهنِ بزرگ برآي تا آنکه نقرهٔ که بخانهٔ خداوند آورده شده است بشمارد که اورا دربانان از قوم جمع کرده اند (۵) و آن‌را بدستِ سرکاراني که بخانهٔ خداوند منصوب اند بدهند تا آنکه ایشان آن‌را بکساني که در خانهٔ خداوند کار میکنند بخصوصِ مرمّتِ شکسته‌گي‌هاي خانه بدهند (۶) یعني بصنعت‌گران از بَنّایان و مِعْماران تا آنکه

بابِلْ مکتوباتي و پیشکشي به حِزْقیاهْ فرستاد زیرا که شنیده بود که حِزْقیاهْ بیمار شده بود (۱۳) و حِزْقیاهْ ایشان‌را قبول کرد و تمامیءِ مَخْزنِ خانهء خودرا از نقره و طلا و ادویه‌ها و روغنِ طیّب و تمامیءِ خانهء اسلحهء خود و هر چه که در مخزنهایَش یافت میشد بایشان نشان داد و در خانهء خود و در تمامیءِ مملکتِ خود چیزي نماند که حِزْقیاهْ بایشان نشان نداده باشد * (۱۴) و یِشَعْیاهْ پیغمبر به حِزْقیاهِ مَلِکْ آمده وَيْ‌را گفت که این مردمان چه گفتند و بنزدِ تو از کجا آمدند و حِزْقیاهْ گفت که از زمینِ دور یعني از بابِلْ آمده اند (۱۵) و دیگر او گفت که در خانهآت چه دیده اند و حِزْقیاهْ گفت هر چه که در خانهء من بود دیدند و در خزانهام چیزي نبود که ندیده باشند * (۱۶) و یِشَعْیاهْ گفت که کلامِ خداوندرا بشنو (۱۷) اینک روزها مي‌آیند که هر آنچه در خانهء تُست و هر آنچه پدرانِ تو تا این زمان ذخیره نمودند به بابِلْ بُرده خواهد شد خداوند میفرماید که چیزي باقي نخواهد ماند (۱۸) و از پسرانِ تو که از نسلِ تو بیرون مي‌آیند که تولید میکنی خواهند گرفت و ایشان در ایوانِ خانهء مَلِکِ بابِلْ خادمان خواهند بود (۱۹) و حِزْقیاهْ به یِشَعْیاهْ گفت کلام خداوند که گفتي خوب است و دیگر گفت که آیا چنین نیست چونکه صلح و آمان در روزهاي من خواهد بود * (۲۰) و بقیّهء اعمالِ حِزْقیاهْ و تمامیءِ شجاعتَش و چگونه حوضي و آب گذري ساخته آب‌را به شهر در آورد آیا در کتابِ تواریخِ ایّام ملوکِ یِهُودَاهْ مسطور نیستند (۲۱) و حِزْقیاهْ با پدرانِ خویش خوابید و پسرَش مَنَسّهْ در جایَش مَلِکْ شد *

(فصلِ بیست و یکم مشتمل بر بیست و شش آیه)

(۱) مَنَسّهْ هنگامِ آغازِ سلطنتَش دوازده ساله بود و پنجاه و پنج سال در اُورْشَلِیمْ سلطنت نمود و اسمِ مادرَش حِفْصِي‌بَاهْ بود (۲) و در نظرِ خداوند بدي‌را مثلِ اعمالِ مکروهِ طوائفي که خداوند از حضورِ بني اِسْرَائِیلْ اخراج نموده بود عمل نمود (۳) و برگشته مقامهاي بلندي که پدَرش حِزْقیاهْ خراب کرده بود دو باره بنا کرد و مذبح‌هارا بخصوص بَعَلْ برپا نمود و درخت‌زاررا بنوعي که اَخابِ مَلِکِ اِسْرَائِیلْ ساخته بود ساخت و بتمامیءِ لشکرِ آسمان سجده نموده به آنها عبادت کرد (۴) و مذبح‌هارا در خانهء خداوند ساخت که در بارهاَش خداوند فرموده بود که اسمِ خودرا در اُورْشَلِیمْ خواهم گذاشت (۵) و مذبح‌هارا براي تمامیءِ لشکرِ آسمان در هر دو صحنِ خانهء خداوند بنا کرد (۶) و پسرانِ خودرا از آتش گذرانید و بطالع نگاه کرده سحر میکرد و جنّ گیران و فال گیران‌را طلبیده در نظرِ خداوند عملِ بدرا زیاد کرد تا اورا غضبناک گرداند (۷) و بُتِ تراشیده شده‌را در درخت‌زاري که ساخته بود برپا نمود در خانهءِ که خداوند در بارهاَش به داوُدْ و به پسرَش سُلَیْمانْ فرموده بود که در این خانه و در اُورْشَلِیمْ که از تمامیءِ اسباطِ اِسْرَائِیلْ انتخاب کرده اسمِ خودرا ابداً خواهم گذاشت (۸) و بارِ دیگر پایهاي اِسْرَائِیلْ‌را از زمیني که به پدرانِ ایشان بخشیدم نخواهم کوچانید اگر حقیقةً متوجّه شده موافقِ هر آنچه ایشان‌را امر فرموده و تمامیءِ شریعتي که بندهء من مُوسیٰ امر فرموده بود عمل نمایند (۹) امّا اطاعت ننمودند زیرا که مَنَسّهْ ایشان‌را اضلال نمود تا آنکه از طوائفي که خداوند از حضورِ

علامت اینست که اِمْسال چیزهائي که خودسر میرویند و سالِ دویم دانه‌هائي که از آن روئیده شوند خواهید خورد و در سالِ سیوم بکارید و بدروید و تاکستان‌هارا غرس کرده میوه‌هاي آنهارا بخورید (۳۰) و باقي مانده‌گانِ خاندانِ یِهُوذاهْ که رهائي یابند ریشه‌هاي خودرا از زیر رویانیده و از بالا میوه بدهند (۳۱) زیرا که باقي مانده‌گان از اُورْشَلِیمْ و رها شده‌گان از کوهِ صِیُّونْ بیرون خواهند آمد غیرتِ خداوندِ لشکرها این‌را بجا خواهد آورد (۳۲) پس خداوند بخصوصِ مَلِکِ اَشُّورْ چنین میفرماید که در این شهر نخواهد درآمد و بان تیر نخواهد انداخت و در برابرَش سپر نخواهد گرفت و در برابرَش سنگر بنا نخواهد کرد (۳۳) خداوند میفرماید براهي که آمد بر خواهد گشت و به این شهر نخواهد در آمد (۳۴) و این شهررا بسببِ خود و به پاسِ خاطرِ بنده‌اَم داُوُدْ حمایَت کرده خلاص خواهم نمود * (۳۵) و در آن شب واقع شد که فرشته‌ء خداوند بیرون آمده از اُردوي اَشُّوریانْ صد و هشتاد و پنج هزار نفر زد و صبحدم هنگامِ برخاستنِشان اینک تمامیءِ اینها اجسادِ مُرده شده (۳۶) پس سَنْحیرِیبْ مَلِکِ اَشُّورْ رحلت نموده و روانه شده برگشت و در نِینَوِیهْ ساکن شد (۳۷) و واقع شد هنگامي که در خانه‌ء خداي خود نِسْرُوکْ سجده میکرد پسرانَش اَدْرَمِّلِکْ و شَرْاِصِرْ اورا بشمشیر زدند و بولایتِ اَرارَاطْ فرار کردند و پسرَش اِیْسَرْحَدُّونْ بجایَش مَلِکْ شد *

(فصلِ بیستم مشتمل بر بیست و یک آیه)

(۱) در آن ایّام حِزْقِیاهْ از مرضِ مُهلکي بیمار شد و یِشَعْیاهِ پیغمبرِ پسرِ اَمُوصْ نزدِ او آمده وَیرا گفت که خداوند چنین میفرماید که بخانه‌ء خود وصیّت کن زیرا که میمیري و زنده نخواهي ماند (۲) آنگاه روي خودرا بدیوار بر بردانید و بخداوند تضرُّع نموده گفت (۳) که اي خداوند حال تمنّا اینکه بیاد آوري که چگونه در حضورِ تو براستي و قلبِ سلیم رفتار نمودم و در نظرِ تو نیکوئي کردم و حِزْقِیاهْ بگریه‌ء عظیم گریست * (۴) و واقع شد هنگامي که یِشَعْیاهْ بحیاطِ میانه‌ء بیرون نرفته بود که کلامِ خداوند بدین مضمون باو رسید (۵) برگرد به پیشواي قومِ من حِزْقِیاهْرا بگو که خداوند خداي پدرَت داُوُدْ چنین میفرماید که استدعاي ترا شنیدم و اشک‌هاي ترا دیدم اینک ترا شفا میدهم که روزِ سیوم بخانه‌ء خداوند بر خواهي آمد (۶) و بروزهاي تو پانزده سال خواهم افزود و ترا و این شهررا از دستِ مَلِکِ اَشُّورْ نجات خواهم داد و بسببِ خود و به پاسِ خاطرِ بنده‌اَم داُوُدْ این شهررا حمایت خواهم نمود (۷) و یِشَعْیاهْ گفت که قدري قرصِ انجیر بگیرید و ایشان گرفته به بالاي دُمَّلْ گذاشته که شفا یافت (۸) و حِزْقِیاهْ به یِشَعْیاهْ گفت آیتي که خداوند مرا شفا خواهد بخشید و روزِ سیوم بخانه‌ء خداوند بر خواهم آمد چیست (۹) و یِشَعْیاهْ گفت از جانبِ خداوند آیت اینست که خداوند کلامي که فرموده بود بجا خواهد آورد که آیا سایه ده دَرَجَه پیش آید یا ده دَرَجَه برگردد میخواهي (۱۰) و حِزْقِیاهْ گفت سهل است که سایه ده درجه پیش برود چنین نشود امّا سایه ده درجه برگردد (۱۱) پس یِشَعْیاهِ پیغمبر خداوندرا استدعا نمود و سایه نظر به دَرَجاتي که در دائره‌ء ساعتيءِ آحاز هبوط نموده بود ده دَرَجَه برگردید * (۱۲) آن وقت بِرُودَکِ بَلَّادانِ پسرِ بَلَّادانِ مَلِکِ

اَشُّورْرا در حالتي که با لِبْناهْ جنگ میکرد یافت زیرا که شنیده بود که او از لاکِیشْ کوچ کرده است (۹) از آنجائي که [مَلِکِ اَشُّور] در بارهء تِرْهاقاهْ مَلِکِ حَبْشْ به این معني شنیده بود که اینک بقصدِ جنگ نمودن با تو بیرون آمده است لهذا ایلچیان‌را به حِزْقِیاهْ فرستاده گفت (۱۰) که به حِزْقِیاهْ مَلِکِ یِهُوداهْ بدین مضمون متکلّم شده بگوئید که خداي تو که به او اعتماد مینمائي ترا نفریبد وقتي که میگوید که اُورِشَلِیمْ بدستِ مَلِکِ اَشُّور تسلیم نخواهد شد (۱۱) اینک آنچه که ملوکِ اَشُّور بتمامیءِ ولایت‌ها نموده است که ایشان‌را نابود کرده اند شنیدهء پس آیا میشود که تو رهائي بیابي (۱۲) آیا خدایانِ قبائلي که پدرانِ من هلاک کردند یعني گُوزانْ و حارانْ و رِصِفْ و پسرانِ عِدِنْ که در تِلَسّارْ بودند ایشان‌را رهائي دادند (۱۳) کُو مَلِکِ حَماتْ و مَلِکِ اَرْپادْ و مَلِکِ شهرِ سِفَرْوَیِمْ و هِینَعْ و عِوّاهْ * (۱۴) و حِزْقِیاهْ مکتوب‌را از دستِ ایلچیان گرفت و آن‌را خواند و بخانهء خداوند برآمده حِزْقِیاهْ آن‌را در حضورِ خداوند گسترانید (۱۵) و حِزْقِیاهْ در حضورِ خداوند تضرّع نموده گفت که اي خداوند خداي اِسْرائِیلْ که درمیانِ کَرُوبیانْ ساکني تو بانفراده خداي تمامیءِ ممالکِ زمیني بلکه آفرینندهء آسمان و زمین (۱۶) اي خداوند گوشِ خودرا مائل ساخته بشنو اي خداوند چشمانِ خودرا کشوده و به بین و کلماتِ سَنْحیرِیبْ که اورا بقصدِ ملامت نمودنِ خداي حيّ فرستاده بشنوي (۱۷) اي خداوند یقین که ملوکِ اَشُّور هم طوائف و هم ولایاتِ ایشان‌را خراب کردند (۱۸) و خدایانِ ایشان‌را به آتش انداختند زیرا که خدا نبودند بلکه صنایعِ دستِ آدم از چوب و سنگ بودند بآن سبب ایشان‌را نابود کردند (۱۹) و حال اي خداوند خداي ما تمنّا اینکه مارا از دستِ او نجات بخشي تا آنکه تمامیءِ ممالکِ زمین بدانند که تو به تنها خداوند خدائي * (۲۰) آنگاه یَشَعْیاهْ پسرِ آمُوصْ به حِزْقِیاهْ فرستاده گفت که خداوند خداي اِسْرائِیلْ چنین میفرماید که دعائي که بخصوصِ سَنْحیرِیبْ مَلِکِ اَشُّور بمن نمودي شنیدم (۲۱) کلامي که خداوند در بارهء او میگوید اینست که دخترِ باکرهء صِیُّونْ ترا تحقیر نموده بلکه ترا استهزا کرد دخترِ اُورِشَلِیمْ در پیْءِ تو سررا جُنبانیده است (۲۲) به که ملامت کردي و حرف‌هاي کفرآمیز زدي و آوازَت‌را بکه بلند کرده و چشمانَت‌را بالا دوختي به قدّوسِ اِسْرائِیلْ بوده (۲۳) بواسطهء ایلچیانَت پروردگاررا ملامت کرده گفتي که به کثرتِ عرّاده‌هایَم بسرِ کوه‌ها و به اطرافِ لُبْنانْ برآمدم و سروهاي آزادِ بلند و صنوبرانِ مُختارَش‌را خواهم بُرید و بمنزلِ اندرونیَش و بجنگلِ خُرمَش داخل خواهم شد (۲۴) من آبهاي غریب‌را کَنْده نوشیدم و تمامیءِ نهرهاي مقام‌هاي مُشیّدرا بکفِ پاي‌هاي خود خشک نمودم (۲۵) آیا از ایّامِ قدیم نشنیدهء که چگونه عمل نمودم و در روزگارِ پیش چگونه تقدیر کردم حال اورا بجا آوردم تا آنکه تو بوجود آمده شهرهاي حصاداررا بتوده‌هاي خراب شده مُبدّل سازي (۲۶) بان علّت ساکنانِ آنها کوتاه‌دست بوده ترسان و مُشوّش بودند مثلِ علفِ صحرا و مثلِ سبزه‌ها بلکه مثلِ سبزه‌هاي پُشتِ بام‌ها و مثلِ غلّهء که پیش از رسیدنَش پژمُرده شود (۲۷) امّا من نشستنَت و بیرون رفتن و اندرون آمدنَت و غضبي که بمن ورزیدهء میدانم (۲۸) چونکه غیظَت بمن و غرورَت بگوشَم رسید بآن سبب به بینيءِ تو مَهارِ خودرا و به لب‌هایَت لُجامِ خودرا میگذارم و ترا براهي که آمدهء برمیگردانم (۲۹) و بخصوصِ تو

و بما بزبانِ یَهُودِیْ در گوشِ قومی که بالای حصار اند نگوئی (۲۷) امّا رَبْشاقِیْهْ بایشان گفت که آیا آقای من مرا فرستاده است تا آنکه این کلمات‌را به آقای تو و بخودِ تو بگویم آیا به مردمانی که بالای حصار مینشینند نفرستاده است تا آنکه نجاست و بَوْلِ خودرا به همراهِ شما اکل و شرب نمایند * (۲۸) آنگاه رَبْشاقِیْهْ ایستاد و به آوازِ بلند بزبانِ یَهُودِیْ صدا زد و متکلّم شده گفت که کلامِ مَلِکِ عظیم مَلِکِ اَشُّورَرا بشنوید (۲۹) مَلِکْ چنین میفرماید که حِزْقِیاهْ شمارا فریب ندهد زیرا که شمارا دستِ او نتواند رهانید (۳۰) و حِزْقِیاهْ شمارا معتمد بخداوند نسازد از گفتنِ اینکه به تحقیق خداوند شمارا خواهد رهانید و این شهر بدستِ مَلِکِ اَشُّور تسلیم نخواهد شد (۳۱) حِزْقِیاهْ‌را گوش ندهید زیرا که مَلِکِ اَشُّور چنین میفرماید که پیشکش داده عهدی‌را با من به بندید و نزدِ من بیرون آمده هر کس از تاکستانِ خود و هر کس از درختِ انجیرِ خود بخورید و هر کس از آبهای چشمهٔ خود بنوشید (۳۲) تا وقتی که بیایم و شمارا بزمینی که مثلِ زمینِ شماست ببرم زمینِ غلّه و شیرهٔ انگور زمینِ نان و تاکستان‌ها زمینِ روغنِ زیتون و عسل تا آنکه زنده مانده نمیرید و به حِزْقِیاهْ گوش ندهید زیرا از گفتنِ اینکه خداوند شمارا خواهد رهانید شمارا فریب میدهد (۳۳) آیا از خدایانِ طوائف یکی زمینِ خودرا به تحقیق از دستِ مَلِکِ اَشُّور رهانیده است (۳۴) خدایانِ حَماثْ و اَرْپادْ کجایند خدایانِ سِفَرْوَیِمْ و هِینَعْ و عِوّاهْ کجایند آیا ایشان شُومِرُونْ‌را از دستِ من رهانیده اند (۳۵) از تمامیِ خدایانِ زمین‌ها کیست که زمینِ خودشان‌را از دستِ من رهانیده اند تا آنکه خداوند اُورْشَلِیْمْ‌را از دستِ من برهاند * (۳۶) امّا قوم سکوت کرده حرفی به او جواب ندادند زیرا که فرمانِ مَلِکْ این بود که گفت اورا جواب ندهید * (۳۷) بعد از آن اِلْیاقِیْمِ پسرِ حِلْقِیاهْ کَدْخدای خانه و شِبْنایْ کاتب و یوآحِ تذکره‌چیِ پسرِ آساف با حِزْقِیاهْ با لباسِ دریده برگشتند و کلماتِ رَبْشاقِیْهْ‌را از برایش بیان کردند

(فصلِ نوزدهم مشتمل بر سی و هفت آیه)

(۱) و واقع شد بمحضِ شنیدنِ حِزْقِیاهْ مَلِکْ که لباسِ خودرا درید و خویشتن‌را به پلاس پوشیده بخانهٔ خداوند درآمد (۲) و اِلْیاقِیْمِ کدخدای خانه و شِبْنایِ کاتب و مشائخِ کاهنان که ملبّس به پلاس بودند به یِشَعْیاهْ پیغمبرِ پسرِ آمُوصْ فرستاد (۳) و اورا گفتند که حِزْقِیاهْ چنین میفرماید که امروز روزِ تنگی و تنبیه و حقارت است زیرا که پسران تا به مَحِلِّ تولید شدن آمده اند و قوّتِ زائیدن نیست (۴) بلکه خداوند خدای تو تمامیِ کلماتِ رَبْشاقِیْهْ‌را که آقایش مَلِکِ اَشُّور اورا فرستاد تا آنکه بخدای حیّ ملامت نماید شنیده آن کلماتی که خداوند خدای تو شنیده است تنبیه نماید پس استدعای خودرا برای باقی مانده‌گانی که یافت میشوند بلند نما * (۵) و بنده‌گانِ حِزْقِیاهْ مَلِکْ نزدِ یِشَعْیاهْ آمدند (۶) و یِشَعْیاهْ بایشان گفت به آقای خود چنین بگوئید که خداوند چنین میفرماید که از کلماتی که شنیده‌ء که ملازمانِ مَلِکِ اَشُّور بواسطهٔ آنها مرا ملامت کردند مترس (۷) اینک روحی به او بیندازم که او خبری شنیده بزمینِ خود رجعت خواهد نمود و اورا در ولایتِ خود بشمشیر افتاده خواهم گردانید * (۸) پس رَبْشاقِیْهْ برگشت و مَلِکِ

عدول ننمود و اوامري که خداوند بمُوسیٰ امر فرموده بود نگاه داشت * (۷) و خداوند با او بود و بهر جائي که توجّه میکرد برخوردار بود و از مَلِك اَشُّور عاصي شده باو خدمت نکرد (۸) و فِلِسْطِیانْرا تا به عَزّاهْ و حدودَش از برجِ دیده‌بانان تا شهرِ حصاردار شکست داد * (۹) و واقع شد در سالِ چهارم حِزْقِیاهْ مَلِكْ موافقِ سالِ هفتمینِ هُوشِیَع پسرِ اِیْلاهْ مَلِكِ اِسْرائِیلْ که شَلْمَنِئِسِر مَلِكِ اَشُّور به شُمِرُونْ برآمد و آنرا محاصره کرد (۱۰) و بعد از انقضاي سه سال در سالِ ششمِ حِزْقِیاهْ اورا گرفت که سالِ نهمِ هُوشِیَع مَلِكِ اِسْرائِیلْ بود شُمِرُونْ گرفته شد (۱۱) و مَلِكِ اَشُّور اِسْرائِیلْرا به اَشُّور اسیر بُرد و ایشانرا در حَلَحْ و حابُورْ بکنارِ نهرِ گُوزانْ و شهرهاي مَدایْنْ نشاند (۱۲) بسبب اینکه کلامِ خداوند خداي خودشانرا نشنیدند بلکه از عهدِ او و از هرچه مُوسیٰ بندهٔ خداوند امر فرموده بود تجاوز نموده نشنیدند و نکردند * (۱۳) و در سالِ چهاردهمِ حِزْقِیاهْ مَلِكْ صَنْحیرِیبِ مَلِكِ اَشُّور بتمامیِ شهرهاي حصاردارِ یِهُودااهْ بر آمده تا آنکه آنهارا تسخیر نماید (۱۴) و حِزْقِیاهْ مَلِكِ یِهُودااهْ به مَلِكِ اَشُّور به لاکِیشْ فرستاده گفت که خطا کردم از نزدِ من برگرد آنچه که بر من تکلیف مینمائي ادا خواهم کرد و مَلِكِ اَشُّور سیصد قنطار نقره و سي قنطار طلا بر حِزْقِیاهْ مَلِكِ یِهُودااهْ گذاشت (۱۵) و حِزْقِیاهْ تمامیِ نقرهٔ که در خانهٔ خداوند و در خزانه‌هاي خانهٔ مَلِكْ یافت میشد داد (۱۶) در آن وقت حِزْقِیاهْ طلاي درهاي هیکلِ خداوند و طلاي ستونهائي که حِزْقِیاهْ مَلِكِ یِهُودااهْ آنهارا مستور ساخته بود شکافت و آن‌هارا بمَلِكِ اَشُّور داد * (۱۷) و مَلِكِ اَشُّور تَرْتانْ و رَبْسارِیسْ و رَبْشاقِیهْرا از لاکِیشْ با لشکرِ سنگین نزدِ حِزْقِیاهْ مَلِكْ به اُورُشَلِیمْ فرستاد و ایشان برآمده به اُورُشَلِیمْ رسیدند و هنگامي که برآمده نزدیك شدند به گذرگاهِ حَوْضِ بالائي که در شاه‌راهِ کِشت‌زارِ زمینِ گازران بود ایستادند (۱۸) و مَلِكْرا آواز دادند و اِلْیاقِیمْ پسرِ حِلْقِیاهْ کدخداي خانه و شِبْنااهْ کاتب و یُوآحِ تذکره‌چيِ پسرِ آسافْ بحضورِ ایشان بیرون رفتند * (۱۹) و رَبْشاقِیهْ به ایشان گفت تمنّا اینکه به حِزْقِیاهْ بگوئید که مَلِكِ عظیمِ مَلِكِ اَشُّور چنین میفرماید که معتمدي که بر او اعتماد داري کیست (۲۰) میگوئي امّا حرفِ [مُفتِ] لبي است بخصوصِ جنگ تدبیر و شجاعت از من است پس بَرْ که اعتماد مینمائي که بمن عاصي شده‌ء (۲۱) اینك حال به این عَصايِ نَيْءِ شکسته یعني بر مِصْر که اگر کسي دستِ خود بر آن بگذارد بدستَش فرو رفته اورا سوراخ میکند اعتماد کرده‌ء زیرا که فَرْعُونِ مَلِكِ مِصْر بر تمامیِ کساني که بر او اعتماد نمایند چنان است (۲۲) و اگر بمن بگوئید که بخداوند خداي خود اعتماد مینمائیم آیا او آن [خدائي] نیست که حِزْقِیاهْ مقامهاي بلندَش و مذبح‌هایَش‌را برداشته به یِهُودااهْ و اُورُشَلِیمْ گفت در حضورِ این مذبح در اُورُشَلِیمْ سجده نمائید (۲۳) و حال تمنّا اینکه اشخاصي‌را به آقایِم مَلِكِ اَشُّور گرَو بدهي و بتو دو هزار اسب میدهم اگر از طرفِ خود سواران‌را برایشانِ بگذاري قادري (۲۴) پس چگونه روي یك سروري از کمترینِ بنده‌گانِ آقایِم‌را برخواهي گردانید که اعتماد مینمائي بر مِصْر بجهتِ عرّاده‌ها و سواران (۲۵) و حال آیا بدونِ خداوند به این مقام بجهتِ خراب نمودَنَش برآمده ام و حال آنکه خداوند بمن فرمود که باین زمین برآي و اورا خراب کن * (۲۶) و اِلْیاقِیمِ پسرِ حِلْقِیاهْ و شِبْنااهْ و یُوآحْ به رَبْشاقِیهْ گفتند تمنّا اینکه به بنده‌گانِ خود بزبانِ اَرَمِيْ بگوئي زیرا که ما میفهمیم

در آنجا ساکن باشد و ایشان‌را به قاعدهٔ خداي زمین تعلیم نماید (۲۸) پس یکي از کاهناني که از شُومِرُون کوچانیدند آمد و در بَیْتِ اِیْل ساکن شده ایشان‌را تعلیم نموده که چگونه از خداوند باید بترسند (۲۹) امّا ایشان هر طائفه خدایانِ خودرا ساختند و در خانه‌هاي مقامهاي بلند که شُومِرُونیان ساخته بودند گذاشتند هر طائفه به شهري که در آن ساکن بودند (۳۰) و مردمانِ بابِل سُکُوثِ بِنُوثرا ساختند و مردمانِ کُوثْ نِرگَلْرا ساختند و مردمانِ حَمَاثْ اَشِیمارا ساختند (۳۱) و عَوِّیان نِبْحَزو تَرْتاقرا ساختند و سِفَرْوِیان پسرانِ خویشتن‌را براي اَدْرَمَّلِكْ و عَنَمَّلِكْ خدایانِ سِفَرْوَیِم در آتش سوختند (۳۲) و از خداوند ترسیدند امّا کاهنانِ مقام‌هاي بلندرا از پست‌ترینانِ خودشان از براي خویشتن نصب کردند که بجهةِ ایشان در خانه‌هاي مقامهاي بلند ذبح میکردند (۳۳) و از خداوند میترسیدند امّا خدایانِ خودشان‌را موافقِ قاعدهٔ قبائلي که ایشان‌را از میانِ آنها کوچانیده بودند عبادت مینمودند * (۳۴) ایشان تا به امروز موافقِ قاعدهٔ نخستین رفتار نموده از خداوند [به تنها] نمیترسند و موافقِ فرائض و احکامِ او و مطابقِ شریعت و اوامري که خداوند فرمود به بني یَعقُوب که اورا اِسْرائِیل نام نهاد رفتار نمیکنند (۳۵) و حال اینکه خداوند عهدرا بایشان بسته بود و ایشان‌را امر فرموده گفته بود که از خدایان بیگانه نترسید و ایشان‌را سجده مکنید و ایشان‌را عبادت نکنید و بخصوصِ ایشان ذبح ننمائید (۳۶) بلکه از آن خداوندي که شمارا از زمینِ مِصْر با قوّتِ عظیم و بازوي بلند بیرون آورد از او بترسید و اورا سجده نموده باو ذبح نمائید (۳۷) و فرائض و احکام و شریعت و اوامري که بخصوصِ شما نوشت نگاه داشته همیشه اوقات عمل نمائید و از غیرِ خدایان مترسید (۳۸) و از عهدي که با شما بستم فراموش نکنید و از خدایانِ غیر نترسید (۳۹) بلکه از خداوند خداي خودتان بترسید که شمارا او از دستِ تمامیِ دشمنانِ شما خواهد رهانید (۴۰) امّا ایشان نشنیده موافقِ قواعدِ نخستینِ خود رفتار نمودند * (۴۱) پس آن طوائف از خداوند میترسیدند و اصنامِ خودشان‌را عبادت میکردند و همچنین پسرانِ ایشان و پسرانِ پسرانِ ایشان به نحوي که پدرانِ ایشان رفتار نموده بودند تا به امروز رفتار مینمایند *

(فصلِ هجدهم مشتمل بر سي و هفت آیه)

(۱) و واقع شد در سالِ سیوم هُوشِیَعِ پسرِ اِیْلاهِ مَلِكِ اِسْرائِیل که حِزْقِیاهِ پسرِ آحازِ مَلِكِ یِهُودا آغازِ سلطنت نمود (۲) در آغازِ سلطنتش بیست و پنج ساله بود و در اُورُشَلِیم بیست و نه سال سلطنت نمود و اسمِ مادرش اَبِیِ دخترِ زِکَریاهْ بود (۳) و در نظرِ خداوند براستي موافقِ هر چه که پدرش داوُد عمل نموده بود رفتار نمود (۴) و مقامهاي بلندرا برداشت و اصنامِ نصب شده‌را شکست و درخت‌زارهارا قطع نمود و مارِ برنجیني که مُوسی ساخته بود پاره کرد زیرا که بني اِسْرائِیل تا به آن ایّام بخصوصِ او بخور مینمودند و آن‌را او نِحُشْتانْ اسم گذاشت (۵) و به خداوند خداي اِسْرائِیل توکُّل نمود و بعد از او از تمامیِ ملوکِ یِهُودا کسي مثلِ او نبود و همچنین از آناني که پیش از او بودند (۶) و بخداوند چسپیده از پیرویِ او

بلند ساختند (۱۰) و صورتهاي نصب شدهٔ و درخت‌زارهارا از براي خود در تمامیٔ گریوه‌هاي بلند و در زیرِ هر درختِ سبز ساختند (۱۱) و در آنجاها در تمامیٔ مقامهاي بلند مثلِ طوائفي که خداوند آنهارا در حضورِ ایشان اسیر ساخت بجور نمودند و اعمالِ زشت بجا آورده خداوندرا غضبناک گردانیدند (۱۲) و بُت‌هارا عبادت کردند در حالتي که خداوند بایشان فرموده بود که این عمل‌را نکنید * (۱۳) و خداوند بواسطهٔ تمامیٔ پیغمبران و تمامیٔ بینندهٔگان به اِسْرائیلْ و یِهُودا شهادت داده فرمود که از راه‌هاي زشتِ خود برگردید و اوامر و فرائضِ مرا موافقِ تمامیٔ شریعتي که به پدرانِ شما امر فرمودم و بواسطهٔ بندهٔگانِ خودَم پیغمبران بشما فرستادم نگاه دارید (۱۴) اَمّا اطاعت ننموده گردن‌هاي خودرا مثلِ گردنهاي پدرانِ خود که بخداوند خداي خودشان ایمان نیآوردند قوي گردانیدند (۱۵) و فرائضَش و عهدي که با پدرانِ ایشان بست و شهاداتي‌را که بایشان داده بود ردّ نمودند و اَباطیل‌را پَیْروي نموده باطل شدند و طوائفي که در اطرافِ ایشان بودند که خداوند ایشان‌را در بارهٔ آن طوائف امر فرموده بود که مثلِ آنها رفتار ننمایند پَیْروي کردند (۱۶) و تمامیٔ اوامرِ خداوند خداي ایشان‌را ترک کردند و از براي خود اصنامِ ریخته‌شده یعني دو گوساله ساختند و درخت‌زارهارا ساخته بتمامیٔ لشکرِ آسمان سجده و بَعَل‌را عبادت کردند (۱۷) و پسران و دخترانِ خودرا از آتش گذرانیدند و بفال‌گیري و به سِحر مشغول بودند و خودشان‌را در نظرِ خداوند براي نمودنِ اعمالِ بد فروخته خداوندرا غضبناک کردند (۱۸) پس به آن سبب خداوند از اِسْرائیلْ بسیار غضبناک شد و ایشان‌را از حضورِ خود دور نمود که سبطِ یِهُودا بانفراده باقي ماند (۱۹) و همچنین یِهُودا اوامرِ خداوند خداي خودشان‌را نگاه نداشته بقانون‌هائي که اِسْرائیلْ عمل نموده بودند رفتار نمودند * (۲۰) بآن جهة خداوند تمامیٔ ذریّهٔ اِسْرائیلْ‌را ردّ نموده ایشان‌را مبتلا ساخته و ایشان‌را بدستِ مُخرِّبان تسلیم نموده از حضورِ خود ایشان‌را دور نمود (۲۱) زیرا که اِسْرائیلْ‌را از خانَدانِ داوُدْ جدا ساخت که ایشان یارُبْعامِ پسرِ نباطْرا مَلِکْ نصب نمودند و یارُبْعامْ اِسْرائیلْ‌را از پَیْرویٔ خداوند راند و ایشان‌را مرتکبِ گناهِ عظیم گردانید (۲۲) و بني اِسْرائیلْ در تمامیٔ گناهانِ یارُبْعامْ که عمل نموده بود رفتار کرده از آنها اجتناب نکردند (۲۳) تا خداوند اِسْرائیلْ‌را از حضورِ خود دور نمود موافقِ آنچه که بواسطهٔ تمامیٔ بندهٔگانَش پیغمبران گفته بود و اِسْرائیلْ‌را از ولایتِ خودشان به اَشُّور به اسیري برداشت الی امروز * (۲۴) و مَلِکِ اَشُّور از بابِلْ و کُوثاه و عَوّا و حَماث و سِفَرْویِمْ مردمان‌را آورده ایشان‌را در شُومِرُون بجاي بني اِسْرائیلْ ساکن گردانید که ایشان شُومِرُون‌را مِلکْ نموده در شهرهایَش ساکن شدند (۲۵) و واقع شد که در آغازِ سکونتِ ایشان در آنجا از خداوند نترسیدند از آن سبب خداوند به ایشان شیرهارا فرستاد که بعضي از ایشان‌را کشتند (۲۶) و بمَلِکِ اَشُّور بیان کرده گفتند طوائفي که کوچانیدي و ساکنِ شهرهاي شُومِرُون گردانیدي قاعدهٔ خداي ولایت‌را نمیدانند که او شیران‌را بمیانِ ایشان فرستاد و اینک آنهارا میکُشند بعلّتِ اینکه قاعدهٔ خداي زمین‌را نمیدانند (۲۷) و مَلِکِ اَشُّور امر فرموده گفت یکي از کاهنائي که از آنجا کوچانیدید بفرستید تا آنکه روانه شده

موافقِ تمامیءِ صنعتش به اُوْرِیّاهِ کاهن فرستاد (۱۱) و اُوْرِیّاهِ کاهن مذبح را بنا کرد موافقِ هر چه که آحازِ مَلِکْ از دَمّشْق فرستاده بود و اُوْرِیّاهِ کاهن تا وقتِ وُرودِ آحازِ مَلِکْ از دَمّشْق چنان کرد (۱۲) و مَلِکْ از دَمّشْق باز آمد و مَلِکْ مذبح را دیده مَلِکْ بمذبح تقرُّب جُسته بالایَش قرباني نمود (۱۳) و قربانیءِ سوختني و هدیّهء آردیءِ خودرا سوزانید و هدیّه‌هاي ریخته‌شدني را ریخت و خونِ قرباني‌هاي سلامتیءِ خودرا بر مذبح پاشید (۱۴) و مذبحِ برنجیني که در حضورِ خداوند بود از رو بروي خانه یعني از فضائي که میانِ مذبح و خانهء خداوند بود آورد و آن را بطرفِ شمالیءِ مذبح گذاشت (۱۵) و آحازِ مَلِکْ اُوْرِیّاهِ کاهن را امر فرموده گفت که قربانیءِ سوختنيءِ صبحدمي و هدیّهء آردیءِ شامي و قربانیءِ سوختنيءِ مَلِکْ و هدیّهء آردیءِ او و قربانیءِ سوختنيءِ تمامیءِ قومِ ولایت و هدیّه‌هاي آردیءِ ایشان و قرباني‌هاي ریختنيءِ ایشان را بر قربانگاهِ بزرگ تقریب نما و تمامیءِ خونِ قربانیءِ سوختني و تمامیءِ خونِ سائرِ ذبائح را بر آن به پاش و مذبحِ برنجین از براي طلبیدنِ من خواهد ماند (۱۶) و اُوْرِیّاهِ کاهن موافقِ هر چه که آحازِ مَلِکْ امر فرموده بود عمل نمود (۱۷) و آحازِ مَلِکْ بَسْت‌هاي پایه‌ها را قطع نمود و از آنها حوض‌ها را برداشت و دریاچه را از بالاي گاوانِ برنجیني که در زیرِ آن بودند فرود آورد و آن را بر سنگ بست گذاشت (۱۸) و پُوْشِشِ روزِ سبت را که در خانه ساخته بودند و مدخلِ بیروني مَلِکْ را از خانهء خداوند بجهةِ مَلِکِ اَشُّوْر برداشت * (۱۹) و بقیّهء اعمالِ آحازْ که میکرد آیا درکتابِ تواریخِ ایّامِ ملوکِ یِهُوْدَاهْ مسطور نیستند (۲۰) و آحازْ با پدرانِ خویش خوابید و با پدرانِ خود در شهرِ داوُدْ دفن شد و پسرش حِزْقِیَاهْ در جایَش مَلِکْ شد *

(فصلِ هفدهم مشتمل بر چهل و یک آیه)

(۱) در سالِ دوازدهمِ آحازِ مَلِکِ یِهُوْدَاهْ هُوْشِیَعِ پسرِ اِیْلَاهْ بر اِسْرَائِیْلْ در شُوْمِرُوْنْ آغازِ سلطنت نمود نُه سال (۲) و در نظرِ خداوند بدي کرد امّا نه مثلِ پادشاهانِ اِسْرَائِیْلْ که پیش از او بودند (۳) و شَلْمَنْئِسِرِ مَلِکِ اَشُّوْر بر او هجوم آورشد و هُوْشِیَعْ بندهء او گردیده به او پیشکش میداد * (۴) و مَلِکِ اَشُّوْر در هُوْشِیَعْ خیانت یافت زیرا که به سُوْءِ پادشاهِ مِصْر ایلچیان فرستاد و بمَلِکِ اَشُّوْر مثلِ هر ساله پیشکش نفرستاد و مَلِکِ اَشُّوْر اورا حبس کرد و اورا در حبس خانه بست (۵) و مَلِکِ اَشُّوْر بتمامیءِ ولایت هجوم آورده به شُوْمِرُوْن برآمد و آن را سه سال محاصره کرد (۶) و در سالِ نُهمِ هُوْشِیَعْ مَلِکِ اَشُّوْر شُوْمِرُوْن را گرفت و اِسْرَائِیْل را به اَشُّوْر اسیر بُرد و ایشان را به حَلَحْ و حابُوْر بکنارِ نهرِ گُوْزَانْ و شهرهاي مَدَایْن نشانید * (۷) و واقع شد هنگامي که بني اِسْرَائِیْلْ از خداوند خداي خودشان که ایشان را از دیارِ مِصْر از زیرِ دستِ فَرْعُوْنِ پادشاهِ مِصْر بیرون کرده بود عاصي گردیدند و از خدایانِ دیگر ترسیدند (۸) و در فرائضِ قبائلي که خداوند آنهارا از حضورِ بني اِسْرَائِیْلْ اخراج نموده بود و به آییني که ملوکِ اِسْرَائِیْلْ بر پا نموده بودند سلوک نمودند (۹) و بني اِسْرَائِیْلْ کارهائي که راست نبودند در حضورِ خداوند خداي خود به پنهاني کردند و بخصوصِ خودشان در تمامیءِ شهرهاي خود از بُرجِ دیده‌بانان تا شهرِ حصاردار مقام‌هاي

و دویم عَزَرْیاهْ مَلِکِ یِهُوداهْ بِقَحِ پسرِ رِمَلْیاهْ در شُومِرُونْ بر اِسْرائیلْ آغازِ سلطنت نمود بیست سال (۲۸) و در نظرِ خداوند بدي کرده از گناهانِ یارُبْعامْ پسرِ نِباطْ که اِسْرائیلْ را مرتکبِ گناه کرده بود اجتناب نورزید (۲۹) و در ایّامِ بِقَحِ مَلِکِ اِسْرائیلْ تِگْلَتْ پِلْئِسِرِ مَلِکِ اَشُّورْ هجوم آورده عِیُونْ و آبِیلِ بَیْتِ مَعَکاهْ و یانُوعَحْ و قِدِشْ و حاصُورْ و گِلْعادْ و گَلیلاهْ و تمامیءِ زمینِ نَفْتالیْ را گرفت و ایشان را به اَشُّورْ اسیر بُرد (۳۰) و هُوشِیعِ پسرِ اِیلاهْ بخلافِ بِقَحِ پسرِ رِمَلْیاهْ همعهدي را بسته اورا زد و اورا کُشته در سالِ بیستمِ یُوثامِ پسرِ عُزِّیاهْ در جایَش مَلِکْ شد * (۳۱) و بقیّهء اعمالِ بِقَحْ و هر چه میکرد اینک در کتابِ تواریخِ ایّامِ ملوکِ اِسْرائیلْ مسطور اند * (۳۲) و در سالِ دویمِ بِقَحِ پسرِ رِمَلْیاهْ مَلِکِ اِسْرائیلْ یُوثامِ پسرِ عُزِّیاهْ مَلِکِ یِهُوداهْ آغازِ سلطنت نمود (۳۳) و هنگامِ آغازِ سلطنتَش بیست و پنج ساله بود و شانزده سال در اُورُشَلِیمْ سلطنت نمود و اسمِ مادرَش یِرُوشایِ دخترِ صادُوقْ بود (۳۴) و در نظرِ خداوند موافقِ هر چه که پدرَش عُزِّیاهْ عمل نموده بود براستی عمل و رفتار کرد (۳۵) اَمّا مقام‌هاي بلند هنوز دور کرده نشدند زیرا که قوم در مقام‌هاي بلند ذبح و بخور مینمودند و دروازهء بالائیءِ خانهء خداوندرا او بنا کرد * (۳۶) و بقیّهء اعمالِ یُوثامْ و هر چه میکرد آیا در کتابِ تواریخِ ایّامِ ملوکِ یِهُوداهْ مسطور نیستند (۳۷) و در آن ایّام خداوند آغازِ فرستادنِ رِصِینِ مَلِکِ اَرَمْ و بِقَحِ پسرِ رِمَلْیاهْ را بخلافِ یِهُوداهْ نمود (۳۸) و یُوثامْ با پدرانِ خود خوابید و در شهرِ پدرَش داوُدْ با پدرانِ خود مدفون شد و پسرَش آحازْ در جایَش مَلِکْ شد *

(فصلِ شانزدهم مشتمل بر بیست آیه)

(۱) و در سالِ هفدهمِ بِقَحِ پسرِ رِمَلْیاهْ آحازِ پسرِ یُوثامِ مَلِکِ یِهُوداهْ آغازِ سلطنت نمود (۲) و آحاز در هنگامِ آغازِ سلطنتَش بیست ساله بود و شانزده سال در اُورُشَلِیمْ سلطنت نمود اَمّا مثلِ پدرَش داوُدْ در نظرِ خداوند خداي خود براستي عمل ننمود (۳) بلکه براهِ ملوکِ اِسْرائیلْ رفتار نمود و همچنین موافقِ اعمالِ مکروهِ طوائفي که خداوند ایشان را از حضورِ بني اِسْرائیلْ اخراج نموده بود پسرِ خودرا از آتش گذرانید (۴) و در مقامهاي بلند و گریوه‌ها و در زیرِ هر درختِ سبز ذبح و بخور نمود * (۵) آنگاه رِصِینِ مَلِکِ اَرَمْ و بِقَحِ پسرِ رِمَلْیاهْ مَلِکِ اِسْرائیلْ بقصدِ جنگ به اُورُشَلِیمْ برآمده آحازْ را محاصره کردند اَمّا نتوانستند غالب آیند (۶) در آن وقت رِصِینِ مَلِکِ اَرَمْ اِیلَتْ را به اَرَمْ باز پس آورد و یِهُودیانْ را از اِیلَتْ راند و اَرَمیانْ به اِیلَتْ در آمدند و در آنجا الی امروز ساکنند (۷) و آحازْ ایلچیان را به تِگْلَتْ پِلْئِسِرِ مَلِکِ اَشُّورْ فرستاده گفت که من بندهء تو و پسرِ تو ام پس در آمده مرا از دستِ مَلِکِ اَرَمْ و از دستِ مَلِکِ اِسْرائیلْ که بمن مقاومت نموده اند رهائي ده (۸) و آحازْ نقره و طلائي که در خانهء خداوند و در خزانه‌هاي خانهء مَلِکْ یافت شده گرفته پیشکش بمَلِکِ اَشُّورْ فرستاد (۹) و مَلِکِ اَشُّورْ وَيْ را گوش داد بلکه مَلِکِ اَشُّورْ بدَمِشْقْ برآمده آن را تسخیر نمود و آنهارا بقیرْ اسیروار بُرد و رِصِینْ را کُشت * (۱۰) و آحازِ مَلِکْ بقصدِ استقبالِ تِگْلَتْ پِلْئِسِرِ مَلِکِ اَشُّورْ بدَمِشْقْ رفت و مذبحي را که در دَمِشْقْ بود بنظر آورد و آحازِ مَلِکْ شکلِ آن مذبح و سیماي آن را

أُورِشَلِيمْ بود (۳) و آنچه که در نظرِ خداوند راست بود موافقِ هر چه که پدرش أَمَصْيَاهْ عمل کرده بود رفتار نمود (۴) نهایت مقامهاي بلند دور کرده نشدند و قوم هنوز در مقامهاي بلند ذبح و بخور مینمودند * (۵) و خداوند مَلِكْ را زد و تا روزِ وفاتش مبروص بوده در خانهٔ جداگانه ساکن بود و يُوثَامِ پسرِ مَلِكْ بر خانه نصب شده بر قومِ ولایت حکمران بود * (۶) و بقیّهٔ اعمالِ عَزَرْيَاهْ و هر چه میکرد آیا در کتابِ تواریخِ ایّامِ ملوکِ يِهُودَاهْ مسطور نیستند (۷) و عَزَرْيَاهْ با پدرانش خوابید و اورا با پدرانش در شهرِ دَاوُدْ دفن کردند و پسرش يُوثَامْ در جایش مَلِكْ شد (۸) و در سالِ سي و هشتمِ عَزَرْيَاهِ مَلِكِ يِهُودَاهْ زِكَرْيَاهِ پسرِ يَارُبْعَامْ بر إِسْرَائِيلْ در شُومِرُونْ آغازِ سلطنت نمود شش ماه (۹) و آنچه که در نظرِ خداوند ناپسند بود کرد به نحوي که پدرانش میکردند از گناهانِ يَارُبْعَامْ پسرِ نِبَاطْ که إِسْرَائِيلْ را مرتکبِ گناه کرده بود اجتناب ننمود (۱۰) و شَلُّومِ پسرِ يَابِيشْ بخلافِ او معهدي را بست و اورا در مقابلِ قوم زده کشت و در جایش سلطنت نمود * (۱۱) و بقیّهٔ اعمالِ زِكَرْيَاهْ اینك در کتابِ تواریخِ ایّامِ ملوکِ إِسْرَائِيلْ مسطور اند (۱۲) کلامِ خداوند همین بود که به يِهُوءْ خبر داده گفت که پسرانِ تو تا پشتِ چهارم بر تختِ إِسْرَائِيلْ خواهند نشست و چنین بوقوع پیوست * (۱۳) و در سالِ سي و نهمِ عُزِّيَاهِ مَلِكِ يِهُودَاهْ شَلُّومِ پسرِ يَابِيشْ آغازِ سلطنت نمود و یك ماه تمام در شُومِرُونْ مَلِكْ بود (۱۴) زیرا که مِنَحِيمِ پسرِ گَادِيْ از تِرْصَاهْ بر آمده به شُومِرُونْ داخل شد و شَلُّومِ پسرِ يَابِيشْ را در شُومِرُونْ زده و اورا کُشت و در جایش مَلِكْ شد * (۱۵) و بقیّهٔ اعمالِ شَلُّومْ و معهدي که کرد اینك در کتابِ تواریخِ ایّامِ ملوکِ إِسْرَائِيلْ مسطور اند (۱۶) آنگاه مِنَحِيمْ طِفْسَحْ و هرچه که در آن بود و همچنین نواحیش را از تِرْصَاهْ زد و [ساکنانش را] بخصوص باز نکردنِ [دروازه‌اش] زده تمامیِ زنانِ حاملهٔ‌اش را شکم درید * (۱۷) و در سالِ سي و نهمِ عَزَرْيَاهِ مَلِكِ يِهُودَاهْ مِنَحِيمِ پسرِ گَادِيْ بر إِسْرَائِيلْ در شُومِرُونْ آغازِ سلطنت نمود ده سال (۱۸) و در نظرِ خداوند بدي کرده از گناهانِ يَارُبْعَامِ پسرِ نِبَاطْ که إِسْرَائِيلْ را مرتکبِ گناه گردانیده بود در تمامیِ روزهایش اجتناب نکرد (۱۹) پُولِ مَلِكِ أَشُّورْ بر ولایت هجوم آور شد و مِنَحِيمْ هزار قنطار نقره به پُولْ داد تا آنکه دستِ او با او بوده مملکت را در دستِ او استوار سازد (۲۰) و مِنَحِيمْ آن نقره را از إِسْرَائِيلْ از تمامیِ صاحبانِ دولت بیرون آورد تا آنکه هرکس پنجاه مثقال نقره به مَلِكِ أَشُّورْ بدهد پس مَلِكِ أَشُّورْ برگشت و در آن ولایت نه ایستاد * (۲۱) و بقیّهٔ اعمالِ مِنَحِيمْ و هر چه میکرد آیا در کتابِ تواریخِ ایّامِ ملوکِ إِسْرَائِيلْ مسطور نیستند (۲۲) و مِنَحِيمْ با پدرانِ خویش خوابید و پسرش فَقَحْيَاهْ در جایش مَلِكْ شد * (۲۳) و در سالِ پنجاهمِ عَزَرْيَاهِ مَلِكِ يِهُودَاهْ فَقَحْيَاهِ پسرِ مِنَحِيمْ بر إِسْرَائِيلْ در شُومِرُونْ آغازِ سلطنت نمود دو سال (۲۴) و در نظرِ خداوند بدي کرده از گناهانِ يَارُبْعَامِ پسرِ نِبَاطْ که إِسْرَائِيلْ را مرتکبِ گناه کرده بود اجتناب نورزید (۲۵) و سردارش فَقَحِ پسرِ رِمَلْيَاهْ بخلافش معهدي را بست و اورا در شُومِرُونْ در ایوانِ خانهٔ مَلِكْ به اتّفاقِ أَرْگُوبْ و أَرْيِهْ و از گِلْعَادِيَانْ پنجاه نفر به همراهش زد و کُشت و در جایش مَلِكْ شد * (۲۶) و بقیّهٔ اعمالِ فَقَحْيَاهْ و هر چه میکرد اینك در کتابِ تواریخِ ایّامِ ملوکِ إِسْرَائِيلْ مسطور اند * (۲۷) و در سالِ پنجاه

به شرارت مخلوط شده خودَت و یِهُودَاهْ به همراهَت افتاده گردید (۱۱) اَمّا اَمَصْیاهْ گوش نداد و یِهُوآشِ مَلِکِ اِسْرائیلْ برآمده او و اَمَصْیاهِ مَلِکِ یِهُودَاهْ هم دیگررا در بَیْتِ شَمْشْ که در یِهُودَاهْ است رو برو دیدند (۱۲) و یِهُودَاهْ در مقابلِ اِسْرائیلْ مغلوب شد و هر کس بچادرِ خود فرار کردند (۱۳) و یِهُوآشِ مَلِکِ اِسْرائیلْ اَمَصْیاهِ مَلِکِ یِهُودَاهِ پسرِ یِهُوآشِ پسرِ اَحَزْیاهْرا در بَیْتِ شَمْشْ گرفت و به اُورِشَلِیمْ درآمد و حصارِ اُورِشَلِیمْرا از دروازهء اِفْرَیِمْ تا دروازهء گوشه چهار صد ذراع منهدم ساخت (۱۴) و تمامیءِ طلا و نقره و تمامیءِ ظروفي که درخانهء خداوند و خزانههاي خانهء مَلِکْ یافت شدند و پسرانِ گَرَوْلي گرفته به شُومِرُونْ مراجعت کرد * (۱۵) و بقیّهء اعمالِ یِهُوآشْ که میکرد و شجاعَتش و چگونه به اَمَصْیاهِ مَلِکِ یِهُودَاهْ جنگ مینمود آیا درکتابِ تواریخِ ایّامِ ملوکِ اِسْرائیلْ مسطور نیستند (۱۶) و یِهُوآشْ با پدرانِ خود خوابید و با ملوکِ اِسْرائیلْ در شُومِرُونْ مدفون شد و پسرش یارُبْعامْ در جایَش مَلِکْ شد * (۱۷) و اَمَصْیاهِ پسرِ یُوآشِ مَلِکِ یِهُودَاهْ بعد از وفاتِ یُوآشِ پسرِ یِهُوآحازِ مَلِکِ اِسْرائیلْ پانزده سال زندهگي نمود (۱۸) و بقیّهء اعمالِ اَمَصْیاهْ آیا درکتابِ تواریخِ ایّامِ ملوکِ یِهُودَاهْ مسطور نیستند (۱۹) و در اُورِشَلِیمْ بعضي بخلافَش همعهدي بستند که او به لاکِیشْ فرار کرد امّا به عقبَش به لاکِیشْ فرستادند و اورا در آنجا کُشتند (۲۰) و اورا بر اسبها گذاشته آوردند و با پدرانَش در اُورِشَلِیمْ به شهرِ داوُدْ مدفون شد * (۲۱) و تمامیءِ قومِ یِهُودَاهْ عَزَرْیاهْرا در حالتي که شانزده ساله بود گرفتند و اورا درجايِ پدرَش اَمَصْیاهْ به پادشاهي نصب نمودند (۲۲) و او اِیلَتْرا بنا کرد و باز به یِهُودَاهْ داد بعد از خوابیدنِ مَلِکْ با پدرانِ خود * (۲۳) و در سالِ پانزدهمِ اَمَصْیاهِ پسرِ یُوآشِ مَلِکِ یِهُودَاهْ یارُبْعامِ پسرِ یُوآشِ مَلِکِ اِسْرائیلْ در شُومِرُونْ آغازِ سلطنت نمود چهل و یک سال (۲۴) و در نظرِ خداوند بدي نموده از تمامیءِ گناهانِ یارُبْعامِ پسرِ نباطْ که اِسْرائیلْرا مرتکبِ گناه میگردانید اجتناب ننمود (۲۵) او حدودِ اِسْرائیلْرا از مَدْخَلِ حَماتْ تا دریايِ وادي موافقِ کلامِ خداوند خداي اِسْرائیلْ که بواسطهء بندهء خود یُونایِ پیغمبرِ پسرِ اَمِتّي که از گَتِ حِیفَرْ بود پس گرفت (۲۶) زیرا که خداوند تنگنائيءِ اِسْرائیلْرا دید که بسیار شدید است که نه کسي بسته بود و نه کسي وا گذاشته بود بلکه از براي اِسْرائیلْ نصرتکنندهء باقي نماند (۲۷) و چونکه ارادهء خداوند باین تعلّق نیافت که اسم اِسْرائیلْرا از زیرِ آسمان محو سازد لهذا ایشانرا بواسطهء یارُبْعامِ پسرِ یُوآشْ رهانید * (۲۸) و بقیّهء اعمالِ یارُبْعامْ و هر چه میکرد و شجاعَتش و چگونه جنگ میکرد و چگونه دَمَشْقْ و حَماتْرا که از یِهُودَاهْ بود به اِسْرائیلْ پس آورد آیا درکتابِ تواریخِ ایّامِ ملوکِ اِسْرائیلْ مسطور نیستند (۲۹) و یارُبْعامْ با پدرانَش ملوکِ اِسْرائیلْ خوابید و پسرش زِکَرْیاهْ درجایَش مَلِکْ شد *

(فصلِ پانزدهم مشتمل بر سي و هشت آیه)

(۱) درسالِ بیست و هفتمِ یارُبْعامِ مَلِکِ اِسْرائیلْ عَزَرْیاهِ پسرِ اَمَصْیاهِ مَلِکِ یِهُودَاهْ آغازِ سلطنت نمود (۲) و دراغازِ سلطنتَش شانزده ساله بود و پنجاه و دو سال دراُورِشَلِیمْ سلطنت نمود و اسمِ مادرَش یِکُلْیاهْ از

و تیرهارا گرفت (۱۶) و بَمَلِكِ اِسْرائِيلْ گفت که دست‌هایَت‌را بروي کمان سوار کن و او دستِ خودرا سوار کرد و اِلِيشاعْ دستِ خودرا بدستِ مَلِكْ گذاشت (۱۷) و گفت پنجره‌را بسوي مشرق باز کن و باز کرد و اِلِيشاعْ گفت که بینداز و بینداخت و گفت تیرِ نجاتِ خداوند و تیرِ نجات از اَرَمْ زیرا اَرَمِیانْ‌را در اَفِیقْ تا تمام شدن شکست خواهي داد (۱۸) و دیگر گفت که تیرهارا بگیر و گرفت و بَمَلِكِ اِسْرائِيلْ گفت که بزمین بزن و سه مرتبه زد و بازایستاد (۱۹) و مردِ خدا باو غضبناك شد و گفت بایست پنج شش مرتبه بزني آنگاه اَرَمِیانْ‌را تا تمام شدن میزدي امّا حال اَرَمِیانْ‌را سه مرتبه خواهي زد و بس * (۲۰) و اِلِيشاعْ وفات کرد و اورا دفن کردند و وقتِ برگشتنِ سال لشکرهاي مُوآبِیانْ باز بولایت آمدند (۲۱) و واقع شد هنگامي که مردي‌را دفن میکردند که اینك فوجي‌را دیدند و آن مردرا بقبرِ اِلِيشاعْ انداختند که میّت فرود آمده به استخوانهاي اِلِيشاعْ خورده زنده شد و بر پایهایَش ایستاد * (۲۲) و حَزائِیلِ مَلِكِ اَرَمْ اِسْرائِیلْ‌را در تمامیءِ ایّامِ یِهُوآحازْ در تنگنائي گذاشت (۲۳) و خداوند رأفت و رحمت بایشان نمود و بخصوصِ عهدِ خود به اِبْراهِیمْ و اِسْحٰقْ و یَعْقُوبْ بایشان لطف نمود و نخواست ایشان‌را هلاك سازد و هنوز ایشان‌را از حضورِ خود نینداخت (۲۴) و حَزائِیلِ مَلِكِ اَرَمْ وفات یافت و پسرش بِنْهَدَدْ در جایَش مَلِكْ شد (۲۵) و یِهُوآشِ پسرِ یِهُوآحازْ برگشته و آن شهرهارا از دستِ بِنْهَدَدِ پسرِ حَزائِیلْ که او از دستِ پدرَش یِهُوآحازْ بجنگ گرفته بود پس گرفت و سه مرتبه یِهُوآشْ اورا شکست داد و شهرهاي اِسْرائِیلْ‌را بر گردانید *

(فصلِ چهاردهم مشتمل بر بیست و نه آیه)

(۱) در سالِ دویم یُوآشِ پسرِ یِهُوآحازِ مَلِكِ اِسْرائِیلْ اَمَصْیاهِ پسرِ یُوآشِ مَلِكِ یِهُودا آغازِ سلطنت نمود (۲) و هنگامِ آغازِ سلطنتَش بیست و پنج ساله بود و در اُورُشَلِیمْ بیست و نه سال سلطنت نمود و اسم مادرَش یِهُوعَدّانْ از اُورُشَلِیمْ بود (۳) و آنچه که در نظرِ خداوند راست بود کرد امّا مثلِ پدرَش داوُدْ نَیْ بلکه موافقِ هر چه که پدرَش یُوآشْ نموده بود رفتار نمود (۴) نهایت مقامهاي بلند دور کرده نشدند و قوم هنوز درمقامهاي بلند ذبح و بخور مینمودند (۵) و واقع شد هنگامي که مملکت در دستَش مستحکم شد بنده‌گانَش‌را که پدرَش مَلِكْ‌را کُشته بودند کُشت (۶) امّا پسرانِ قاتلان‌را نکُشت موافقِ نوشته‌هاي کتابِ توراتِ مُوسیٰ که خداوند امر فرموده گفت که پدران بخصوصِ پسران کُشته نشوند و پسران بخصوصِ پدران کُشته نشوند بلکه هر کس بخصوصِ گناهِ خود کُشته شود (۷) و او از اِدُومِیانْ ده هزار نفررا در دَرّهءِ نمك کُشت و سِلَعْ‌را با جنگ بتصرُّف آورد و آن‌را تا امروز به یُقْتَئِیلْ خواند * (۸) آنگاه اَمَصْیاهْ ایلچیان‌را به یِهُوآشِ پسرِ یِهُوآحازِ پسرِ یِیهُویِ مَلِكِ اِسْرائِیلْ فرستاده گفت که بیا رو برو همدیگررا به بینیم (۹) و یِهُوآشِ مَلِكِ اِسْرائِیلْ به اَمَصْیاهِ مَلِكِ یِهُودا فرستاده گفت که خارِ شترِ لُبْنانِي به سروِ آزادِ لُبْنانِي فرستاده گفت که دخترِ خودرا به پسرِ من بزني بده و حیوان صحراي لُبْنانِي گذشته خارِ شترِرا پایمال کرد (۱۰) به تحقیق که اِدُومِیان‌را شکست دادهءِ و قلبَت مرتفع شد از آن تفاخر نما و بخانهات بمان چرا

آورده نشده بود و مالِ کاهنان بود * (۱۷) آنگاه حَزائیلِ مَلِکِ اَرَم بر آمد و با گَتْ جنگ نموده و آن‌را تسخیر نمود پس حَزائیلْ توجّه نموده بسوی اُورشَلیم روانه شد (۱۸) و یِهُوآشِ مَلِکِ یِهُودا تمامیِ موقوفاتی که پدرانَش یِهُوشافاطْ و یِهُورامْ و اَحَزیاهْ ملوکِ یِهُودا تقدیس نموده بودند و موقوفات خود و تمامیِ طلاهائی که در خزانه‌هاي خانهٔ خداوند و خانهٔ مَلِکْ یافت میشد گرفت و بِحَزائیلِ مَلِکِ اَرَمْ فرستاد که از اُورشَلیم انصراف کرد * (۱۹) و بقیّهٔ اعمالِ یُوآشْ و هرچه میکرد آیا در کتابِ تواریخِ اَیّامِ ملوکِ یِهُودا مسطور نیستند (۲۰) و بنده‌گانَش برخاستند و همعهدي‌را بر پا نموده یُوآشْ‌را در بَیْتِ مِلُّوء که به سِلّا میکشد کُشتند (۲۱) و یُوزاکارِ پسرِ شِمْعاتْ و یِهُوزاباد پسرِ شُومِیرْ بنده‌گانَش اورا زدند که مُرد و اورا با پدرانَش در شهرِ داوُدْ دفن کردند و پسَرَش اَمَصْیاهْ در جایَش مَلِکْ شد *

(فصلِ سیزدهم مشتمل بر بیست و پنج آیه)

(۱) و در سالِ بیست و سیومِ یُوآشِ پسرِ اَحَزْیاهْ مَلِکِ یِهُودا یِهُوآحازِ پسرِ یِهُوْ بر اِسْرائیلْ در شُومِرُونْ آغازِ سلطنت نمود هفده سال (۲) و در نظرِ خداوند بدي کرده و در پَیْءِ گناهانِ یارُبْعامِ پسرِ نِباطْ که اِسْرائیلْ‌را مرتکبِ گناه کرده بود رفتار نمود و از آن اجتناب نکرد (۳) و غضبِ خداوند به اِسْرائیلْ افروخته شده ایشان‌را بدستِ حَزائیلِ مَلِکِ اَرَمْ و بدستِ بِنْ هَدَدِ پسرِ حَزائیلْ همیشه اوقات تسلیم نمود (۴) و یِهُوآحازْ در حضورِ خداوند تضرُّع نمود و خداوند اورا استجابت نمود زیرا که ستمِ اِسْرائیلْ‌را که مَلِکِ اَرَمْ ایشان‌را ظلم مینمود دید (۵) و خداوند رهاننده‌ء به اِسْرائیلْ بر پا نمود که ایشان از زیردستیِ اَرَمیانْ بیرون آمدند و بني اِسْرائیلْ بطورِ پیشین در چادرهاي خود ساکن شدند (۶) امّا از گناهانِ خانهٔ یارُبْعامْ که اِسْرائیلْ‌را مرتکبِ گناه کرده بود دوري نورزیده در آن رفتار نمودند و همچنین درخت‌زار در شُومِرُونْ باقي ماند (۷) و براي یِهُوآحازْ از قوم بُجز پنجاه سوار و ده عرّاده و ده هزار پیاده وا نگذاشت زیرا که پادشاهِ اَرَمْ ایشان‌را هلاک کرده بود و ایشان‌را کوفته مثلِ غُبار گردانید * (۸) و بقیّهٔ اعمالِ یِهُوآحازْ و هرچه میکرد و شُجاعَتَش آیا در کتابِ تواریخِ اَیّامِ ملوکِ اِسْرائیلْ مسطور نیستند (۹) و یِهُوآحازْ با پدرانَش خوابید و اورا در شُومِرُونْ دفن کردند و پسَرَش یُوآشْ به جایَش سلطنت نمود * (۱۰) و در سالِ سي و هشتمِ یُوآشِ مَلِکِ یِهُودا یِهُوآشِ پسرِ یِهُوآحازْ بر اِسْرائیلْ در شُومِرُونْ آغازِ سلطنت نمود شانزده سال (۱۱) و بدي در نظرِ خداوند کرده از تمامیِ گناهانِ یارُبْعامِ پسرِ نِباطْ که اِسْرائیلْ‌را مرتکبِ گناه کرده بود اجتناب ننموده در آنها رفتار نمود (۱۲) و بقیّهٔ اعمالِ یُوآشْ و هر چه میکرد و شُجاعَتَش هنگامي که به اَمَصْیاهْ مَلِکِ یِهُودا جنگ مینمود آیا در کتابِ تواریخِ اَیّامِ ملوکِ اِسْرائیلْ مسطور نیستند (۱۳) و یِهُوآشْ با پدرانَش خوابید و یارُبْعامْ برتختَش نشست و یُوآش با ملوکِ اِسْرائیلْ در شُومِرُونْ مدفون شد * (۱۴) و اِلیشاعْ بمرضي که از آن مُرد مریض شد و یُوآشِ مَلِکِ اِسْرائیلْ بزیر آمده در حضورَش میگریست و میگفت اي پدرم اي پدرَم عرّادهٔ اِسْرائیلْ و سوارانَش (۱۵) و اِلیشاعْ وَیْ‌را گفت که کمان و تیرهارا بگیر که بجهتِ خود کمان

و مذبح‌هایَش و بُت‌هایَش‌را تماماً شکستند و کاهنِ بَعْلْ مَتّانْ‌را در مقابلِ مذبح کُشتند و کاهن در خانهٔ خداوند ناظران گذاشت (۱۹) و سردارانِ صدهٔ و سروران و سپاهیانِ خاصه و تمامیءِ قومِ زمین‌را گرفت و ایشان مَلِكْ‌را از خانهٔ خداوند بزیر آوردهٔ براهِ دروازهٔ سپاهیانِ خاص بخانهٔ مَلِكْ آمدند و او بر تختِ پادشاهان نشست (۲۰) و تمامیءِ قومِ زمین شادي کردند و شهرآرام شد و عَتَلْیاهْ‌را نزدِ خانهٔ مَلِكْ بشمشیر کُشته بودند * (۲۱) و یِهُوآشْ در آغازِ سلطنَتَش هفت ساله بود *

(فصلِ دوازدهم مشتمل بر بیست و یك آیه)

(۱) در سالِ هفتمِ یِهُوءِ یِهُوآشْ آغازِ سلطنت نمود و چهل سال در اُورشَلِیمْ سلطنت کرد و اسمِ مادرَش صِبْیاهْ از بِئِیرشِبَعْ بود (۲) و یِهُوآشْ آنچه که در نظرِ خداوند پسند آمد کرد در تمامیءِ روزهایَش که یِهُویادا‌عِ کاهن اورا تعلیم میداد (۳) امّا مقامهاي بلند برداشته نشدند و قوم هنوز در مقامهاي بلند ذبح و بخور مینمودند * (۴) و یِهُوآشْ بکاهنان گفت که تمامیءِ نقرهٔ موقوفاتي که بخانهٔ خداوند آورده شده باشد یعني نقرهٔ هر کس که بحساب آورده میشود و نقرهٔ که به هرکس تعیین شده باشد و تمامیءِ نقرهٔ که بدلِ کسي درآید که بخانهٔ خداوند به بَرَد (۵) کاهنان آن‌را بگیرند هر کس از آشناي خود و شکسته‌گي‌هاي خانه‌را هرجائي که آن‌را شکسته یابند مرمّت نمایند * (۶) و واقع شد در سالِ بیست و سیومِ یِهُوآشِ مَلِكْ که کاهنان شکسته‌گي‌هاي خانه‌را مرمّت نکرده بودند (۷) و یِهُوآشِ مَلِكْ یِهُویادا‌عِ کاهن و سائرِ کاهنان‌را احضار کرده ایشان‌را گفت که شکسته‌گي‌هاي خانه‌را چرا مرمّت نکردید پس حال از آشنایانِ خود نقره مگیرید بلکه آن‌را بخصوصِ مرمّتِ شکسته‌گي‌هاي خانه بدهید * (۸) و کاهنان راضي شدهٔ نقره‌را از قوم نگرفتند ولي شکسته‌گیهاي خانه‌را هم مرمّت نکردند (۹) و یِهُویادا‌عِ کاهن یك صندوقي‌را گرفت و سوراخي در سرپوشِ آن کرد و آن‌را بجائي که بجهةِ اندرون آیندهٔ‌گانِ خانهٔ خداوند بطرفِ راستِ مذبح بود گذاشت و کاهناني که مُحافِظِ دَرْ بودند تمامیءِ نقرهٔ که بخانهٔ خداوند آورده شده بود در آنجا گذاشتند * (۱۰) و واقع شد هنگامي که دیدند که نقره در صندوق بسیار شد نویسندهٔ مَلِكْ و کاهنِ بزرگ برآمدند و کیسه‌هارا بستند و نقرهٔ که در خانهٔ خداوند یافت میشد شمردند (۱۱) و نقره‌را بعد از شمرده شدنَش بدستِ سرکاران که ناظرِ خانهٔ خداوند بودند دادند و ایشان آن‌را به نجّاران و سائرِ مرمّت کنندهٔ‌گانِ خانهٔ خداوند خرج کردند (۱۲) و همچنین به مِعْماران و سنگ تراشان تا آنکه چوبها و سنگهاي تراشیده شده‌را بخصوصِ مرمّتِ شکسته‌گي‌هاي خانهٔ خداوند بخرند دادند و نیز براي هر خرجي که بخصوصِ مرمّتِ خانه ضرور شود (۱۳) امّا از براي خانهٔ خداوند طاس‌هاي نقره و گلگیرها و لنگریها و کرناها و هیچ ظرفي از طلا و یا نقره از نقدي که بخانهٔ خداوند مي‌آوردند ساخته نشد (۱۴) زیرا که آن‌را به کارکنان میدادند تا آنکه خانهٔ خداوندرا بواسطهٔ‌اَش مرمّت نمایند (۱۵) و مردماني که نقد بدستِ ایشان داده بودند تا آنکه به کارکنان بدهند محاسبه از ایشان نخوستند زیرا که ایشان به امانت رفتار مینمودند (۱۶) پس نَقْدِ جِنایَتْ و نَقْدِ خطا بخانهٔ خداوند

خود خوابید و اورا به شومرون دفن کردند و پسرش یهوآحاز بجایش سلطنت نمود (۳۶) و روزهائي که یهوء در شومرون بر اسرائیل سلطنت مینمود بیست و هشت سال بود *

(فصلِ یازدهم مشتمل بر بیست و یك ایه)

(۱) و هنگامي که عتلیاه مادرِ اخزیاه دید که پسرش مُرده است برخاست و تمامیءِ ذرّیهء مَلِك را هلاك کرد (۲) و یهوشبعِ دخترِ یورام مَلِك خواهرِ اخزیاه یواشِ پسرِ اخزیاه را گرفت و اورا از میانِ پسرانِ مَلِك که کُشته شده بودند دزدیدهٔ اورا و دایهاش را به اوطاقِ خوابگاه از عتلیاه پنهان کرده که او کُشته نشد (۳) و بهمراهِ او در خانهء خداوند شش سال مخفي ماند و عتلیاه بر زمین سلطنت مینمود * (۴) و در سالِ هفتم یهویاداع فرستاد و سردارانِ صده و سائرِ سروران و سپاهیانِ خاص را گرفت و ایشان را نزدِ خود بخانهء خداوند آورد و عهدي را بایشان بست و سوگند بایشان در خانهء خداوند داد و پسرِ مَلِك را بایشان نمود (۵) و ایشان را فرمان داده گفت کاري که خواهید کرد اینست که یك ثُلثِ شما که بروزِ سَبْت در مي‌آئید به دیدهبانيءِ خانهء مَلِك مشغول خواهید بود (۶) و ثُلثي بدروازهء سُور و یك ثُلثِ دیگر بدروازهء که عقبِ سپاهیانِ خاص است [خواهید ایستاد] و نگاهبانيءِ خانه را خواهید نمود تا آنکه شکست نیابد (۷) و دو دستهء شما یعني تمامیءِ آناني که بروزِ سبت بیرون میروند دیدهبانيءِ خانهٔ خداوندرا نزدِ مَلِك خواهید نمود (۸) و مَلِك را از گردا گرد هر کس سلاحَش در دستَش احاطه نمائید و هر کسي که به اندرونِ صفها رود کُشته خواهد شد و شما به همراهِ مَلِك وقتِ بیرون رفتن و اندرون آمدنَش باشید * (۹) و سردارانِ صده موافقِ هر چه یهویاداعِ کاهن امر فرموده بود کردند و هر کس مردمانَش را که بروزِ سبت داخل میشدند با کساني که بروزِ سبت بیرون میرفتند گرفتند و به یهویاداعِ کاهن آمدند (۱۰) و کاهن نیزه‌ها و سپرهاي داوُدِ مَلِك را که در خانهء خداوند بودند بسردارانِ صده داد (۱۱) و سپاهیانِ خاص هر کس اسلحه در دستَش از طرفِ راستِ خانه تا بطرفِ چپِ خانه به پهلوي مذبح و خانه از گردا گردِ مَلِك ایستادند (۱۲) و مَلِك زاده را بیرون آورده تاج بسَرَش گذاشت و شهادت‌نامه بدستَش داد و اورا به پادشاهي نصب نموده مسح کردند و دست‌ها بدست زده گفتند که مَلِك زنده باشد (۱۳) و عتلیاه آوازِ سپاهیانِ خاص و قوم را شنید و نزدِ قوم بخانهء خداوند آمد (۱۴) و نگریسته اینك مَلِك موافقِ عادت به پهلوي ستون ایستاده و سروران و کرنا نوازان در پهلوي مَلِك و تمامیءِ خلقِ زمین شادي کنان کرنارا مینواختند و عتلیاه لباسِ خودرا دریده فریاد کرد که خیانت خیانت (۱۵) و یهویاداعِ کاهن سردارانِ صده را که نصب شدهگانِ لشکر بودند امر فرموده ایشان را گفت اورا از میانِ صفها اخراج نمائید و کسي که اورا تعاقب نماید بشمشیر کُشته شود زیرا که کاهن فرموده بود که در خانهء خداوند کُشته نشود (۱۶) و دست‌هاي خودرا بر او نهاده و او براهي که اسبان بخانهء مَلِك مي‌آمدند رفت و در آنجا کُشته شد * (۱۷) و یهویاداع عهدي را میانِ خداوند و مَلِك و قوم بست تا آنکه قومِ خداوند باشند و همچنین میانهء مَلِك و قوم (۱۸) و تمامیءِ قومِ زمین بخانهء بَعَل رفته آنرا منهدم ساختند

خیر نموده گفت که آیا قلبِ تو راست است مثلِ قلبِ من با قلبِ تو و یِهُونَادَابْ گفت که هست و [یِهُوءْ گفت] اگر هست دستَت‌را بمن بده و دستِ خودرا داده و یِهُوءْ نزدِ خود وَیْ‌را بعرّاده سوار کرد (۱۶) و گفت به همراهِ من بیآ و غیرتِ مرا بخصوصِ خداوند به بین و اورا بعرّاده‌اَش سوار کردند * (۱۷) و هنگامي که به شُومِرُونْ آمد تمامیءِ باقي ماندهٔ‌گانِ اَحَابْ‌را در شُومِرُونْ کشت تا تمام شدنِ ایشان موافقِ کلامي که خداوند به اِیْلِیَاهْ فرموده بود (۱۸) و یِهُوءْ تمامیءِ قوم‌را جمع نموده ایشان‌را گفت اَحَابْ بَعَلْ‌را اندك عبادت میکرد امّا یِهُوءْ اورا بسیار عبادت خواهد کرد (۱۹) پس حال تمامیءِ پیغمبرانِ بَعَلْ و تمامیءِ بندهٔ‌گان و تمامیءِ کاهنانَش‌را بنزدِ من احضار نمائید که احدي مفقود نشود بعلّتِ اینکه من ذبحِ عظیمي از براي بَعَلْ دارم هر کسي که مفقود شود زنده نخواهد ماند امّا یِهُوءْ این‌را به حیله میکرد تا که عابدانِ بَعَلْ‌را هلاك سازد (۲۰) و یِهُوءْ فرموده که عیدیرا بخصوصِ بَعَلْ تقدیس نمائید و ایشان عیدرا ندا کردند (۲۱) و یِهُوءْ بتمامیءِ اِسْرَائِیلْ فرستاد و تمامیءِ عابدانِ بَعَلْ آمدند و کسي که نیآمده بود نماند و بخانهٔ بَعَلْ رفتند و خانهٔ بَعَلْ سرتاسر پُر شد (۲۲) و لباس‌چي باشي‌را فرمود که لباس بخصوصِ تمامیءِ عابدانِ بَعَلْ بیرون آوري و او از براي ایشان لباسها بیرون آورد (۲۳) و یِهُوءْ و یِهُونَادَابِ پسرِ رِیْکَابْ بخانهٔ بَعَلْ در آمدند و بعابدانِ بَعَلْ گفتند که تفحّص نموده به بینید که با شما از بندهٔ‌گانِ خدا کسي در اینجا نباشد مگر عابدانِ بَعَلْ بتنها (۲۴) و بخصوصِ تقریب نمودنِ ذبائح و قربانیهاي سوختني در آمدند و یِهُوءْ از براي خود در بیرون هشتاد نفر گذاشت و بایشان گفت اگر کسي از مردماني که بدستِ شما سپُردم رهائي یابد جانِ آنکس عوضِ جانِ او باشد * (۲۵) و واقع شد بمحضِ تمام کردنِ قربانيءِ سوختني که یِهُوءْ به سپاهیانِ خاص و به سروران گفت بیآئید و آنهارا به قتل رسانید که کسي بیرون نرود و ایشان‌را بدمِ شمشیر کُشتند و سپاهیانِ خاص و سروران ایشان‌را بیرون انداخته بعد از آن به شهرِ خانهٔ بَعَلْ رفتند (۲۶) و صورت‌هاي نصب شدهٔ خانهٔ بَعَلْ‌را بیرون آورده سوزانیدند (۲۷) و صورتِ بَعَلْ‌را شکسته و خانهٔ بَعَلْ‌را منهدم ساختند و آن‌را تا به امروز مزبله ساختند (۲۸) و یِهُوءْ بَعَلْ‌را از اِسْرَائِیلْ منقطع گردانید (۲۹) امّا یِهُوءْ از پَیْرَوي نمودنِ گناهانِ یَارُبْعَامْ پسرِ نِبَاطْ که اِسْرَائِیلْ‌را مرتکبِ گناه گردانیده بود عدول ننمود یعني از گوساله‌هاي زرّیني که در بَیْتِ اِیْلْ و دَانْ بودند * (۳۰) و خداوند به یِهُوءْ گفت چونکه به نیکوئي عمل نموده آنچه که در نظرَم راست بود بجا آوردي و مطابقِ هرچه که در دلَم بود بخانهٔ اَحَابْ عمل نمودي پس پسرانِ تو تا پشتِ چهارم بر تختِ اِسْرَائِیلْ خواهند نشست (۳۱) امّا یِهُوءْ در رفتار نمودنِ به توراتِ خداوند خداي اِسْرَائِیلْ با تمامیءِ قلبَش احتیاط ننموده از گناهانِ یَارُبْعَامْ که اِسْرَائِیلْ‌را مرتکبِ گناه گردانیده بود اجتناب ننمود (۳۲) در آن ایّام خداوند شروع به قطع نمودنِ اِسْرَائِیلْ نمود و حَزَائِیلْ ایشان‌را در تمامیءِ حدودِ اِسْرَائِیلْ کُشت (۳۳) از اَرْدُنْ بطرفِ طلوعِ آفتاب تمامیءِ زمینِ گِلْعَادْ و گَادْ و رِئُوبِنْ و مِنَسِّهْ از عَرُوعِیرْ که به پهلوي نهرِ اَرْنُونْ است یعني گِلْعَادْ و بَاشَانْ * (۳۴) و بقیّهٔ اعمالِ یِهُوءْ و هر چه میکرد و تمامیءِ شجاعتَش آیا در کتابِ تواریخِ ایّامِ ملوكِ اِسْرَائِیلْ مسطور نیستند (۳۵) و یِهُوءْ با پدرانِ

ملعونه‌را ملاحظه کنید و اورا دفن کنید زیرا که دخترِ مَلِكْ است (۳۵) و براي دفن کردنَش رفتند امّا بجُز کاسهٔ سر و پایها و کفِ دست‌ها از او چیزي نیافتند (۳۶) پس برگشته وَيْرا خبر دادند و او گفت این کلامِ خداوند است که بواسطهٔ بندهٔ خود اِيْلِيَاهِ تِشْبِّي گفت هنگامِ فرمودنَش در حصّهٔ يِزْرِعِيْلْ سَگان گوشتِ اِيْزِبِلْ‌را خواهند خورد (۳۷) و لاشهٔ اِيْزِبِلْ مثلِ سرگین بر روي زمین در حصّهٔ يِزْرِعِيْلْ خواهد بود چنانکه نخواهند گفت که این اِيْزِبِلْ است *

(فصلِ دهم مشتمل بر سي و شش آیه)

(۱) و اَحَابْ هفتاد پسر در شُومِرُونْ داشت و يِيهُوءْ مکتوب‌ها نوشته به شُومِرُونْ براي سردارانِ يِزْرِعِيْلْ و مشائخ و لالایانِ پسرانِ اَحَابْ فرستاده گفت که (۲) حال بمحضِ رسیدنِ این مکتوب بشما چونکه پسرانِ آقاي خودتان و عرّاده‌ها و اسپ‌ها و شهرِ حصاردار و اسلحه با شما است (۳) پس بهترین و لایق‌ترینِ پسرانِ آقاي خودرا بنظر آورده اورا به تختِ پدرَش بنشانید و بخصوصِ خانهٔ آقاي خود جنگ نمائید (۴) امّا ایشان بسیار بسیار ترسان شده گفتند اینك دو مَلِكْ باو مقاومت نَکردند ما چگونه مقاومت خواهیم کرد (۵) پس شخصِ ناظرِ خانه و سردارِ شهر و مشائخ و لالایان به يِيهُوءْ فرستاده گفتند که ما بندهٔ‌گانِ تو ایم و هر چه که مارا امر فرمائي خواهیم کرد و هیچ کس‌را به پادشاهي نصب نمي‌نمائیم آنچه که در نظرَت پسند آید بکن * (۶) و به ایشان مرتبهٔ دویم مکتوب نوشته گفت اگر از جانبِ من هستید و بقولِ من گوش دهید سرهاي پسرانِ آقاي خودرا بگیرید و فردا در این زمان به نزدِ من به يِزْرِعِيْلْ بیائید و مَلِكْ زاده‌گان هفتاد نفر با بزرگانِ شهر یعني تربیت کنندهٔ‌گانِ ایشان بودند (۷) و واقع شد بمحضِ رسیدنِ مکتوب بایشان که آن هفتاد نفر مَلِكْ زاده‌گان‌را گرفته کُشتند و سرهاي ایشان‌را بزنبیلها گذاشته نزدِ وَيْ به يِزْرِعِيْلْ فرستادند (۸) و چاپاري آمد و به او خبر داده گفت که سَرهاي مَلِكْ زاده‌گان‌را آوردند و او فرمود آنهارا به دو توده در دهنهٔ دروازه تا صبحدم بگذارید (۹) و در صبحدم واقع شد که بیرون آمده ایستاد و بتمامیءِ قوم گفت که شما صادقید اینك من بخلافِ آقایم همعهدي‌را بسته اورا کُشتم امّا که این جُمله‌را کُشته است (۱۰) پس بدانید از کلامِ خداوند که بخصوصِ خانهٔ اَحَابْ فرموده بود حَرْفي بزمین نخواهد افتاد زیرا که خداوند آنچه که بواسطهٔ بندهٔ خود اِيْلِيَاهْ فرموده بود بجا آورده است (۱۱) و يِيهُوءْ تمامیءِ باقي ماندهٔ‌گانِ خانهٔ اَحَابْ‌را در يِزْرِعِيْلْ کُشت و تمامیءِ بزرگانَش با خویشاوندان و کاهنانَش تا از برایَش کسي باقي نماند * (۱۲) پس برخاسته و رواند شده به شُومِرُونْ آمد و هنگامي که در راه بمنزلِ شبان رسید (۱۳) آنگاه يِيهُوءْ برادرانِ اَحَزْيَاهْ مَلِكِ يِهُودَاهْ‌را یافت و گفت که شما کیستید و ایشان گفتند که برادرانِ اَحَزْيَاهْ ایم و بزیر مي‌آئیم تا آنکه پسرانِ مَلِكْ و پسرانِ مَلِكَه‌را سلام بگوئیم (۱۴) و يِيهُوءْ گفت اینهارا زنده بگیرید و ایشان‌را زنده گرفتند و ایشان‌را نزدِ چشمهٔ منزلِ شبان چهل و دو نفر کشتند و از ایشان احدي رهائي نیافت * (۱۵) و از آنجا رواند شده يِهُونَادَابِ پسرِ رِيْكَابْ‌را که به استقبالَش مي‌آمد یافت و اورا دعاي

يُهُورَام مَلِكْ به يِزْرِعِيلْ مراجعت نموده بود تا از جراحاتي كه اَرَميَانْ به او زدند وقتي كه با حَزَائِيلْ مَلِكِ اَرَمْ جنگ مينمود شفا يابد * و يِيهُوءْ گفت اگر مراد شما چنين باشد رها شوندهٔ از شهر بيرون نرود تا آنكه رواند شده در يِزْرِعِيلْ خبر بدهد (۱۶) و يِيهُوءْ بعرّاده سوار شده به يِزْرِعِيلْ رفت زيرا كه يُورَامْ در آنجا ميخوابيد و اَحَزْيَاهِ مَلِكِ يِهُودَاهْ بخصوصِ ديدنِ يُورَامْ بزير آمده بود (۱۷) و ديدهبانى كه بالاي برج در يِزْرِعِيلْ مي‌ايستاد فوجِ يِيهُوءْرا ديد كه مي‌آيد و گفت فوجي‌را مي‌بينم و يُهُورَامْ گفت كه سواري‌را گرفته باستقبالِ ايشان بفرست و بگويد كه آيا سلامت است (۱۸) پس اسب‌سواري بجهةِ استقبالَش رفت و گفت كه مَلِكْ چنين ميفرمايد كه آيا سلامت است و يِيهُوءْ گفت ترا بسلامت چه كار است به عقبِ من برگرد و ديده‌بان بيان كرده گفت كه چاپار بايشان رسيد امّا بر نميگردد (۱۹) و اسب سواريء ديگررا فرستاد كه او نزدِ ايشان آمده گفت كه مَلِكْ ميفرمايد كه آيا سلامت است و يِيهُوءْ گفت ترا بسلامت چه كار است به عقبِ من بگرد (۲۰) و ديده‌بان بيان كرده گفت كه بايشان رسيد امّا برنميگردد و راندنَش مثلِ راندنِ يِيهُويِ پسرِ نِمْشِي‌ْ است زيرا كه ديوانه‌وار ميراند (۲۱) و يُهُورَامْ فرمود كه به بند و عرّاده‌را بستند و يُهُورَامِ مَلِكِ اِسْرَائِيلْ و اَحَزْيَاهِ مَلِكِ يِهُودَاهْ هر يكي در عرّاده‌اَش سوار شده به استقبالِ يِيهُوءْ بيرون رفتند و اورا در قِسمتِ نَابُوتِ يِزْرِعِيلِي‌ْ يافتند * (۲۲) و واقع شد هنگامي كه يُهُورَامْ يِيهُوءْرا ديد كه گفت اي يِيهُوءْ آيا سلامت است او گفت چه سلامتي كه با وجودِ اينكه زناكاريء مادرَت اِيزَبِلْ و كثرتِ جادوگريَش باقي است (۲۳) آنگاه يُهُورَامْ دستِ خودرا برگردانيده فرار كرد و به اَحَزْيَاهْ گفت كه اي اَحَزْيَاهْ خيانت هست (۲۴) و يِيهُوءْ دستِ خودرا با كَمان پُر كرده يُهُورَامْرا بميانِ بازوهايَش زد و تير از دلَش بيرون آمده و در عرّاده‌اَش خم شد (۲۵) و يِيهُوءْ به بِدْقَرِ سردارِ خود گفت كه اين‌را برداز و به حصّهٔ زمينِ نَابُوتِ يِزْرِعِيلِي‌ْ بيندار البتّه در خاطر داري كه من و تو باهم ديگر هنگامي كه در عقبِ پدرَش اَحَابْ سوار بوديم كه خداوند اين بارِرا باو گذاشت (۲۶) به تحقيق خداوند ميفرمايد ديروز خونِ نَابُوتْ و خونِ پسرانَش‌را ديدم بلكه خداوند ميفرمايد كه دو اين حصّه از تو مكافات خواهم كشيد پس حال اورا برداز و موافقِ كلامِ خداوند به اين حصّه انداز * (۲۷) و هنگامي كه اَحَزْيَاهِ مَلِكِ يِهُودَاهْ ديد براهِ خانهٔ باغچه فرار كرد و يِيهُوءْ اورا تعاقب نمود و گفت اورا نيز در عرّاده بزنيد و اورا بفرازِ گُورْ كه نزديكِ به يِبْلِعَامْ است زدند و بمِكِدُّو فرار كرد و در آنجا مُرد (۲۸) و بنده‌گانَش اورا در عرّاده به اُورْشَلِيمْ آوردند و اورا در مزارِ خود در شهرِ دَاوُدْ با پدرانَش دفن كردند (۲۹) و در سالِ يازدهمِ يُورَامِ پسرِ اَحَابْ اَحَزْيَاهْ آغازِ سلطنت بر يِهُودَاهْ نمود * (۳۰) و يِيهُوءْ به يِزْرِعِيلْ درآمد و اِيزَبِلْ شنيده بچشمانَش شنجرف كشيد و سَرَشْرا خوش نما كرده از پنجره نگريست (۳۱) و هنگامي كه يِيهُوءْ بدرِ سراي آمد او گفت كه آيا زِمْرِي‌ْ كه آقايَش‌را كُشت سلامت بود (۳۲) و او رويَش‌را بسوي پنجره برداشت و گفت با من كيست كيست و دو سه خواجه‌سرا باو نگريستند (۳۳) و بايشان گفت كه اورا بيندازيد و اورا بزير انداختند و از خونَش قدري بديوار و اسبان پاشيده شد كه اورا پايمال كردند (۳۴) و [يِيهُوءْ] داخل شده اكل و شرب نمود و گفت اكنون اين

شد * (۲۵) و در سالِ دوازدهم یُورامِ پسرِ اَحابِ مَلِکِ اِسْرائیلْ اَحَزْیاهِ پسرِ یِهُورامِ مَلِکِ یِهُودااهْ آغازِ سلطنت نمود (۲۶) هنگامِ آغازِ سلطنتَش اَحَزْیاهْ بیست و دو ساله بود و در اُورشَلیمْ یك سال سلطنت نمود و اسمِ مادرَش عَتَلْیاهِ دخترِ عُمْرِیءِ مَلِکِ اِسْرائیلْ بود (۲۷) و براهِ خانَدانِ اَحابْ رفتار نموده در نظرِ خداوند مثلِ خانَدانِ اَحابْ بدي نمود زیرا که دامادِ خانَدانِ اَحابْ بود (۲۸) و با یُورامِ پسرِ اَحابْ بخصوصِ جنگ نمودنِ با حَزائیلِ مَلِکِ اَرَمْ به رامُوثِ گِلْعادْ رفت و اَرَمیانْ یُورامْرا مجروح ساختند (۲۹) و یُورامِ مَلِکْ بخصوصِ شفا یافتن از جراحت‌هائي که اَرَمیانْ وَیْرا در راماهْ زده بودند هنگامي که جنگ با حَزائیلِ پادشاهِ اَرَمْ مینمود به یِزْرِعیلْ برگشت و اَحَزْیاهِ پسرِ یِهُورامِ مَلِکِ یِهُودااهْ بخصوصِ ملاقاتِ یِهُورامِ پسرِ اَحابْ که بیمار بود به یِزْرِعیلْ فرود آمد *

(فصلِ نهم مشتمل بر سي و هفت آیه)

(۱) و اِلیشاعِ پیغمبر یکي از پسرانِ پیغمبران‌را خوانده وَیْرا گفت کمرِ خودرا به بند و این حُقّهء روغن‌را بدستَت بگیر و براموثِ گِلْعادْ رواله شو (۲) و هنگامي که بآنجا میرسي یِیهُویِ پسرِ یِهُوشافاطِ پسرِ نِمْشِیْرا بنظر بیآور و داخل شده از میانِ برادرانَش برخیزان و اورا به اوطاقِ خلوت بیآور (۳) و حُقّهء روغن‌را گرفته بسرَش بریز و بگو که خداوند چنین میفرماید که ترا به پادشاهیءِ اِسْرائیلْ مسح کردم بعد از آن دررا باز نموده و بي تامّل فرارکن (۴) و آن جوان یعني پیغمبر زاده براموثِ گِلْعاد رفت * (۵) و هنگامِ رسیدنَش اینك سردارانِ لشکر مینشستند و او گفت که اي سرور بتو سُخني دارم و یِیهُوء گفت بکدام یکي از جملهء ماها و او گفت از براي تو اي سرور (۶) پس برخاست و بخانه در آمد و بسرَش روغن ریخته وَیْرا گفت خداوند خداي اِسْرائیلْ چنین میفرماید که ترا بر قومِ خداوند اِسْرائیلْ مَلِکْ مسح کردم (۷) و خانَدانِ اَقایَت اَحابْرا خواهي زد تا آنکه انتقامِ خونِ بندهگانِ من پیغمبران و خونِ تمامیءِ بندهگانِ خداوندرا از دستِ اِیزَبِلْ بکَشم (۸) زیرا که تمامیءِ خانَدانِ اَحابْ هلاك خواهند شد و از اَحابْ هر کسي که به دیوار بَوْل کند و در اِسْرائیلْ کسي که محبوس و وا گذاشته شود قطع خواهم نمود (۹) و خانَدانِ اَحابْرا مثلِ خانَدانِ یارُبْعامِ پسرِ نِباطْ و مانندِ خانهء بَعَشایِ پسرِ اَحِیّاهْ خواهم ساخت (۱۰) و سَکان اِیزَبِلْرا در قِسمتِ یِزْرِعیلْ خواهند خورد بدونِ دفن کنندهء پس دررا باز نموده گریخت * (۱۱) و یِیهُوء به بندهگانِ اَقایَش باز آمد و کسي وَیْرا گفت که سلامت است این دیوانه چرا نزدِ تو آمد و او بایشان گفت که مردرا و سلوکَش‌را میدانید (۱۲) امّا گفتند که دروغ است تمنّا اینکه بیان نمائي و او گفت چنین و چنان بمن گفته فرمود که خداوند چنین میفرماید که ترا بر اِسْرائیلْ مَلِکْ مسح کردم (۱۳) پس تعجیل نموده هر کسي جامهء خودرا گرفت و بزیرِ خودشان بالاي یکي از نردبان‌ها گذاشتند و کرنارا نواخته گفتند که یِیهُوء پادشاهي مینماید (۱۴) پس یِیهُویِ پسرِ یِهُوشافاطِ پسرِ نِمْشِیْ بخلافِ یُورامْ هم عهدیرا بست و حال ینکه یُورامَ خودَش و تمامیءِ اِسْرائیلْ بخصوصِ حَزائیلِ مَلِکِ اَرَمْ راموثِ گِلْعادْرا محافظت میکردند (۱۵) و

واقع شد هنگامي كه او بمَلِكْ بيان ميكرد كه چگونه مُرده‌را زنده نمود كه اينك زني كه پسرش‌را زنده نموده بود بخصوصِ خانه و زمينش بمَلِكْ فرياد كرد و گِيحَزِي گفت كه اي آقايَم مَلِكْ زن اين است و پسري كه اِلِيشَاعْ اورا زنده كرد همين است (٦) و مَلِكْ از زن پُرسيد و او وَيْ‌را خبر ميداد پس مَلِكْ يك خواجه‌سرائي برايَش تعيين نموده گفت كه هر آنچه مالِ او بود و تمامي‌ءِ محصولِ زمين از روزِ ترك كردنَش اِلي حال باز برسان * (٧) و اِلِيشَاعْ به دَمَشْق رفت در حالتي كه بِنْ هَدَدِ مَلِكِ اَرَمْ مريض بود و به او اعلام كرده شد چنين كه مردِ خدا اينجا آمده است (٨) و مَلِكْ به حَزائِيلْ گفت كه هديّه بدستَت بگير و بجهةِ ملاقاتِ مردِ خدا برو و خداوندرا بواسطه‌ءِ او طلب نموده بگو كه آيا از مرضِ خود شفا خواهم يافت (٩) و حَزائِيلْ بقصدِ ملاقاتَش روانه شد و هديّه از تمامي‌ءِ طيّباتِ دَمَشْق بارِ چهل شتر بدست گرفته آمد و در حضورَش ايستاده گفت كه پسرَت بِنْ هَدَدِ مَلِكِ اَرَمْ مرا بنزدِ تو فرستاده و ميگويد كه آيا از مرضِ خود شفا خواهم يافت (١٠) و اِلِيشَاعْ وَيْ‌را گفت كه برو اورا بگو كه مُمكن است شفا بيابي امّا خداوند بمن اعلام فرمود كه البتّه خواهد مُرد (١١) و چهره‌ءِ خودرا ايستاده كرده بحدّي دوخت تا به خجل شدنَش و مردِ خدا گريه كرد (١٢) و حَزائِيلْ گفت كه آقايَم چرا گريه مينمايد او ديگر جواب گفت بعلّتِ اينكه ضرري كه تو به بني اِسْرائِيلْ برساني ميدانم قلعه‌هاي ايشان‌را آتش خواهي زد و برگزيده‌گانِ ايشان‌را بشمشير خواهي كُشت و كودكانِ ايشان‌را پخش كرده و زنانِ حامله‌ءِ ايشان‌را شكم پاره خواهي كرد (١٣) و حَزائِيلْ گفت كه بنده‌ءِ تو مگر سگ است كه اين عملِ بزرگ‌را بكند پس اِلِيشَاعْ گفت كه خداوند مرا اعلام نموده است كه تو مَلِكِ اَرَمْ خواهي شد (١٤) پس از اِلِيشَاعْ رفته و به آقايَش در آمد و او وَيْ‌را گفت كه اِلِيشَاعْ بتو چه گفت او گفت كه بمن فرمود كه البتّه شفا خواهي يافت (١٥) و روزِ ديگر واقع شد كه [حَزائِيلْ] عبائي گرفته به آب فرو برد و برويَش فرش كرد كه مُرد و حَزائِيلْ در جايَش مَلِكْ شد * (١٦) و در سالِ پنجمِ يُورَامِ پسرِ اَحابِ مَلِكِ اِسْرائِيلْ در حالتي كه يِهُوشافاطْ پادشاهِ يِهُودَاهْ بود يِهُورَامِ پسرِ يِهُوشافاطِ مَلِكِ يِهُودَاهْ پادشاه شد (١٧) و هنگامِ آغازِ سلطنتَش سي و دو ساله بود و در اُورِشَلِيمْ هشت سال سلطنت نمود (١٨) و براهِ ملوكِ اِسْرائِيلْ بنحوي كه خانَدانِ اَحابْ عمل مينمودند رفتار نمود زيرا كه دخترِ اَحابْ زنِ او بود و در نظرِ خداوند بدي كرد (١٩) امّا خداوند نخواست كه يِهُودَاهْ‌را هلاك سازد به پاسِ خاطرِ بنده‌ءِ خود داوُدْ چونكه وَيْ‌را وعده كرده بود كه اورا و پسرانَش‌را هميشه اوقات نوري خواهد داد * (٢٠) و در ايّامِ او اِدُومْ از زيردستي‌ءِ يِهُودَاهْ عاصي شد و براي خودشان مَلِكْ نصب كردند (٢١) و يُورَامْ و تمامي‌ءِ عرّاده‌ها بهمراهَش بسِيعِيرْ عبور نمود و وقتِ شب برخاست و اِدُومِيانِي كه اورا احاطه نموده بودند و هم سردارانِ عرّاده‌هارا شكست داد و قوم بچادرهاي خودشان فرار كردند (٢٢) امّا اِدُومِيانْ از زيردستي‌ءِ يِهُودَاهْ بيرون رفته تا امروز عاصي اند آن وقت لِبْنَاهْ نيز عاصي شد * (٢٣) و بقيّه‌ءِ اعمالِ يُورَامْ و هر چه ميكرد آيا در كتابِ تواريخِ ايّامِ ملوكِ يِهُودَاهْ مسطور نيستند (٢٤) و يُورَامْ با پدرانِ خويش خوابيد و در شهرِ داوُدْ با پدرانِ خود مدفون شد و پسرَش اَحَزْيَاهْ در جايَش مَلِكْ

خاموش باشیم و تا نورِ صبح انتظار بکشیم زیان بما خواهد رسید پس بیائید برویم و خانهٔ مَلِكْرا خبر بدهیم * (۱۰) پس روانه شده دربانِ شهررا خوانده و ایشان‌را بدین مضمون خبر داده گفتند که به اُردوي اَرَمِیانْ درآمدیم و اینك در آنجا نه کسي و نه صداي انساني مگر اسب‌هاي بسته شده و حِمارانِ بسته شده و چادرها همچناني که بودند (۱۱) و او دربانان‌را آواز کرده و ایشان بخانهٔ اندروني مَلِكْ خبر رسانیدند * (۱۲) و مَلِكْ وقتِ شب برخاست و به بندهٔگانَش گفت حال شمارا میگویم که اَرَمِیانْ بما چه میخواهند بکنند میدانند که گرسنه ایم از آن سبب از اُردو بیرون آمده خویشتن‌را در صحرا پنهان کرده اند و میگویند هنگامي که از شهر بیرون مي‌آیند ایشان‌را زنده خواهیم گرفت و به شهر داخل خواهیم شد (۱۳) و یکي از بندهٔگانَش جواب داده گفت که صلاح در اینست که پنج اسب از اسباني که در شهر باقي مانده اند بگیرند تا آنکه بفرستیم و به بینیم اینك آن اسبان مثلِ تمامیءِ گروهِ اِسْرائیلْ که در آن باقي اند به تحقیق مثلِ تمامیءِ گروهِ اِسْرائیلْ که تمام شده اند میباشند * (۱۴) پس دو اسبِ عرّاده‌کشي گرفته و مَلِكْ آنهارا به عقبِ اُردوي اَرَمِیانْ فرستاده گفت بروید و به بینید (۱۵) و ایشان تا به اُرْدُنْ از عقبِ ایشان رفتند و اینك تمامیءِ راه از لباس‌ها و ظروف‌هائي که اَرَمِیانْ در اضطرابِ خودشان انداخته بودند پُر بود و رسولان برگشته خبر بمَلِكْ رسانیدند * (۱۶) و قوم بیرون رفته اُردوي اَرَمِیان‌را غارت کردند و اُردِ رقیق پیمانهٔاَش بمثقالي و جَوْ دو پیمانهٔاَش بمثقالي موافقِ کلامِ خداوند بفروش آمد (۱۷) و مَلِكْ آن سروري که بدستِ او تکیه مینمود بر دروازه نگهبان کرد و خلق اورا در دَرِ دروازه پایمال کردند که مُرد موافقِ کلامي که مردِ خدا گفت وقتي که مَلِكْ نزدِ او بزیر آمده بود (۱۸) یعني موافقِ کلامِ مردِ خدائي که بمَلِكْ گفته بود واقع شد که فردا در این زمان در دروازهٔ شومِرون از جَوْ دو پیمانه بمثقالي و از اُردِ رقیق پیمانهٔ بمثقالي فروخته خواهد شد (۱۹) و آن سرور بمردِ خدا جواب داده گفته بود که اینك اگر خداوند پنجره‌هارا در آسمان بکند مثلِ این چیز تواند شد و او گفت اینك با چشمانِ خود خواهي دید امّا از آن نخواهي خورد (۲۰) و اورا همچنین واقع شد زیرا که قوم اورا بدَرِ دروازه پایمال کردند که مُرد *

(فصلِ هشتم مشتمل بر بیست و نه آیه)

(۱) و اِلیشاعْ بزني که پسرَش‌را زنده کرده بود متکلّم شده گفت که برخیز خودَت و عیالَت بروید و در جائي که میتواني بنشیني بنشین زیرا که خداوند قحطي‌را خوانده است و هم بر زمین هفت سال عارض خواهد شد (۲) و زن برخاسته موافقِ کلامِ مردِ خدا عمل نمود و او و عیالَش رفته بزمینِ فِلِسْطیانْ هفت سال ساکن شدند * (۳) و بعد از انقضاي آن هفت‌سال واقع شد که زن از زمینِ فِلِسْطیانْ باز آمد و بقصدِ فریاد نمودن به مَلِكْ بخصوصِ خانهٔ خود و زمینِ خود بیرون آمد (۴) و مَلِكْ با گیحَزيءِ خدمتکارِ مردِ خدا متکلّم شده گفت که حال تمامیءِ اعمالِ بزرگي که اِلیشاعْ بجا آورده است بمن بگوئي (۵) و

مَلِكِ إِسْرائِيلْ بسَرِ ديوار عبور مينمود زني وَيْرا فرياد كرده گفت كه اي آقايَم مَلِكْ مرا رهائي ده (۲۷) او گفت اگر خداوند ترا نجات ندهد من ترا از كجا رهائي دهم از خرمن‌گاه و يا از ميخانه (۲۸) و ديگر مَلِكْ وَيْرا گفت كه ترا چه واقع شد او گفت كه اين زن بمن گفت كه پسرَت‌را بده تا آنكه اورا امروز بخوريم و پسرِ مرا فردا خواهيم خورد (۲۹) پس پسرِ مرا پُختيم و خورديم و روزِ ديگر وَيْرا گفتم كه پسرَت‌را بده تا آنكه اورا بخوريم امّا او پسرِ خودرا مخفي نمود (۳۰) و واقع شد بمجرّدِ شنيدنِ مَلِكْ كلماتِ زن‌را كه لباسِ خودرا دريد درحالتي كه به سَرِ حصار ميگذشت و قوم ديد كه اينك پلاس در اندرون بگوشتَش مُلصَقْ بود (۳۱) و گفت خدا بمن چنين عمل نمايد بلكه زياده اگر سَرِ اليْشاعِ پسرِ شافاطْ امروز در تَنَش بماند * (۳۲) و اليْشاع درخانه مينشست در حالتي كه مشائخ به همراهَش مينشستند و مَلِكْ از قبَلِ خود كسي‌را فرستاد و پيش از آمدنِ آنكس به نزدَش اليْشاعْ بمشائخ گفت كه آيا مي‌بينيد اين پسرِ مردِ قتّال كه بقصدِ اينكه سَرِ مرا بردارد ميفرستد متوجّه شويد بحفظِ آمدنِ رسول دررا به بنديد و اورا بدر نگاه داريد آيا صداي پاي‌هاي آقايَش از عقبَش مسموع نيست (۳۳) و هنگامي كه با ايشان درگفتُگو مشغول بود اينك رسول نزدِ وَيْ بزير آمد او گفت كه اينك اين بلا از خداوند است پس از خداوند ديگر چرا زياده انتظار بكَشم

(فصلِ هفتم مشتمل بر بيست آيه)

(۱) و اليْشاعْ گفت كه كلامِ خداوندرا بشنويد خداوند چنين ميفرمايد كه فردا در اين وقت پيمانهء آردِ رقيق به يك مثقال و دو پيمانهء جَوْ به يك مثقال بدروازهء شُومِرُونْ فروخته ميشود (۲) و سروري كه مَلِكْ بدستِ او تكيه مينمود مردِ خدارا جواب داده گفت كه اينك اگر خداوند پنجره‌هارا در آسمان بسازد اين عمل واقع تواند شد و او گفت اينك با چشمانَت خواهي ديد امّا از آن نخواهي خورد * (۳) و چهار مردِ مبروصي بدهنهء دروازه ميبودند و بيكديگر گفتند كه تا بمرگ چرا اينجا بنشينيم (۴) اگر بگوئيم به شهر درآئيم درشهر قحطي است كه در آنجا خواهيم مُرد و اگر دراينجا بمانيم خواهيم مُرد پس حال روانه شده به اُرْدوي آرَميانْ بيفتيم اگر مارا زنده نگاه دارند زنده خواهيم ماند و اگر مارا بكُشند نهايت خواهيم مُرد (۵) پس به هنگامِ غَسَقْ بقصدِ رفتن به اُردوي آرَميانْ برخاستند و بكنارِ اُردوي آرَميانْ رسيدند وُ اينك در آنجا كسي نبود (۶) زيرا كه خداوند صداي عرّاده‌ها و صداي اسبان و صداي لشكرِ بزرگي‌را به اُردوي آرَمْ شنوانيد و ايشان به يكديگر گفتند كه اينك مَلِكِ إِسْرائِيلْ ملوكِ حِتّيانْ و ملوكِ مِصْرِيانْ‌را استيجار نموده است تا آنكه برما هجوم آورند (۷) پس برخاسته درغَسَقْ فرار كردند و چادرها و اسب‌ها و حمارها و اُردو بطوري كه بود وا گذاشته بپاسِ جانِ خود فرار كردند * (۸) و آن مبروصان بكنارهء اُردو آمدند و بچادري داخل شدند و اكل و شرب نمودند و از آنجا نقره و طلا و لباس‌ها گرفته روانه شدند و آنهارا پنهان كردند پس باز آمده بچادرِ ديگر درآمدند و از آن بُردند و روانه شده پنهان گردند (۹) و ايشان به يكديگر گفتند كه ماها براستي رفتار نمي‌نمائيم امروز روزِ مُژدهء خيراست اگر

که شخصي چوبي‌را میبُرّید که آهنِ تیشه‌اَش به آب افتاد و او فریاد کرده گفت که اي آقایَم دریغ که عاریت گرفته بودم (۶) و مردِ خدا گفت که کجا افتاد و او بوَیْ جائي‌را نشان داد و او دیگر چوبي‌را بُرّید و در آنجا انداخت که آهن شنا کرد (۷) و گفت از براي خود بردار و دستِ خودرا دراز کرده آن‌را گرفت * (۸) و هنگامي که مَلِكِ اَرَمْ با اِسْرائیلْ جنگ مینمود با بنده‌گانِ خود مشورت کرده میگفت که در فُلان فُلان جا اُردویَم‌را خواهم زد (۹) و مردِ خدا بمَلِكِ اِسْرائیلْ فرستاده گفت که با حذر باش که از فُلان جا نگذري زیرا که اَرَمیانْ بآنجا نزول کرده اند (۱۰) و مَلِكِ اِسْرائیلْ بجائي که مردِ خدا بوَیْ بیان میکرد و خبر میداد فرستاد و در آنجاها نه یك باره نه دو باره [بلکه همواره] خودرا محافظت نمود * (۱۱) و دلِ مَلِكِ اَرَمْ به این خصوص مضطرب شد و بنده‌گانِ خودرا آواز داده ایشان‌را گفت که آیا بمن نخواهید گفت که از ماها کیست که بطرفِ مَلِكِ اِسْرائیلْ است (۱۲) و یکي از بنده‌گانَش گفت که اي آقایَم مَلِكْ همچنین نیست حال اینکه اِلیشاعِ پیغمبري که در اِسْرائیلْ است مَلِكِ اِسْرائیلْ‌را مخبر میسازد که تو در حجره‌ء خوابگاهِ خود چه میگوئي (۱۳) و او گفت که روانه شده به بینید که او کجاست تا آنکه فرستاده اورا بگیرم و وَیْ‌را خبر داده شد که اینك در دُوثانْ است * (۱۴) پس اسبان و عرّاده‌ها و لشکرِ سنگیني به آنجا فرستاد و ایشان وقتِ شب آمده شهررا احاطه نمودند (۱۵) و خدمت‌گارِ مردِ خدا صبرخیزي نموده برخاست و بیرون رفته اینك لشکري و اسبان و عرّاده‌ها شهررا احاطه نمودند پس خدمتکارَش وَیْ‌را گفت که اي آقایَم دریغ چه خواهیم کرد (۱۶) او گفت مترس زیرا آناني که با مایَند بیشتر از آنهائي که با ایشان اند هستند (۱۷) و اِلیشاعْ استدعا نموده گفت که اي خداوند تمنّا اینکه چشمانِ اورا کشاده نمائي تا آنکه به بیند و خداوند چشمانِ خدمت‌گاررا کشاده نمود و دید که اینك کوه از گِردا گِردِ اِلیشاعْ از اسبان و عرّاده‌هاي آتشین پُر بود (۱۸) و هنگامي که نزدِ وَیْ بزیر آمدند اِلیشاعْ خداوندرا استدعا نموده گفت تمنّا اینکه این گروهرا با کوري بزن و ایشان‌را بکوري زد موافقِ کلامِ اِلیشاعْ (۱۹) و اِلیشاعْ ایشان‌را گفت که راه این نیست و شهر این نیست در عقبِ من بیآئید و شمارا بکسي که مُتفحّص اید برسانم و ایشان‌را به شُومِرُونْ آورد (۲۰) و واقع شد هنگامي که در شُومِرُونْ در آمدند که اِلیشاعْ گفت که اي خداوند چشمانِ اینان‌را کشاده نما تا آنکه به بینند و خداوند چشمانِ ایشان‌را کُشود و دیدند که اینك در فضاي شُومِرُونْ بودند * (۲۱) و مَلِكِ اِسْرائیلْ در حالتي که ایشان‌را دید به اِلیشاعْ گفت که اي پدرَم ایشان‌را بِزَنَم بِزَنَم (۲۲) او گفت مَزَن آیا کساني که به شمشیر و کمانِ خود اسیر میکردي میزدي نان و آب در پیشِ ایشان بگذار تا آنکه اکل و شرب نموده به آقاي خودشان بروند (۲۳) و ضیافتِ بزرگ از براي ایشان تدارك کرد و بعد از اینکه ایشان اکل و شرب نمودند ایشان‌را مرخّص کرد که به آقاي خویشتن رفتند و فوج‌هاي اَرَمْ بارِ دیگر بزمینِ اِسْرائیلْ زیاده نیآمدند * (۲۴) و بعد از آن واقع شد که بِنْ هَدَدِ مَلِكِ اَرَمْ تمامیءِ لشکرِ خودرا جمع کرده و برآمده شُومِرُونْ‌را محاصره نمود (۲۵) و در شُومِرُونْ قحطیءِ عظیمي بود و اینك اورا محاصره نمودند بحدّیکه سَرِ حماري به هشتاد پاره‌ء نقره و ربعِ پیمانه‌ء جِلغُوزِ کبوتري به پنج مثقال نقره فروخته میشد * (۲۶) و هنگامي که

شو نموده پاك باش نخواهي كرد (۱۴) پس بزير آمده و در اُرْدُنْ هفت مرتبه موافقِ كلامِ مردِ خدا غوطه خورد و گوشتِ او مثلِ گوشتِ طفلِ كوچك باز آمده پاك شد * (۱۵) و بمردِ خدا رجوع كرده او و تمامیءِ طائفهاَش و در آمده در حضورَش ايستاد و گفت حال اينك ميدانم كه در تمامیءِ زمين خدائي نيست مگر در اِسْرائِيْل و حال تمنّا اينكه از بندهاَت تبرُّكي قبول نمائي (۱۶) و او ديگر گفت كه بخداوندِ حيّ كه در حضورَش مي‌ايستم قَسَم نميگيرم و هرچند اورا ابرام نموده كه بگيرد امّا امتناع ميكرد (۱۷) و نَعَمانْ گفت كه آيا بارِ يك جفت قاطر از خاك به بندهاَت داده نخواهد شد زيرا كه بندهء تو بارِ ديگر قرباني‌ءِ سوختني و ذبائح بخديانِ غيري تقريب نخواهد كرد الّا بخداوند (۱۸) در اين باب خداوند بندهء ترا عفو نمايد هنگامِ در آمدنِ آقايَم بخانهء رِمُّوْنْ تا آنكه در آنجا سجده نمايد و او بدستِ من تكيه نموده در خانهء رِمُّوْنْ سجده كند و من خويشتن‌را در خانهء رِمُّوْنْ خم نمايم تمنّا اينكه خداوند در اين باب بندهء ترا عفو فرمايد (۱۹) پس وَيْ‌را گفت كه بسلامت برو و او بقدرِ اندك راهي از وَيْ رفت * (۲۰) و گيحَزِيءِ خدمت‌كارِ اِلِيْشاعِ مردِ خدا گفت كه اينك آقايَم از اين نَعَمانِ اَرَمِيْ كوتاهي نمود كه چيزهائي كه آورده بود از دستَش نگرفت بخداوندِ حيّ قَسَم كه در عقبِ او خواهم دويد و چيزي از او خواهم گرفت (۲۱) پس گيحَزِيْ نَعَمانْ‌را تعاقب نمود و هنگامي كه نَعَمانْ اورا ديد كه از عقبَش ميدود از عرّادهء خود بقصدِ استقبالَش بزير آمد و گفت كه آيا سلامت است (۲۲) و او گفت سلامت است آقايَم مرا فرستاده است تا آنكه بگويم اينك حال دو جوانان از پسرانِ پيغمبران از كوهِ اِفْرَيِمْ نزدِ من آمده اند تمنّا اينكه بايشان قنطار نقرهء و دو دستِ لباس بدهي (۲۳) و نَعَمانْ گفت كه راضي شده دو قنطار بگير و اورا ابرام نمود و دو قنطار نقره بدو كيسه بست و دو دستِ لباس بر دو غلامِ خود نهاد و در مقابلِ او بردند (۲۴) و هنگامِ رسيدَنش بجاي مخفي از دستِ ايشان گرفت و در خانه گذاشت و مردمان‌را مرخّص كرد كه رفتند (۲۵) و او در آمده در حضورِ آقايَش ايستاد و اِلِيْشاعْ وَيْ‌را گفت كه اي گيحَزِيْ از كجا آمدهءِ گفت كه بندهء تو بجائي نرفته بود (۲۶) و اِلِيْشاعْ وَيْ‌را گفت كه آيا دلِ من با تو نرفت هنگامي كه آن شخص از عرّادهء خود جههِ استقبالِ تو برگشت آيا اين زمانْ زمانِ گرفتنِ نقره و گرفتنِ لباس و باغاتِ زيتون و تاكستان‌ها و گوسفندان و گاوان و غلامان و كنيزان است (۲۷) پس مبروصيءِ نَعَمانْ بتو و به ذرّيهء تو ابداً بچسپد پس از حضورِ او مبروص مثلِ برف بيرون رفت *

(فصلِ ششم مشتمل بر سي و سه آيه)

(۱) و پسرانِ پيغمبران به اِلِيْشاع گفتند كه اينك حال مقامي كه در حضورَت ساكنيم از براي ما تنگ است (۲) تمنّا اينكه به اُرْدُنْ رفته هريكي چوبي از آنجا بگيريم و در آنجا از براي خود مكاني سازيم كه در آن ساكن باشيم او ديگر گفت بروید (۳) و ديگر كسي گفت تمنّا اينكه راضي شده با بندهگانَت بروي او جواب داد كه ميروم (۴) و همراهِ ايشان روانه شد و ايشان به اُرْدُنْ رسيده چوب‌هارا بُريدند (۵) و واقع شد هنگامي

شوربارا میخوردند که نعره زده گفتند که اي مردِ خدا مرگ در دیگ است و نتوانستند بخورند (۴۱) و اِلیشاعْ گفت که آردرا بیاورید و به دیگ انداخت و گفت بخصوصِ خلق بریز تا بخورند و در دیگ چیزِ مُضرّ نبود * (۴۲) و مردي از بَعَلِ شالیشاهْ در آمد و از براي مردِ خدا قُرص‌هاي نانِ نوبري بقدرِ بیست قُرصِ نانِ جَوین‌را و خوشه‌هاي غلّه با پوست آورد و اِلیشاعْ گفت که بقوم بده تا بخورند (۴۳) و خدمت‌کارَش گفت که این‌را بحضورِ صد نفر چگونه بگذارم امّا او گفت که بقوم بده تا بخورند زیرا که خداوند میفرماید که خواهند خورد و از آن باقي خواهند گذاشت (۴۴) پس بحضورِ ایشان گذاشت و موافقِ کلامِ خداوند خوردند و باقي گذاشتند *

(فصلِ پنجم مشتمل بر بیست و هفت آیه)

(۱) و نَعَمانِ سردارِ لشکرِ مَلِکِ اَرَمْ در حضورِ آقایَش مَرْدِ بزرگ با وقاري بود زیرا که خداوند بواسطهء او نجات به اَرَمْ داده بود امّا این مردِ صاحبِ قوّت و شجاعت مبروص بود (۲) و فوج‌هاي اَرَمیانْ بیرون رفته کنیزِ کوچکي‌را از ولایتِ اِسْرائیلْ اسیر آوردند و او در حضورِ زنِ نَعَمانْ خدمت میکرد (۳) و بخانمَش گفت اي کاشکي آقایَم در حضورِ پیغمبري که در شومِرون است مي‌بود که اورا از مبروصیَش شفا میداد (۴) پس [احدي] در آمده به آقایَش گفت که کنیزکي که از ولایتِ اِسْرائیلْ آمده است چنین و چنان گفت (۵) پس مَلِکِ اَرَمْ فرمود بیا برو و مکتوبي به مَلِکِ اِسْرائیلْ میفرستم پس روانه شد و ده قنطار نقره و شش هزار پارهء طلا و ده دستِ لباس بدستَش گرفت (۶) و مکتوبي بمَلِکِ اِسْرائیلْ آورده گفت که اکنون وقتِ رسیدنِ این مکتوب بحضورَت اینک بندهء خود نَعَمانْ‌را بتو فرستادَم تا آنکه اورا از مبروصیَش شفا دهي (۷) و واقع شد بمجرّدِ خواندنِ مَلِکِ اِسْرائیلْ آن مکتوب‌را که لباسِ خودرا دریده گفت که آیا من خدایَم که بمیرانم و زنده کنم که این مرد نزدِ من فرستاده است که تا این مبروص‌را شفا بخشم پس تمنّا اینکه بدانید و به بینید که او بهانه جوئي بمن میکند * (۸) و در وقتي که اِلیشاعِ مردِ خدا شنید که مَلِکِ اِسْرائیلْ لباسِ خودرا دریده است بمَلِکْ فرستاده گفت که لباسِ خودرا چرا دریدي تمنّا اینکه نزدِ من بیآید تا آنکه بداند که در اِسْرائیلْ پیغمبري هست (۹) پس نَعَمانْ با اسبان و عرّاده‌اَش بدهندهء خانهء اِلیشاعْ ایستاد (۱۰) و اِلیشاعْ قاصدي باو فرستاده گفت که برو و خویشتن‌را در اَرْدَنْ هفت مرتبه شُست و شو نما و گوشتَت بتو بر خواهد گشت و پاک خواهي شد (۱۱) و نَعَمانْ غضبناک شده میرفت و میگفت که اینک با خود گفتم که البتّه نزدِ من بیرون آمده خواهد ایستاد و باسمِ خداوند خدایَش استدعا خواهد نمود و مقامِ بَرَصْ‌را با دستَش مسّ خواهد نمود و مبروصي‌را شفا خواهد بخشید (۱۲) آیا اَبانا و فَرْفَرْ نهرهاي دَمَشْق از تمامیِ آبهاي اِسْرائیلْ بهتر نیستند آیا نمیشود که در آن‌ها شُست و شو کرده پاک گردم پس برگشته بغیض رفت (۱۳) و بنده‌گانَش نزدیک آمده با او متکلّم شده گفتند که اي پدرَم اگر پیغمبر ترا بعملِ سختي مامور میداشت آیا بجا نمي‌آوردي پس بطریقِ اولي هنگامي که ترا میگوید که شُست و

بموجبِ کلامي که اِلیشاعْ باو گفته بود زائید * (۱۸) و پسر نشو و نما میکرد که یك روزی واقع شد که با پدرَش نزدِ دِرُوگران بر آمد (۱۹) و به پدرَش گفت سَرَم سَرَم و پدرَش بخدمتکاري گفت که اورا بمادرَش به بر (۲۰) و اورا برداشته بمادرَش برد و او بزانوهایَش تا بوقتِ ظُهر نشست و مُرد (۲۱) پس مادرَش بر آمده اورا به بسترِ مردِ خدا خوابانید و درا باو بسته بیرون رفت (۲۲) و شوهرِ خودرا آواز داده گفت تمنّا اینکه یکي از جوانان و خري از خران بفرست تا آنکه بمردِ خدا بشتابم و برگردم (۲۳) و او گفت که امروز چرا باو بروَي سَرِ ماه نیست و روزِ سبت نیست و او دیگر گفت که با سلامت خواهد بود (۲۴) پس خررا زین کرد و بخدمتکارَش گفت که بران و برو و بخصوصِ من هیچ کوتاهي ننمائي در سوارکردن اگر ترا نگویم (۲۵) پس روانه شده بنزدِ مردِ خدا بکوهِ کَرْمِلْ رفت و واقع شد هنگامي که مردِ خدا اورا از دور بنظر در آورد که به گیحَزِیْ خدمتکارَش گفت که اینك آن شُونَمّي است (۲۶) پس تمنّا اینکه به تعجیل اورا استقبال نموده وَیْرا بگوي که آیا تو سلامتي و شوهرَت سلامت است و پسر سلامت است او جواب گفت که سلامت (۲۷) و هنگامي که بنزدِ مردِ خدا بکوه رسید به پایهایَش چسپید و گیحَزِي نزدیك آمد تا آنکه اورا پس بکَشد امّا مردِ خدا گفت که اورا رها کن زیرا که جانِ او برایَش تلخ است و خداوند از من پنهان کرده بمن خبر نداد (۲۸) و زن گفت که آیا پسريرا از آقایَم سؤال کردم و یا مگر نگفتم که مرا فریب مده (۲۹) پس اِلیشاعْ به گیحَزِیْ گفت که کمرَترا به بند و چوبدستيء مرا بدستَت بگیر و روانه شو اگر کسيرا ملاقات کني اورا سلام مگو و اگر کسی ترا سلام نماید جوابَش مده و چوبدستيء مرا بروي طفل بگذار (۳۰) پس مادرِ طفل گفت بخداوندِ حيّ و بحیات جانِ تو قَسَم که ترا وا نخواهم گذاشت پس اِلیشاعْ برخاست و اورا تعاقب نمود (۳۱) و گیحَزِیْ پیشاپیشِ ایشان گذشت و چوبدستيرا بروي طفل گذاشت امّا نه آواز و نه توجُّه پس براي استقبالِ آقایَش برگشت و اورا خبر داده گفت که طفل بیدار نشد (۳۲) و اِلیشاعْ بخانه در آمد و اینك طفل مُرده بود و بر بسترَش خوابیده (۳۳) پس در آمده درا بروي هر دو بسته خداوندرا دعا نمود (۳۴) و بر آمد و بالاي طفل خوابید و دهانِ خود بدهانِ او و چشمِ خود بچشمِ او و دستِ خودرا بدستِ او گذاشت و خودرا بالاي طفل دراز کرد که گوشتِ پسر گرم شد (۳۵) بعد از آن برگشته و اینجا و آنجا درخانه گردش کرد و باز بر آمد و خودرا بالایَش دراز کرده که طفل هفت مرتبه عَطْسَه کرد و طفل چشمانَشرا باز نمود (۳۶) و گیحَزِیْرا آواز داده گفت که این شُونَمّیْرا آواز ده و اورا آواز داد و هنگامي که نزدِ او در آمد اِلیشاعْ گفت که پسرَترا بگیر (۳۷) آنگاه در آمده به پايهایَش افتاد و رو بزمین خَمْ شد و طفلِ خودرا گرفته بیرون رفت * (۳۸) بعد از آن اِلیشاعْ به گِلگالْ برگشت درحالتي که در ولایت قحطي بود و پسرانِ پیغمبران در حضورَش نشستند و او بخدمتکارَش گفت که دیگِ بزرگرا بگذار و شوربا بجهةِ پیغمبرزادهگان به پز (۳۹) و کسي به صحرا میرفت تا آنکه سبزيها بر چیند و تالِ صحرائيرا یافت و از آن به پُريءِ دامَنش حَنْظَلِ صحرائي چید و در آمد و آنهارا به دیگِ شوربا افشرد زیرا که آنها دانسته نشدند (۴۰) پس ریختند براي مردمان تا بخورند و واقع شد وقتي که

درختانِ خوش نمارا قطع نمودند و به تنهائي سنگ‌هاي قِرِحَرِسِتْ‌را وا گذاشتند و سنگ‌اندازان اورا احاطه کرده زدند (۲۶) و هنگامي که مَلِکِ مُوآبْ دید که جنگ از برایَش غلبه بود هفتصد نفر شمشیرکش گرفت تا بمَلِکِ اِدُومْ شکست داده بگذرد امّا نتوانستند (۲۷) پس پسرِ اوّل زادهٔ خودرا که در جایَش بایست سلطنت نماید گرفت و اورا بسَرِ دیوار در مقامِ قرباني‌ءِ سوختني تَصْعید نمود و براي اِسْرائیلْ به این خصوص غُصّهٔ عظیمي شد و از نزدِ وَيْ نُهضت نموده به ولایتِ خویش رجعت نمودند *

(فصلِ چهارم مشتمل بر چهل و چهار آیه)

(۱) و یك زني از زنانِ پسرانِ پیغمبران به اِلِیْشاعْ فریاد کرده گفت که بندهٔ تو شوهَرم مُرد و تو میداني که بندهٔ تو از خداوند میترسید و قرض خواه بقصدِ اینکه دو پسرِمرا براي بندهگي‌ءِ خویش بگیرد آمده است (۲) و اِلِیْشاعْ وَيْ‌را گفت که از برایَت چه بکنم بمن بگو که در خانه‌ات چه داري و او گفت که در خانهٔ کنیزکَت چیزي نیست سواي ظرفي از روغن (۳) و اِلِیْشاعْ گفت برو از براي خودَت ظرف‌ها از بیرون از تمامي‌ءِ همسایه‌هاي خود یعني ظرف‌هاي خالي که کمي ننماید سؤال بکن (۴) و بخانه داخل شده دررا بروي خود و بروي پسرانِ خود به بند و بتمامي‌ءِ این ظرفها بریز و پُر شده‌هاي آنهارا بکنار بگذار (۵) آنگاه از نزدِ وَيْ رفت و دررا بروي خود و بروي پسرانِ خود که بجهةِ او ظرفها آورده بودند بست و او میریخت (۶) و واقع شد که بعد از پُرکردنِ آن ظرف‌ها به پسرِ خویش گفت که ظرفِ دیکر بمن بیاور و او وَيْ‌را گفت که ظرفِ دیگري نیست و روغن ایستاد (۷) آنگاه روانه شده از براي مردِ خدا بیان کرد و او وَيْ‌را گفت که برو روغن‌را بفروش و قرضِ خودرا ادا کن پس تو و پسرانِ تو از باقي مانده گذران نمائید * (۸) و یك روزي واقع شد که اِلِیْشاعْ به شُونِیْم گذشت که زنِ بزرگي در آنجا بود که اورا ابرام نمود که تا طعام بخورد و چنین واقع شد هنگامِ عبور نمودنَش براي طعام خوردن بدانجا وارد شد (۹) پس بمردَش گفت که اینك حال فهمیدم که این مردِ مقدّسِ خدا است که همیشه از پیشِ ما میگذرد (۱۰) تمنّا اینکه اوطاقِ کوچکي به پهلوي دیوار برایَش بسازیم و در آنجا از برایَش بستري و سُفره و کُرسي و شمعدان بگذاریم و مي‌باشد هنگامِ آمدنَش بما در آنجا فرود آید (۱۱) و یك روزي آمده در آن حجره فرود آمد و در آنجا خوابید (۱۲) و بخدمتکارَش گِیْحَزِيْ گفت که این شُونَمِّيْ‌را آواز کن و اورا آواز کرده و او در حضورَش ایستاد (۱۳) و اِلِیْشاعْ باو گفت که اکنون باو بگو که اینك بتمامي‌ءِ این سعي که بما متوجّه شدي پس از برایَت چه چیز کرده شود آیا با پادشاه کاري داري و یا بسردارِ لشکر و او جواب گفت که من در میانِ قومِ خود ساکنم (۱۴) و او گفت که از براي زن چه باید کرد و گِیْحَزِيْ گفت به تحقیق که پسر ندارد و شوهَرَش پیر است (۱۵) و اِلِیْشاعْ گفت که اورا آواز کن پس اورا آواز کرده که بسرِ در ایستاد (۱۶) و گفت در این مَوْسِم موافقِ زمانِ حیات پسررا به آغوشَت خواهي آورد و آن زن گفت اي آقایَم نمیشود اي مردِ خدا به کنیزکَت دروغ مگو (۱۷) پس آن زن حامله شده پسري‌را در همان موسم موافقِ زمانِ حیات

مَلِكِ مُوآبْ از مَلِكِ اِسْرائِيلْ عاصي شد * (۶) پس يِهُورامِ مَلِكْ در آن روز از شُومِرُونْ بيرون آمد و تمامیءِ اِسْرائِيلْرا سان ديد (۷) و روانه شده به يِهُوشافاطِ مَلِكِ يِهُودا فرستاده گفت كه مَلِكِ مُوآبْ از من عاصي شد آيا به همراهِ من براي جنگ بمُوآبْ بر خواهي آمد و او گفت خواهم برآمد تو چگونهءِ مَنْ هم چنانَم و قومِ تو چگونه اند قومِ من همچنان اند و اسبانِ تو چگونه اند اسبانِ من همچنان اند (۸) و گفت بكدام راه بر خواهيم آمد و او گفت براهِ بيابانِ اِدُومْ (۹) و مَلِكِ اِسْرائِيلْ و مَلِكِ يِهُودا و مَلِكِ اِدُومْ روانه شده هفت روز راه گردش ميكردند و بجهةِ اُردو و چهار پاياني كه همراهِ ايشان بودند آب نبود * (۱۰) و مَلِكِ اِسْرائِيلْ فرمود دريغ كه خداوند اين سه مَلِكْرا احضار نموده است تا آنكه ايشانرا بدستِ مُوآبْ تسليم نمايد (۱۱) و يِهُوشافاطْ گفت كه آيا پيغمبرِ خداوند در اينجا نيست كه خداوندرا بواسطهء او مسئلت نمائيم و يكي از بندهگانِ مَلِكِ اِسْرائِيلْ جواب داده گفت كه اِلِيشاعِ پسرِ شافاطْ كه آب بر دستهاي اِيلِياهْ ميريخت در اينجا است (۱۲) و يِهُوشافاطْ گفت كه كلامِ خداوند با اوست پس مَلِكِ اِسْرائِيلْ و يِهُوشافاطْ و مَلِكِ اِدُومْ نزدِ وَيْ بزير آمدند (۱۳) و اِلِيشاعْ بمَلِكِ اِسْرائِيلْ گفت كه مرا با تو چه كار است به پيغمبرانِ پدرَت و به پيغمبرانِ مادرَت برو امّا مَلِكِ اِسْرائِيلْ وَيْرا گفت كه نَيْ زيرا خداوند اين سه مَلِكْرا احضار نموده است تا آنكه ايشانرا بدستِ مُوآبْ تسليم نمايد (۱۴) و اِلِيشاعْ گفت بحياتِ خداوندِ لشكرها كه در حضورَش مي‌ايستم قَسَم كه هرگاه چنين نبود كه اَبروي يِهُوشافاطِ مَلِكِ يِهُودا را نگاه دارم ترا در نظر نيآورده و نميديدم (۱۵) امّا حال از برايَم مُغَنّي بيآوريد و واقع شد هنگامي كه مُغَنّي بربط مينواخت كه دستِ خداوند براو مؤثّر شد (۱۶) و گفت خداوند چنين ميفرمايد كه اين دَرّه‌را خندقِ بسيار بكَنيد (۱۷) زيرا كه خداوند ميفرمايد كه باد نخواهيد ديد و باران هم نخواهيد ديد امّا اين دَرّه از آب پر خواهد شد تا آنكه شما و دوابِ شما و بهايمِ شما بنوشيد (۱۸) و در نظرِ خداوند اين سهل است زيرا كه مُوآبْرا بدستِ شما تسليم خواهد كرد (۱۹) و تمامیءِ شهرهاي حصاردارا و شهرهاي گُزيده‌را شكست خواهيد داد و تمامیءِ درختهاي خوش نمارا قطع خواهيد نمود و تمامیءِ چشمه‌هاي آبرا مسدود خواهيد ساخت و هر زمينِ خوبي‌را بسنگها ويران خواهيد گردانيد * (۲۰) و واقع شد هنگامِ صبح وقتِ تقريبِ نمودنِ هديّهءِ آردي كه اينك از راهِ اِدُومْ آبها روان شده و زمين‌را از آب پر ساخت (۲۱) و هنگامي كه تمامیءِ مُوآبِيانْ شنيدند كه آن ملوك بقصدِ جنگ نمودنِ با ايشان بر مي‌آيند تمامیءِ آناني كه قابلِ برداشتنِ شمشير بكمر و بالاتر بودند آواز كردند و ايشان در حدود ايستادند (۲۲) و بامدادان سحرخيزي نمودند و آفتاب بر آب تابيد و مُوآبِيانْ از طرفِ رو برو آبرا ديدند كه مثلِ خون سرخ فام بود (۲۳) و گفتند كه اين خون است به تحقيق آن ملوك زده شده اند بلكه يكديگررا زده اند پس حال اي مُوآبْ به يغما (۲۴) و هنگامي كه به اُردوي اِسْرائِيلْ آمدند اِسْرائِيلِيانْ برخاسته مُوآبِيانْرا شكست دادند كه از حضورِ ايشان فرار كردند و پيش رفته مُوآبِيانْرا هم در ولايتِ خودِ ايشان كُشتند (۲۵) و شهرهارا مُنهدم ساختند و بر تمامیءِ زمين‌هاي خوب هركسي سنگ انداخته آن‌را پُر كرد و تمامیءِ چشمه‌هاي آبرا مسدود ساختند و تمامیءِ

(۱۰) او دیگر گفت چیزِ مشکلي پُرسیدي اگر وقتِ برداشته شدنَم از نزدِ تو مرا به بیني از برایَت چنین واقع خواهد شد و اِلّا نخواهد شد * (۱۱) و واقع شد هنگامي که ایشان رفته رفته متکلّم بودند اینك عرّادهء آتشین و اسبانِ آتشین نمایان شدند که ایشان‌را از یك دیگر جدا ساخت و اِیْلیاهْ در گِرْدباد بآسمان صعود نمود (۱۲) و اِلیْشاعْ دید و فریاد کرد که اي پدرَم اي پدرَم عرّادهء اِسْرائیْلْ و سوارانَش و اورا دیگر ندید پس لباسِ خودرا گرفته آنهارا بدو حصّه پاره پاره کرد (۱۳) و جامهء اِیْلیاهْ که از او افتاده بود گرفت و برگشته بکنارِ اُرْدُنْ ایستاد (۱۴) و جامهٔ اِیْلیاهْ که از او افتاده بود گرفت و به آبها زد و گفت که خداوند خداي اِیْلیاهْ کجاست و هنگامي که او نیز به آبها زده بود آنها باین طرف و آن طرف منقسم شدند و اِلیْشاعْ عبور نمود * (۱۵) و پسرانِ پیغمبراني که رو بروي او در سمتِ یِرِیْحُو بودند اورا دیده گفتند که روحِ اِیْلیاهْ بر اِلیْشاعْ حلول نموده است و بقصدِ ملاقاتَش نزدیکي نموده اورا رو بزمین کورنش کردند (۱۶) و وَیْرا گفتند اینك حال با بندهگانِ تو پنجاه مردِ صاحب قوّت هستند تمنّا اینکه ایشان بروند و آقاي ترا جُستجُو نمایند مبادا که روحِ خداوند اورا برداشته بیك کوهي از کوهها و یا بدرّهٔ از درّهها بیندازد و او گفت مفرستید (۱۷) و اورا ابرام کرده بحدّ خجل شدَنش که او گفت بفرستید و ایشان پنجاه نفر فرستادند و سه روز تفحّص نموده امّا اورا نیافتند (۱۸) و ایشان نزدِ او برگشتند در حالتي که او در یِرِیْحُو میبود و او بایشان گفت که آیا من بشما نگفتم که مروید * (۱۹) و مردمانِ شهر به اِلیْشاعْ گفتند که اینك حال موضعِ شهر نیکوست بطوري که آقایَم مي‌بیند امّا آبها بد و زمین بي ثمر است (۲۰) و او گفت کاسهء تازهٔ بمن آرید و نمك در آن بگذارید و آن‌را برایَش آوردند (۲۱) و به چشمهء آب بیرون آمده و نمك بآن انداخته گفت که خداوند چنین میفرماید که این آب‌هارا شفا دادم من بعد مرگ و زمینِ بي ثمري از آنها نخواهد بود (۲۲) و آن آب‌ها تا به امروز شفامند شدند موافقِ کلامي که اِلیْشاعْ گفته بود * (۲۳) و از آنجا به بَیْتِ اِیْلْ برآمد و هنگامي که براه برمي‌آمد اطفالِ کوچك از شهر بیرون آمدند و اورا تمسخُر نموده وَیْرا گفتند اي سَرَکچَلْ صعود نما اي سَرَکچَلْ صعود نما (۲۴) او دیگر برگردیده بایشان نگریست و ایشان‌را باسمِ خداوند لعنت کرد که دو خِرْسِ ماده از جنگل بیرون آمده از ایشان چهل و دو پسر پاره کردند (۲۵) و از آنجا بکوهِ کَرْمِلْ رفت و از آنجا بشُومِرُونْ برگشت *

(فصلِ سیوم مشتمل بر بیست و هفت آیه)

(۱) و یِهُورَام پسرِ اَحابْ در سالِ هجدهم یِهُوشافاطِ مَلِكِ یِهُودَاهْ در شُومِرُونْ آغازِ سلطنت بر اِسْرائیْلْ نمود و دوازده سال مَلِكْ بود (۲) و در نظرِ خداوند بدي کرد امّا مثلِ پدر و مادرَش نَي زیرا که صورتِ نصب شدهء بَعَلْ که پدرَش ساخته بود دور نمود (۳) مع هذا بگناهانِ یارُبْعَام پسرِ نِباطْ که اِسْرائیْلْرا مرتکبِ گناه کرده بود چسپیده از آن دوري نورزید * (۴) و مِیشَعِ پادشاهِ مُوآبْ صاحبِ گلّهها بود و به پادشاهِ اِسْرائیْلْ صد هزار برّه و صد هزار قوچ با پشم تسلیم مینمود (۵) و واقع شد بعد از مرگِ اَحابْ که

اگر من مردِ خدا باشم آتش از آسمان آمده ترا و دستهٔ پنجاهیَت‌را بسوزاند و آتشِ خدا از آسمان فرود آمده اورا و هم دستهٔ پنجاهیَش‌را سوزانید (۱۳) پس پنجاه باشیءِ سیوم‌را با دستهٔ پنجاهیَش فرستاد و پنجاه باشیءِ سیومی بر آمده و نزدیکی نموده بزانوهایَش در برابرِ اِیْلیاهْ افتاد و اورا التماس کرده گفت که ای مردِ خدا تمنّا اینکه جانِ من و جانِ این پنجاه نفر بندهٔگانِ تو در نظرِ تو عزیز باشند (۱۴) اینک آتش از آسمان فرود آمده دو پنجاه باشیءِ اوّلین و دسته‌هایِ پنجاهیءِ ایشان‌را سوزانید پس حال جانِ من در نظرَت عزیز باشد (۱۵) و فرشتهٔ خداوند به اِیْلیاهْ فرمود همراهِ او بزیرآی و از او مترس پس برخاسته همراهِ او بمَلِکْ فرود آمد (۱۶) و وَیْ‌را گفت خداوند چنین میفرماید چونکه ایلچیان‌را فرستادهٔ تا آنکه بَعَلِ زِبُوبِ خدایِ عِقرُون‌را مسئلت نمآیند آیا در اِسْرائیلْ خدا نبود که خبر از او مسئلت کرده باشی بنابراین از بستری که به رویَش بر آمدهٔ فرود نخواهی آمد و به تحقیق خواهی مُرد * (۱۷) پس موافقِ کلامی که خداوند به اِیْلیاهْ فرموده بود مُرد و یِهُورامْ در سالِ دویم یِهُورامِ پسرِ یِهُوشافاطِ مَلِکِ یِهُودَاهْ بجایَش مَلِکْ شد زیرا که اَحَزْیاهْ‌را پسری نبود (۱۸) و بقیّهٔ اعمالِ اَحَزْیاهْ که بجا آورده بود آیا در کتابِ تواریخِ ایّامِ ملوکِ اِسْرائیلْ مسطور نیستند *

(فصلِ دویم مشتمل بر بیست و پنج آیه)

(۱) و واقع شد هنگامی که خداوند ارادهٔ آن‌را داشت که اِیْلیاهْ‌را در گِرْدبادی باسمان مُتصاعد گرداند که اِیْلیاهْ و اِلِیْشاعْ از گِلْگالْ روانه شدند (۲) و اِیْلیاهْ به اِلِیْشاعْ گفت تمنّا اینکه در اینجا بمانی زیرا که خداوند مرا به بَیْتِ اِیْلْ فرستاده است و اِلِیْشاعْ گفت که بخداوندِ حیّ و بجیاتِ جانِ تو قَسَم که ترا وا نخواهم گذاشت پس به بَیْتِ اِیْلْ رفتند (۳) و پسرانِ پیغمبرانی که در بَیْتِ اِیْلْ بودند نزدِ اِلِیْشاعْ بیرون آمده وَیْ‌را گفتند که آیا میدانی که امروز خداوند آقایِ ترا از نزدِ تو بر خواهد داشت او گفت من هم میدانم خاموش باشید (۴) و اِیْلیاهْ باز به اِلِیْشاعْ گفت تمنّا اینکه اینجا بمانی زیرا که خداوند مرا به یِرِیحُو فرستاده است او دیگر گفت بخداوندِ حیّ و بجیاتِ جانَت قَسَم که ترا وا نخواهم گذاشت پس به یِرِیحُو در آمدند (۵) و پسرانِ پیغمبرانی که در یِرِیحُو بودند بنزدِ اِلِیْشاعْ آمده وَیْ‌را گفتند که آیا میدانی که امروز خداوند آقایِ ترا از نزدِ تو برمیدارد او گفت که من هم میدانم خاموش باشید (۶) و اِیْلیاهْ دیگر وَیْ‌را گفت تمنّا اینکه اینجا بمانی زیرا که خداوند مرا به اُرْدُنْ فرستاده است او گفت بخداوندِ حیّ و بجیاتِ جانِ تو قَسَم که ترا وا نخواهم گذاشت پس ایشان هر دو روانه شدند (۷) و پنجاه نفر از پسرانِ پیغمبران راهی شدند و از دور در مقابلِ ایشان ایستادند و ایشان هر دو بکنارِ اُرْدُنْ ایستادند (۸) و اِیْلیاهْ بالاپوشِ خودرا گرفته بپیچیده به آبها زد که آنها باین طرف و آن طرف منقسم شدند و ایشان هر دو بخشکی عبور نمودند * (۹) و بعد از گذشتنِ ایشان واقع شد که اِیْلیاهْ به اِلِیْشاعْ گفت آنچه که برایِ تو بجا آورم پیش از آنکه از نظرِ تو برداشته شوم مسئلت نما و اِلِیْشاعْ گفت تمنّا اینکه واقع شود که دو مقابلهٔ روحِ تو بر من مؤثّر شود

و دو سال بر اِسْرائیلْ مَلِكْ بود (۵۲) و آنچه که در نظرِ خداوند ناپسند نمود عمل نموده در راهِ پدرَش و راهِ مادرَش و راهِ یارُبْعامِ پسرِ نباطْ که اِسْرائیلْ مُرتکبِ گناه کرده بود رفتار نمود (۵۳) و بَعَلْرا عبادت نموده سجده کرد و خداوند خداي اِسْرائیلْرا به هر چه که پدَرش عمل نموده بود بغضب آورد *

کتابِ هفتمینِ موّرخان

معروف بکتابِ دویمینِ ملوك و مشتمل

بر بیست و پنج فصل

(فصلِ اوّلِ مشتمل بر هجده آید)

(۱) و بعد از مرگِ آحابْ مُوآبْ از اِسْرائیلْ عاصي شد (۲) و اَحَزْیاهْ از شَبکهء پنجرهء کوشکِ خویش که در شُومِرُونْ بود افتاد و بیمار شد و ایلچیانرا فرستاده ایشانرا گفت که بروید بَعَلِ زِبُوبْ خداي عِقْرُونْرا مسئلت نمائید که آیا از این مرض شفا خواهم یافت (۳) و فرشتهء خداوند به اِیلْیاهْ تِشْبِيْ گفت که برخیز براي مُلاقات ایلچیانِ مَلِكِ شُومِرُونْ برآي و بایشان بگو که آیا خدا در اِسْرائیلْ نیست که شما براي مسئلت نمودنِ بَعَلِ زِبُوبْ خداي عِقْرُونْ روانه شده اید (۴) بنابراین خداوند میفرماید از بستري که به رویَش رفتي بزیر نخواهي آمد بلکه به تحقیق خواهي مُرد و اِیلْیاهْ روانه شد * (۵) و ایلچیان به وَیْ بر گردیدند و او بایشان گفت که از چه سبب برگشتید (۶) و ایشان وَیْرا گفتند که شخصي براي ملاقاتِ ما بر آمده مارا فرمود که بروید به مَلِکي که شمارا فرستاده است برگردید و اورا بگوئید که خداوند چنین میفرماید که آیا در اِسْرائیلْ خدا نبود که تو بقصدِ مسئلتِ بَعَلِ زِبُوبْ خداي عِقْرُونْ فرستادهء بنابراین از بستري که به رویَش بر آمدهء بزیر نخواهي آمد بلکه بتحقیق خواهي مُرد (۷) و او بایشان گفت که اُسلوبِ مردي که براي ملاقاتِ شما بر آمده و این کلماترا بشما گفت چگونه بود (۸) و ایشان وَیْرا عرض کردند که مردِ صاحب مو و بکمرَش کمربندِ چرمي بسته بود و او دیگر گفت که اِیلْیاهْ تِشْبِيْ است * (۹) پس مَلِكْ نزدِ وَیْ سردارِ پنجاهي با دستهء پنجاهیَش فرستاد و او نزدِ وَیْ بر آمد و اینك بسَرِ کوه نشسته بود و او دیگر به وَیْ گفت که اي مردِ خدا مَلِكْ میفرماید که بزیر آي (۱۰) و اِیلْیاهْ جواب داده به پنجاه باشي گفت اگر من مردِ خدا باشم که آتش از آسمان بزیر آمده ترا و دستهء پنجاهیَترا بسوزاند و آتش از آسمان فرود آمده اورا و دستهء پنجاهیَش را سوزانید (۱۱) و باز پنجاه باشيء دیگررا با دستهء پنجاهیَش نزدِ او فرستاد و او متکلّم شده وَیْرا گفت که اي مردِ خدا مَلِكْ چنین میفرماید که بزودي بزیر آي (۱۲) و اِیلْیاهْ جواب داده بایشان گفت که

و به آبِ تنگي تا باز آمدنم بسلامت پرورش دهید (۲۸) و میکایاهْ گفت که اگر في الواقع بسلامت باز
ائي خداوند بمن نفرموده است و دیگر گفت که اي قوم همگيء شما بشنوید * (۲۹) و مَلِكِ اِسْرائیلْ و
مَلِكِ یهُودْاهْ یهُوشافاطْ براموثِ گِلْعادْ برآمدند (۳۰) و مَلِكِ اِسْرائیلْ به یهُوشافاطْ گفت که من تبدیلِ صورت
نموده به عرصهء جنگ میروم و تو لباسِ خاصّترا بپوش و مَلِكِ اِسْرائیلْ تبدیلِ صورت نموده بجنگ رفت
(۳۱) و مَلِكِ اَرَمْ بسردارانِ عرّادههاي خود سي و دو نفر امر کرده گفت که نه بکوچکان و نه ببزرگان مگر
بمَلِكِ اِسْرائیلْ به تنها جنگ نمائید (۳۲) و واقع شد بمحضِ دیدنِ سردارانِ عرّادهها یهُوشافاطْرا که گفتند
به تحقیق مَلِكِ اِسْرائیلْ اوست و بقصدِ جنگیدنِ با او کناره جُستند و یهُوشافاطْ نعره زد (۳۳) و بمجرّدِ دیدنِ
سردارانِ عرّادهها که او مَلِكِ اِسْرائیلْ نیست واقع شد که از تعاقب نمودنِ او برگردیدند (۳۴) و کسي
کَمانِ خودرا اتّفاقاً کَشیده مَلِكِ اِسْرائیلْرا درمیانِ حلقههاي زِرَه زد و او بعرّادهچيءِ خود گفت که
دستترا برگردان و مرا از اُردو بیرون ببر زیرا که مجروح شدم (۳۵) و در آن روز جنگ اشتداد یافت
و مَلِكْ در مقابلهء اَرَمیانْ در عرّادهاَش ایستاد و وقتِ غروب مُرد و خونِ زخمَش بمیانِ عرّاده ریخت (۳۶) و
هنگامِ فرو رفتنِ آفتاب ندا از میانِ لشکرگذشت بدین مضمون که هر کس به شهرَش و هر کس بولایَتَش
برگردد (۳۷) و مَلِكْ مُرد و به شُومِرُونْ آورده شد و مَلِكْرا در شُومِرُونْ مدفون ساختند (۳۸) و کسی
عرّادهرا در برکهء شُومِرُونْ شُستشو کرد و سَگان خونَشرا لیسیدند و اسلحهء اورا موافقِ کلامِ خداوند که
فرموده بود شُستشو کردند * (۳۹) و بقیّهء اعمالِ اَحابْ و هر چه میکرد و خانهء عاجي که ساخته بود و
تمامیءِ شهرهائي که بنا کرده بود آیا در کتابِ تواریخِ ایّامِ ملوكِ اِسْرائیلْ مسطور نیستند (۴۰) و اَحابْ
با پدرانَش خوابید و پسرَش اَخَزْیاهْ در جایَش سلطنت نمود * (۴۱) و یهُوشافاطْ پسرِ آسا در سالِ چهارمِ
اَحابِ مَلِكِ اِسْرائیلْ بر یهُودْاهْ آغازِ سلطنت نمود (۴۲) و یهُوشافاطْ هنگامِ آغازِ سلطنتَش سي و پنج ساله
بود و در اُورُشَلیمْ بیست و پنج سال سلطنت نمود و اسمِ مادَرَش عَزُوبْاهْ دخترِ شِلْحِي بود (۴۳) و در تمامیءِ
راههاي پدرَش آسا رفتار نمود و از آن دوري نورزیده آنچه که در نظرِ خداوند راست بود عمل نمود مگر
اینکه مقامهاي بلند دور کرده نشدند و قوم دیگر در مقامهاي بلند ذبح و بُخور مینمودند (۴۴) و یهُوشافاطْ
با مَلِكِ اِسْرائیلْ صُلح کرد * (۴۵) و بقیّهء اعمالِ یهُوشافاطْ و شجاعتي که نموده بود و چگونه جنگ میکرد
آیا درکتابِ تواریخِ ایّامِ ملوكِ یهُودْاهْ مسطور نیستند (۴۶) و بقیّهء لواطه کنندهگاني که در ایّامِ پدرَش آسا
واگذاشته شده بودند از ولایت اخراج نمود (۴۷) و در اِدُومْ مَلِكْ نبود امّا نائب در جاي مَلِكْ بود *
(۴۸) و یهُوشافاطْ کشتيهاي تَرْشیشيْرا ساخت تا آنکه به اُوفیرْ بجهتِ طلا آوردن بروند و لیکن نرسیدند
زیرا که آن کشتيها در عِصْیُونْ گِبَرْ شکست یافتند (۴۹) آنگاه اَخَزْیاهْ پسرِ اَحابْ به یهُوشافاطْ گفت که
بندهگانِ من با بندهگانِ تو در آن کشتيها بروند و یهُوشافاطْ راضي نشد (۵۰) و یهُوشافاطْ با پدرانَش
خوابید و با پدرانَش در شهرِ داوُدْ پدرَش مدفون گردید و پسرَش یهُورامْ در جایَش سلطنت نمود *
(۵۱) و اَخَزْیاهْ پسرِ اَحابْ در سالِ هفدهمِ یهُوشافاطِ مَلِكِ یهُودْاهْ آغازِ سلطنت بر اِسْرائیلْ در شُومِرُونْ نمود

خواهد نمود * (۷) و یَهُوشافاطْ گفت که آیا سوایِ اینها پیغمبرِ خداوند در اینجا نیست که تا از او مسئلت نمائیم (۸) و مَلِکِ اِسْرائیلْ به یَهُوشافاطْ گفت که یک آدمِ دیگر هست که بواسطهٔ او خداوندرا مسئلت توان کرد امّا من اورا بغض مینمایم زیرا که بخصوصِ من به نیکوئی نبوّت نمینماید بلکه به بدی و او میکایاهْ پسرِ یِمْلاهْ است و یَهُوشافاطْ گفت مَلِکْ چنین نگوید * (۹) و مَلِکِ اِسْرائیلْ یکی از خواجهٔ سرایانِ خودرا خواند و فرمود که میکایاهْ پسرِ یِمْلاهْرا زود بیاور (۱۰) و مَلِکِ اِسْرائیلْ و یَهُوشافاطِ مَلِکِ یَهُودا هر یکی بلباسِ خاصِ خویش ملبّس شده در فزایِ دهنهٔ دروازهٔ شومِرُونْ برتختِ خود نشستند و تمامیِ پیغمبران در برابرِ ایشان پیغمبری مینمودند (۱۱) و صِدْقیاهْ پسرِ کِنَعَناهْ برایِ خود شاخهایِ آهنین‌را ساخت و گفت که خداوند چنین میفرماید که بواسطهٔ اینها آرَمیانْرا تا تمام کردنشان خواهی زد (۱۲) و تمامیِ پیغمبران نبوّت کنان چنین گفتند که به راموثِ گِلْعادْ بالا برو و برخوردار باش و خداوند اورا بدستِ مَلِکْ خواهد داد * (۱۳) و قاصدی که برایِ احضار نمودنِ میکایاهْ رفته بود وَیْرا بدین مضمون گفت که اینک حال کلامِ پیغمبران بیکسان بخصوصِ مَلِکْ نیکوبَند تمنّا اینکه کلامِ تو مثلِ کلامِ یکی از آنها بوده نیکو بگوئی (۱۴) و میکایاهْ گفت بخداوندِ حیّ قَسَم آنچه که خداوند بمن فرموده است همان‌را خواهم گفت (۱۵) و نزدِ مَلِکْ آمده * و مَلِکْ وَیْرا گفت که ای میکایاهْ آیا بقصدِ جنگ براموثِ گِلْعادْ برویم و یا توقّف نمائیم و او وَیْرا گفت که برو و برخوردار باش و خداوند آن‌را بدستِ مَلِکْ خواهد داد (۱۶) و مَلِکْ وَیْرا گفت که تا چند مرتبه سوگند بتو بدهم که سوایِ راستی چیزی باسمِ خداوند بمن نگوئی (۱۷) او دیگر گفت که تمامیِ اِسْرائیلْرا مثلِ گلّهٔ که بی شبان باشد دیدم که در کوه‌ها پراکنده اند و خداوند فرمود که اینها صاحب ندارند پس هر کس بخانهٔ خویش بسلامت برگردد (۱۸) و مَلِکِ اِسْرائیلْ به یَهُوشافاطْ گفت که آیا ترا نگفتم که بخصوصِ من به نیکوئی نبوّت نخواهد کرد بلکه به بدی (۱۹) و میکایاهْ گفت پس کلامِ خداوندرا بشنو خداوندرا دیدم که بر کُرسیَش می‌نشیند و تمامیِ لشکرِ آسمان براست و چپ در اطرافَش می‌ایستادند (۲۰) و خداوند فرمود که آحابْرا که اغوا خواهد نمود تا آنکه بر آمده در راموثِ گِلْعادْ بیفتد و این یکی چنین گفت و آن دیگری چنان گفت (۲۱) آنگاه روحی بیرون آمده در حضورِ خداوند ایستاد و گفت که من اورا فریفته خواهم نمود (۲۲) و خداوند وَیْرا گفت بچه چیز و او گفت که بیرون رفته در دهانِ تمامیِ پیغمبرانَش حکمِ روحِ کاذب خواهم داشت و [خداوند] گفت اورا فریفته خواهی کرد و هم غالب خواهی آمد برو و چنین بکن (۲۳) و حال اینک خداوند روحِ کاذب‌را در دهانِ تمامیِ این پیغمبرانَت گذاشته است و خداوند بخصوصِ تو به بدی گفته است * (۲۴) و صِدْقیاهْ پسرِ کِنَعَناهْ نزدیک آمده به چانهٔ میکایاهْ زد و گفت که روحِ خداوند از چه راه از من بیرون آمد تا آنکه بتو بگوید (۲۵) و میکایاهْ گفت اینک روزی که به حجرهٔ اندرونی بقصدِ پنهان شدنَت در من آئی خواهی دید * (۲۶) و مَلِکِ اِسْرائیلْ گفت که میکایاهْرا بگیر و اورا به آمونِ حاکمِ شهر و به یوآشِ پسرِ مَلِکْ ببر (۲۷) و بگو که مَلِکْ چنین می‌فرماید که اورا به حبس‌خانه بگذارید و اورا به نانِ تنگی

اَحابْ براي تصرُّف آوردنِ تاکستانِ نابُوتْ يِزْرِعيلِيْ برخاسته بان فرود آمد * (۱۷) وکلامِ خداوند بدين مضمون به اِيْلِيّاهِ تِشْبِيْ آمد (۱۸) که برخيز و بقصدِ مُلاقاتِ اَحابِ مَلِکِ اِسْرائِيْلْ که در شُومِرُونْ است بزيرآي اينک در تاکستانِ نابُوتْ که بقصدِ تصرُّف آوردنَش برآنجا فرود آمده است ميباشد (۱۹) و با او متکلّم شده بگو که خداوند چنين ميفرمايد که آيا هم کُشتي و هم بتصرُّف آوردي و ديگر با او متکلّم شده بگو که خداوند چنين فرمود که در مکاني که سَگان خونِ نابُوتْرا ليسيدند در همان جا سَگان خونِ خودِ تُرا نيز خواهند ليسيد (۲۰) و اَحابْ به اِيْلِيّاهْ گفت که اي دشمنِ من آيا مرا يافتهء او گفت بلي يافتهام چونکه براي بجا آوردنِ آنچه که در نظرِ خداوند بد است خودَترا فروختي (۲۱) اينک بلا بتو مي‌آورم و اعقابِ ترا قطع نموده و از اَحابْ هرکسي که بَوْل بديوار ميکند و در اِسْرائِيْلْ محبوس و وا گذاشته باشد منقطع خواهم ساخت (۲۲) و خانَوادهء ترا مثلِ خانَوادهء يارُبْعامِ پسرِ نِباطْ و مانندِ خانَوادهء بَعَشايِ پسرِ اَحِيّاهْ خواهم گردانيد بخصوصِ فعلِ بدي که مرا بآن بغضب آوردي وگناهي که اِسْرائِيْلْرا مرتکبِ آن گردانيدي (۲۳) و همچنين در بارهء اِيزَبِلْ خداوند چنين فرمود که سَگان اِيْزَبِلْرا در محلِّ يِزْرِعيلْ خواهند خورد (۲۴) و از اَحاب کسي که در شهر بميرد سَگان خواهند خورد و کسي که در صحرا بميرد مُرغانِ هوا خواهند خورد * (۲۵) و حال اينکه مثلِ اَحابْ کسي نبود که خويشتنرا براي بجا آوردنِ آنچه که در نظرِ خداوند بد مينمود که زَنَش اِيْزَبِلْ اورا اغوا کرده بود فروخت (۲۶) و فعلِ بسيار مکروه بجا آورده بُت‌هارا پَيْرَوي مينمود مثلِ هرآنچه اَمُوْرِيانْ که خداوند ايشانرا از حضورِ بني اِسْرائِيْلْ اخراج نموده بود کردند * (۲۷) و واقع شد که بمحضِ شنيدنِ اَحابْ اين کلماترا که جامهء خودرا پاره پاره نمود و پلاس بر بدنَش پوشيد و روزه گرفته با پلاس خوابيد و آهسته آهسته گردش مينمود (۲۸) و کلامِ خداوند به اِيْلِيّاهِ تِشْبِيْ نازل شده فرمود (۲۹) که آيا اَحابْرا مي‌بيني که درحضورِ من متواضع شد چونکه درحضورِ من متواضع شده است بلارا در روزگارِ او نمي‌رسانم بلکه در ايّامِ پسرَش بلارا بخانَوادهاَش خواهم آورد *

(فصلِ بيست و دويم مشتمل بر پنجاه و سه آيه)

(۱) و مدّتِ سه سال گذشت که در ميانهء آرَميانْ و اِسْرائِيْلْ جنگ نبود (۲) و واقع شد در سالِ سيوم که يِهُوشافاطِ مَلِکِ يِهُودا بمَلِکِ اِسْرائِيْلْ بزير آمد (۳) و مَلِکِ اِسْرائِيْلْ به بندهگانَش گفت که آيا نميدانيد که رامُوْثِ گِلْعادْ از ماست و ما غفلت ورزيده آنرا از دستِ مَلِکِ آرَمْ نگرفته ايم (۴) پس به يِهُوشافاطْ گفت که آيا بقصدِ جنگ نمودن به رامُوْثِ گِلْعادْ با من خواهي رفت و يِهُوشافاطْ بمَلِکِ اِسْرائِيْلْ گفت چنان که تو هستي من همچنان و چنانکه قومِ تو اند قومِ من همچنان و چنانکه اسب‌هايَت اسب‌هاي من نيز چنان است * (۵) و يِهُوشافاطْ بمَلِکِ اِسْرائِيْلْ گفت تمنّا اينکه امروز کلامِ خداوندرا مسئلت نمائي (۶) و مَلِکِ اِسْرائِيْلْ پيغمبران‌را تخميناً چهار صد نفر جمع نموده ايشانرا گفت که آيا بقصدِ جنگ به رامُوْثِ گِلْعادْ برآيم و يا اينکه توقّف خواهم نمود و ايشان گفتند بالا برو زيرا که خداوند اورا بدستِ مَلِکْ تسليم

خودَت فتوا دادي (۴۱) پس تعجيل نموده خاكستر از رويش دور كرد و مَلِكِ اِسْرائيلْ اورا شناخت كه از پيغمبران است (۴۲) و باو گفت كه خداوند چنين ميفرمايد چونكه مردي كه به هلاكت تعيين نمودم از دستَت رها كردي لهذا جانِ تو عوضِ جانِ او و قومِ تو عوضِ قومِ او خواهد بود (۴۳) پس مَلِكِ اِسْرائيلْ مُكدّر و آشفته حال شده بخانه‌اَش به شُومِرُونْ درآمد *

(فصلِ بيست و يكم مشتمل بر بيست و نه آيه)

(۱) و بعد از آن واقعات درحالتي كه نابُوثِ يِزْرِعْيلِي تاكستاني داشت در يِزْرِعْيلْ به پهلوي سراي مَلِكِ شُومِرُونْ واقع شد (۲) كه اَحابْ بنابُوثْ چنين گفت كه تاكستانِ خودرا بمن بده تا آنكه براي من باغچهء سبزه‌ها باشد زيرا كه بخانهٔ من نزديك است و درعوضِ آن تاكستاني كه از آن بهتر است بتو بدهم و اگر در نظرَت پسنديده‌تر آيد قيمتَش‌را بنقره بتو بدهم (۳) و نابُوثْ به اَحابْ گفت كه حاشا بمن از خداوند كه ارثِ پدرانِ خودرا بتو بدهم * (۴) پس اَحابْ مكدّر و آشفته حال بخانهء خود رفت بخصوصِ كلامي كه نابُوثِ يِزْرِعْيلِي باو گفت هنگامِ متكلّم شدنَش كه ارثِ پدرانِ خودرا بتو نخواهم داد و بالاي بسترِ خود دراز شد و رويَش‌را برگردانيد و طعام نخورد (۵) و زنَش اِيزَبِلْ نزدِ وَيْ آمده اورا گفت كه روحِ تو چرا مكدّر است كه طعام نخوري (۶) و او وَيْ‌را گفت بسببِ اينكه در وقتي كه به نابُوثِ يِزْرِعْيلِي متكلّم شده گفتم كه تاكستانِ خودرا به نقره بمن بدهي و يا اينكه اگر مي‌خواهي درعوضِ او تاكِسْتانِ ديگررا بتو بدهم و او جواب گفت كه تاكِسْتانِ خودرا بتو نميدهم (۷) و زَنَش اِيزَبِلْ وَيْ‌را گفت كه حال آيا بر اِسْرائيلْ سلطنت مينمائي برخيز و طعام بخور تا آنكه دلَت خوش باشد من تاكِسْتانِ نابُوثِ يِزْرِعْيلِي‌را بتو خواهم داد (۸) آنگاه رُقعه‌جات باسمِ اَحابْ نوشته و بمُهرِ او مَمهور ساخت و آن رُقعه‌جات‌را بمشائخ و نُجَبائي كه با نابُوثْ در شهرَش مي‌نشستند فرستاد (۹) و در آن رُقعه‌جات بدين مضمون نوشت كه روزه‌را ندا نمائيد و نابُوثْ‌را در صدرِ قوم بنشانيد (۱۰) و در مقابلِ او دو مردِ پست فطرت بداريد كه تا باين معني براو شهادت بدهند كه تو خدا و مَلِكْ‌را لعنت كردي پس اورا اخراج نموده سنگسار نمائيد كه بميرد * (۱۱) و مردمانِ شهرَش يعني مشائخ و نُجَبائي كه در شهرَش ساكن بودند چنانكه بايشان اِيزَبِلْ فرستاده بود موافقِ نوشته شده‌هاي رُقعه‌جاتي كه بايشان فرستاده شده بود معمول داشتند (۱۲) و روزه ندا كردند و نابُوثْ‌را بصدرِ قوم نشانيدند (۱۳) و دو مردِ پست فطرت درآمده در مقابلِ او نشستند و آن مردُمانِ پست فطرت بر نابُوثْ در برابرِ قوم شهادت بدين مضمون دادند كه نابُوثْ ناسَزا بخدا و مَلِكْ كرد پس اورا از شهر بيرون كشيده و اورا به سنگ‌ها سنگسار نموده كه مُرد (۱۴) و به اِيزَبِلْ فرستاده گفتند كه نابُوثْ سنگسار شد و مُرد * (۱۵) و واقع شد بمحضِ شنيدنِ اِيزَبِلْ كه نابُوثْ سنگسار شده مُرد كه اِيزَبِلْ به اَحابْ گفت برخيز و تاكستانِ نابُوثِ يِزْرِعْيلِي‌را مُتصرّف شو كه نخواست ترا بنقره بدهد زيرا كه نابُوثْ زنده نيست بلكه مُرده است (۱۶) و واقع شد بمجرّدِ شنيدنِ اَحابْ كه نابُوثْ مُرد كه

(۲۴) پس باین طور عمل نما که پادشاهان‌را هر یك از مقامش بیرون کرده و بجاي ایشان سرداران‌را
بگذار (۲۵) و از براي خود لشکري مثلِ لشکرِ افتاده شده‌ٔ خود و اسبان مثلِ اسبان و عرّاده‌ها مثلِ عرّاده‌ها
بشمار تا آنکه با ایشان در وادي جنگ نمائیم و بتحقیق بایشان غالب خواهیم آمد و قولِ ایشان‌را شنیده
چنین کرد * (۲۶) و واقع شد هنگامِ برگشتنِ سال که بِنْ هَدَدْ اَرَمِیانْ‌را سان دیده و به اَفِیقْ بر آمد تا به
اِسْرائِیلِیانْ جنگ نماید (۲۷) و بني اِسْرائِیلْ سانِ خودرا و تدارکِ خودرا دیده بقصدِ رو بروشدنِ ایشان رفتند
و در برابرِ ایشان بني اِسْرائِیلْ مثلِ دو گلّه‌ٔ کوچکِ بزغاله اُردو زدند امّا اَرَمِیانْ زمین‌را پُر کرده بودند
(۲۸) و مردِ خدا نزدیك آمده به پادشاهِ اِسْرائِیلْ متکلّم شده گفت که خداوند چنین میفرماید چونکه
اَرَمِیانْ گفتند که خداوند خداي کوه‌ها است و خداي درّه‌ها او نیست بنابراین تمامیءِ این گروهِ عظیم‌را
بدستِ تو تسلیم خواهم نمود تا آنکه بدانید که من خداوندگارم (۲۹) و اینان در مقابلِ آنان هفت روز
اُردو زدند و واقع شد که در روزِ هفتمین جنگ مغلوبه شد و بني اِسْرائِیلْ از اَرَمِیان صد هزار پیاده در یك
روز کُشتند (۳۰) و باقي مانده‌گان به اَفِیقْ به شهر فرار کردند و حصاري بالاي بیست و هفت هزار نفر
از باقي مانده‌گان افتاد و بِنْ هَدَدْ فرار کرده و به شهر بخانه‌ٔ اندروني در آمد * (۳۱) و بنده‌گانَش باو
گفتند که اینك حال شنیده ایم که پادشاهانِ خانَدانِ اِسْرائِیلْ پادشاهانِ مرحمت‌شعار اند تمنّا اینکه پلاسها
بر کمر و ریسمانها برسَرِ خود به پیچیم و به پادشاهِ اِسْرائِیلْ بیرون رویم محتمل است که جانِ ترا
زنده نگاه دارد (۳۲) پس پلاسهارا بکمر و ریسمان‌ها بسر پیچیدند و به پادشاهِ اِسْرائِیلْ آمده گفتند که
بنده‌ٔ تو بِنْ هَدَدْ میگوید تمنّا اینکه جانَم زنده بماند او دیگر گفت که تا حال زنده است او برادرِ من
است (۳۳) و مردمان با دقّت متوجّه شدند که تا از دهانِ او چه حرف بیرون مي‌آید بزودي بفهمند و
گفتند که برادرِ تو بِنْ هَدَدْ [زنده است] و او گفت که بروید و اورا بیآورید و بِنْ هَدَدْ باو بیرون آمد
که او وَیْ‌را بعرّاده سوار کرد (۳۴) و بِنْ هَدَدْ وَیْ‌را گفت شهرهائي که پدرِ من از پدرِ تو گرفت پس میدهم
و در دِمَشْقْ مختاري که از براي خود کوچه‌ها بسازي چنانکه پدرَم در شُومِرُونْ ساخت و اَحابْ گفت
که باین عهد ترا مرخّص میکنم پس با او عهد بسته اورا روانه کرد * (۳۵) و یك مردي از پسرانِ پیغمبران
بفرمانِ خداوند برفیقَش گفت که تمنّا اینکه مرا بزني امّا آن مرد از زدنَش ابا نمود (۳۶) آنگاه باو گفت
چونکه آوازِ خداوندرا نشنیدي اینك بمحضِ رفتنَت از نزدِ من شیري ترا خواهد کُشت پس بمحضِ
رفتنَش از او شیري اورا یافته کُشت (۳۷) و او مردِ دیگریرا پیدا کرده گفت تمنّا اینکه مرا بزني و آن
کس اورا بشدّتي زد که مجروح شد (۳۸) بعد از آن آن پیغمبر روانه شده بسرِ راه مُنتظر مَلِکْ شد و
بروَیش خاکستر مالیده تبدیلِ صورت نمود (۳۹) و هنگامِ گذشتنِ مَلِکْ بمَلِکْ فریاد کرد و گفت که بنده‌ٔ تو
بمیان جنگ رفت و اینك مردي کناره جُسته کسي‌را بمن آورده گفت که این مردرا نگاه دار اگر في الْواقع
مفقود شود جانِ تو در عوضِ جانِ او خواهد بود و یا اینکه یك قنطار نقره ادا نمائي (۴۰) و وقتي که
بنده‌ٔ تو اینجا او آنجا کاري میکرد او غائب شد و مَلِکِ اِسْرائِیلْ وَیْ‌را گفت حُکمِ تو چنین است که

نزدِ تو فرستاده گفته بودم که تو نقره و زَرِ خود و زنان و پسرانِ خودرا بمن بدهي (۶) مع هذا فردا در
این وقت بندهگانِ خودرا نزدِ تو میرستم تا آنکه خانهء ترا و خانهء بندهگانَترا جُستُجو نمایند و مقرّر
است که هر چه در نظرِ تو پسندیده آید بدستِ خودشان گرفته خواهند بُرد (۷) پس پادشاهِ اِسْرائیلْ
تمامیءِ مشائخِ ولایترا احضار نموده گفت تمنّا اینکه متوجّه شده به بینید که این مرد در جُستُجوي بدي
است زیرا هنگامي که نزدِ من بخصوصِ زنانْ و پسرانَم و نقره و طلاَیم فرستاده بود اورا منع نکردم (۸) و
تمامیءِ مشائخ و تمامیءِ قوم وَیْرا گفتند که مَشنو و قبول مکن (۹) پس به ایلچیانِ بِنْهَدَدْ گفت که به
آقایمَ مَلِکْ بگوئید که هر چه بارِ اوّل به بندهء خود فرستادهء بجا خواهم آورد امّا این کاررا قادر نیستم پس
ایلچیان روانه شده خبر باو رسانیدند * (۱۰) و بِنْهَدَدْ باو فرستاده گفت که خدایان بمن چنین نمایند
بلکه زیاده از این اگر خاکِ شُومِرُونْ کفایت نماید که تمامیءِ قومي که تابعِ من هستند پُري دستهاي
ایشان باشد (۱۱) و پادشاهِ اِسْرائیلْ جواب داده گفت که وَیْرا بگوئید کسي که اسلحه ميبندد مثلِ کسي
که اسلحه باز ميکند تفاخر ننماید (۱۲) و واقع شد بمحضِ شنیدنَش این خبررا در حالتي که خودِ او و
پادشاهاني که به همراَهش بودند درچادرها مینوشیدند که به بندهگانَش گفت که صف آرائي نمائید و
ایشان در برابرِ شهر صف‌آرائي نمودند * (۱۳) و اینك یك پیغمبري نزدِ اَحابِ مَلِکِ اِسْرائیلْ تقرُّب جُسته
گفت که خداوند چنین میفرماید که آیا این گروهِ عظیمرا دیدهءِ اینك من امروز آنرا بدستِ تو خواهم سپرد
تا آنکه بداني که خداوندگار مَنَم (۱۴) و اَحابْ گفت بتوسّطِ کِه او دیگرگفت خداوند میفرماید که بتوسّطِ
جوانانِ سروران کشورها بعد از آن گفت که فرمان فرماي جنگ کِه خواهد بود جواب داد که تو *
(۱۵) و جوانانِ سروران کشورهارا سان دید که ایشان دویست و سي و دو نفر بودند و بعد از ایشان
تمامیءِ قوم یعني تمامیءِ بني اِسْرائیلْرا سان دید که هفت هزار بودند (۱۶) و وقتِ ظُهر بیرون رفتند
درحالتي که بِنْهَدَدْ خودَش و آن سي و دو نفر مَلِکْ که امدادِ اورا میکردند درچادرها تا بمشت شدن
مینوشیدند (۱۷) و اوّلاً جوانانِ سروران کشورها بیرون رفتند و بِنْهَدَدْ فرستاد و [فرستاده شدهگان]
وَیْرا خبر داده گفتند که مردمان از شُومِرُونْ بیرون میآیند (۱۸) او دیگر فرمود که خواه از براي صلح
بیرون آمده باشند ایشانرا زنده بگیرید و خواه بجهةِ جنگ بیرون آمده باشند ایشانرا زنده بگیرید
(۱۹) پس این جوانانِ سروران کشورها از شهر بیرون آمدند با لشکري که درعقبِ ایشان بود (۲۰) و
ایشان هرکس حریفِ خودَشرا کُشت و اهلِ اَرَمْ فرار کردند و اِسْرائیلْ ایشانرا دوانیدند و بِنْهَدَدِ
مَلِکِ اَرَمْ با اسب و سواران خلاصي یافتند (۲۱) و پادشاهِ اِسْرائیلْ بیرون آمده اسبان و عرّادهها را
شکست داد و اَرَمیانْرا بمُقاتلهء عظیمي کُشت (۲۲) و پیغمبري بنزدِ پادشاهِ اِسْرائیلْ آمده وَیْرا گفت که
روانه شده خودرا قوي ساز و متوجّه شده به بین که چه میکني زیرا که وقتِ برگشتنِ سال مَلِکِ اَرَمْ بر تو
حملهور خواهد شد * (۲۳) و بندهگانِ مَلِکِ اَرَمْ وَیْرا گفتند که خدایانِ ایشان خدایانِ کوهایَند بآن
سبب با ما غالب آمدند امّا اگر با ایشان در وادي جنگ نمائیم البتّه بر ایشان ما غالب خواهیم آمد

کوهِ خدا رفت * (۹) و در آنجا بمغارهٔ درآمد و در آنجا بیتوته نمود و اینک کلامِ خداوند باو رسیده وَیْرا گفت که اي اِیْلِیاهْ ترا در اینجا چه کاراست (۱۰) او دیگر گفت بخصوصِ خداوند خداي لشکرها غیرتِ عظیمي کشیدم زیرا که بني اِسْرائِیلْ عهدِ ترا وا گذاشته مذبح‌هاي ترا مُنهدم ساختند و پیغمبرانَت‌را بشمشیز کشتند که من بانفراده باقي ماندم و بقصدِ گرفتنِ جانِ من درجُستُجویَند (۱۱) و او گفت که بیرون آي و درحضورِ خداوند درکوه به ایست و اینک خداوند عبور نمود و در حضرِ خداوند بادِ عظیم و شدیدي که کوه‌هارا چاك چاك و سنگ‌هارا پاره پاره مي‌نمود بود امّا خداوند در باد نبود و بعد از باد زلزله امّا خداوند درزلزله نبود (۱۲) و بعد از زلزله آتش امّا خداوند در آتش نبود و بعد از آتش آوازِ دقیقِ آهسته (۱۳) و واقع شد بمحضِ شنیدنِ اِیْلِیاهْ که روي خودرا در ردايِ خود پیچید و بیرون آمده در دهنهٔ مغاره ایستاد و اینك آوازي باو رسید و گفت که اي اِیْلِیاهْ دراینجا ترا چه کار است (۱۴) او دیگر گفت بخصوصِ خداوند خداي لشکرها غیرتِ عظیمي کشیدم زیرا که بني اِسْرائِیلْ عهدِ ترا وا گذاشته مذبح‌هاي ترا مُنهدم ساختند و پیغمبرانَت‌را بشمشیر کُشتند که من تنها باقي ماندم و بقصدِ جان گرفتنِ من در جُستُجویند (۱۵) و خداوند وَیْرا گفت روانه شده براهِ خود به بیابانِ دَمَشْق برگرد و هنگامِ رسیدنَت حَزائِیلْرا به پادشاهيِ آرَمْ مسح نما (۱۶) و یِهُوي پسرِ نِمْشِيْرا بر اِسْرائِیلْ مَلِكْ مسح نما و اِلِیْشاعِ پسرِ شافاطْ از آبِیلِ مِحُولاهْ با پیغمبري درجاي خود مسح نما (۱۷) و واقع میشود کسي که از شمشیرِ حَزائِیلْ رهائي یابد یِهُوْ خواهد کُشت و کسی که از شمشیرِ یِهُوْ رهائي یابد اِلِیْشاعْ خواهد کُشت (۱۸) و در اِسْرائِیلْ هفت هزار نفررا باقي گذاشته ام که تمامیِ زانوهاي ایشان به بَعَلْ خم نشده است و تمامیِ دهان‌هاي ایشان اورا نبوسیده اند * (۱۹) و از آنجا روانه شده اِلِیْشاعِ ابنِ شافاطْرا یافت درحالتي که با دوازده جُفت گاو درحضورَش زمین‌را شِیار میکرد و خودَش بجُفتِ دوازدهمین و اِیْلِیاهْ از او گذشت و ردايِ خودرا باو انداخت (۲۰) و او دیگر گاوهارا واگذاشت و اِیْلِیاهْرا تعاقب نموده گفت تمنّا اینکه پدر و مادرِ خودرا ببوسم بعد از آن ترا تعاقب خواهم نمود و او دیگر وَیْرا گفت که روانه شو و باز برگرد که من بتو چه کردم (۲۱) و از عقبَش برگشت و یك جُفت گاو گرفته آنهارا کُشت و گوشتِ آنهارا به آلاتِ شِیارِ گاو پُخت و بقوم داد و خوردند بعد از آن برخاسته اِیْلِیاهْرا تعاقب نموده خدمَتش‌را مي‌کرد *

(فصلِ بیستم مشتمل بر چهار و سه آیه)

(۱) و مَلِكِ آرَمْ بِنْهَدَدْ تمامیِ لشکرَش‌را جمع نموده و به همراهَش سي و دو مَلِكْ و اسبان و عرّاده‌ها بودند و برآمده شُومِرُونْرا محاصره نمود و به او جنگ نمود (۲) و ایلچي‌ها نزدِ آحابِ مَلِكِ اِسْرائِیلْ بآن شهر فرستاد و وَیْرا گفت که بِنْهَدَدْ چنین میفرماید (۳) که نقرهٔ تو و زرِ تو از من است و زنانِ تو و پسرانِ مقبولَت از آنِ من اند (۴) و پادشاهِ اِسْرائِیلْ جواب داده گفت که اي آقایَم مَلِكْ موافقِ فرمانِ تو من و هر چه که دارم از آنِ تو اند * (۵) و ایلچي‌ها باز آمده گفتند که بِنْهَدَدْ چنین امر فرموده میگوید هر چند

بریزید (۳۴) پس گفت دو باره بکنید و دو باره کردند و گفت بارِ سیوم بکنید و بارِ سیوم نیز کردند (۳۵) و آب از گردا گردِ مذبح جاري شد که خندق نیز از آب پُر شد (۳۶) و واقع شد هنگامِ تقریب نمودنِ قرباني عصري که اِیْلیاهِ پیغمبر نزدیك آمد و گفت که اي خداوند خداي اِبْراهیم و اِسْحٰق و اِسْرائیلْ امروز در اِسْرائیلْ معلوم شود که تو خدائي و اینکه من بندهٔ تو بوده تمامیِ این اعمال‌را بفرمانِ تو بجاي مي‌آوردم (۳۷) اي خداوند مرا استجابت فرما مرا استجابت فرما تا اینکه این قوم بدانند که توئي خداوند خدا و اینکه قلبِ ایشان‌را برگردانیدي آخرالامر (۳۸) آنگاه آتشِ خداوند افتاده و قرباني و سوختني و هیزم و سنگ‌ها و خاك‌را سوزانید و آبي که در خندق بود جذب کرد * (۳۹) و تمامیِ قوم دیدند و بر روي خودشان افتاده گفتند که خداوند او خداست خداوند او خداست (۴۰) و اِیْلیاهْ بایشان گفت که پیغمبرانِ بَعَل‌را بگیرید که یك مرد از ایشان خلاص نشود پس ایشان‌را گرفتند و اِیْلیاهْ آنهارا به نهرِ قیشُونْ بزیر آورده و در آنجا ایشان‌را کُشت * (۴۱) و اِیْلیاهْ به اَحابْ گفت که بیرون اي و اَکل و شُرب نما زیرا که آوازِ بسیاريِ باران است (۴۲) و اَحابْ بیرون آمده و اَکل و شُرب نمود و اِیْلیاهْ بسرِ کَرْمَلْ بر آمد و بزمین خم شده رویَش‌را بمیانِ زانوهایَش گذاشت (۴۳) و بخدمت کارِ خود گفت که اکنون بالا برو و بسمتِ دریا بنگر و به بالا رفته نگریست و گفت که چیزي نیست و اِیْلیاهْ گفت که هفت مرتبه برو (۴۴) و واقع شد که در مرتبهٔ هفتم گفت که اینك ابرِ کوچك بقدرِ کفِ دستِ آدمي از دریا متصاعد است پس گفت برو و به اَحابْ بگو که عرّادهٔ خودرا ببند و بزیر اي مبادا که باران ترا ممانعت نماید (۴۵) و واقع شد از این طرف و از آن طرف که آسمان از ابر غلیظ و باد سیاه قام شده بارانِ عظیمي شد و اَحابْ سوار شده به یِزْرِعیلْ روانه شد (۴۶) و دستِ خداوند به اِیْلیاهْ مؤثّر شده کمرِ خودرا بست و در حضورِ اَحابْ تا بوقتِ دخولَش به یِزْرِعیلْ دوید *

(فصلِ نوزدهم مشتمل بر بیست و یك آیه)

(۱) و اَحابْ در آنچه که اِیْلیاهْ کرد و چگونه تمامیِ پیغمبران‌را بشمشیر کشت همه‌را به اِیْزَبِلْ خبر داد (۲) و اِیْزَبِلْ چاپاریرا به اِیْلیاهْ فرستاد که تا بگوید که خدایان بمن چنین بکنند بلکه زیاده از این که اگر فردا تا این وقت جانِ ترا مثلِ جانِ یکي از ایشان نسازم (۳) و اِیْلیاهْ هنگامي که اینرا دیده برخاست و بپاسِ جانَش روانه شده و به بِئیرشِبَعْ که در یِهُودا اهْ است رسید و خدمتکارِ خودرا در آنجا وا گذاشت * (۴) و او خودَش بقدرِ یك روز راه به بیابان رفت و رسیده در زیرِ درختِ اَرْتَمْ نشست و بجان خود مرگرا خواسته گفت که اي خداوند بس است جانِ مرا بگیر زیرا که از پدرانَم بهتر نیستم (۵) و زیرِ درختِ اَرْتَمْ دراز شده خوابید و اینك فرشتهٔ در آن وقت اورا لمس کرد و باو گفت برخیز و بخور (۶) و او نگریست و اینك نزدیكِ سَرَش قُرصِ نانيِ بروي سنگ تفسیده و کوزهٔ آبي و خورد و آشامید و باز خوابید (۷) و فرشتهٔ خداوند مرتبهٔ دویم برگشته و اورا لمس کرد و گفت که برخیز و اَکل نما زیرا که راه از براي تو دور است (۸) آنگاه برخاست و اَکل و شرب نموده و بقوّتِ آن طعام مدّتِ چهل روز و چهل شب تا حُوریبِ

پنجاه در مغاره پنهان کرده ایشان‌را بنان و آب پروردم (۱۴) و حال تو میگوئي که روانه شده آقایَت‌را بگو که اینك اِیْلِیاهْ است و مرا خواهد کُشت (۱۵) و اِیْلِیاهْ گفت بحیاتِ خداوندِ لشکرها که در حضورَش مي‌ایستم قَسَم که امروز خودرا باو مینمایم * (۱۶) آنگاه عُوبَدْیاهْ بخصوصِ ملاقاتِ آحابْ روانه شده وَیْرا خبر داد و آحابْ بقصدِ ملاقاتِ اِیْلِیاهْ آمد (۱۷) و واقع شد بمحضِ دیدنِ آحابْ اِیْلِیاهْ‌را که آحابْ وَیْار گفت که آیا مضطرب کنندهٔ اِسْرائِیْلْ توئي (۱۸) او گفت مضطرب کنندهٔ اِسْرائِیْلْ نیستم بلکه تو و خاندانِ پدرَت از اینکه اوامرِ خداوندرا ترك کرده و در پَیْءِ بَعَلیم رفتید (۱۹) پس حالا بفرست و تمامیءِ اِسْرائِیْلْ‌را نزدِ من بکوهِ کَرْمِلْ جمع آور و هم پیغمبرانِ بَعَلْ‌را چهار صد و پنجاه نفر و پیغمبرانِ درخت‌زارهارا چهارصد نفر که به سفرهٔ اِیْزَبِلْ میخورند (۲۰) و آحابْ بتمامیءِ بني اِسْرائِیْلْ فرستاد و آن پیغمبران‌را بکوهِ کَرْمِلْ جمع کرد * (۲۱) و اِیْلِیاهْ بتمامیءِ قوم نزدیکي نموده گفت تا بچند در میانهٔ دو فکر لغزانید اگر خداوند خداست تابعِ او شوید و اگر بَعَلْ است اورا متابعت نمائید و قوم حرفي باو جواب ندادند (۲۲) و اِیْلِیاهْ بقوم گفت که منِ بانفرادهٔ پیغمبرِ خداوند ماندم و پیغمبرانِ بَعَلْ چهار صد و پنجاه نفر اند (۲۳) پس بما دو گوساله بدهند و یك گوسالهٔ‌را بجهةِ خودشان انتخاب کرده و آن‌را پاره پاره نموده و بروي چوب‌ها گذارند امّا آتش بزیرَش نزنند و من گوسالهٔ دیگررا مُهیّا کرده بالاي چوبها میگذارم و آتش بزیرَش نمیزنم (۲۴) بعد از آن اسمِ خدایانِ خودرا بخوانید و من باسمِ خداوند خواهم خواند و مقرّر است آنخدائي که بآتش جواب میدهد خدا اوست و تمامیءِ قوم جواب داده گفتند که خوب حرفي است * (۲۵) و اِیْلِیاهْ به پیغمبرانِ بَعَلْ گفت که یك گوسالهٔ براي خود انتخاب نمائید و اوّل شما آماده بکنید زیرا که شما بسیار اید و باسمِ خداي خود بخوانید امّا آتش بزیرَش مزنید (۲۶) و بایشان گوسالهٔ‌را که داده شده بود گرفتند و عمل نمودند و باسمِ بَعَلْ از صبح تا بوقتِ ظُهر خواندهٔ میگفتند که اي بَعَلْ مارا استجابت کن امّا صدائي و جوابي مسموع نشد و ایشان بالاي مذبحي که ساخته بودند مي‌جهیدند (۲۷) و واقع شد بوقتِ ظُهر که اِیْلِیاهْ ایشان‌را استهزا نموده گفت که به آوازِ بلند بخوانید زیرا که او خدائي است احتمال میرود که درگفتگو است و یا اینکه کاري دارد و یا اینکه بسرِ راه است و یا بلکه درخواب است و باید بیدار کرده شود (۲۸) و ایشان باوازِ بلند میخواندند و موافقِ عادتِ خود خودرا به تیغ‌ها و نیزه‌ها مجروح ساختند بحدّي که خون برایشان جاري شد (۲۹) و واقع شد بعد از گذشتنِ ظُهر درحالتي که ایشان تا به تقریبِ قرباني‌ءِ عصر پیغمبري کردند که آواز نبود و جواب دهنده نبود بلکه متوجّه شوندهٔ هیچ نبود * (۳۰) و اِیْلِیاهْ بتمامیءِ قوم گفت که نزدِ من بیائید و تمامیءِ قوم نزدِ او آمدند و او مذبحِ خداوند که شکست یافته بود تعمیر نمود (۳۱) و اِیْلِیاهْ دوازده سنگ‌را موافقِ عددِ اسباطِ بني یَعْقُوبْ که کلامِ خداوند باو بدین مضمون رسیده بود که اسمِ تو اِسْرائِیْلْ خواهد بود گرفت (۳۲) و بواسطهٔ آن سنگ‌ها مذبحي‌را باسمِ خداوند بنا کرد و از گردِ مذبح خندقي‌را بقدرِ دو پیمانهٔ بَذْرگیر ساخت (۳۳) بعد از آن هیمه‌هارا ترتیب داده و گوسالهٔ‌را پاره پاره نموده بالاي هیزم گذاشت و گفت چهار خُم پُر آب کنید و بالاي قربانيءِ سوختني و هیزم

واقع شد بعد از آن واقعات که پسرِ زنِ صاحبِ خانه بیمار شد و مرضِ او بحدّي شدید بود که در جسدِ او نَفَسي باقي نماند (۱۸) و به اِیْلِیاهْ گفت که اي مردِ خدا مرا بتو چه کار است آیا بقصدِ بیاد آوردنِ گناهِ من و کُشتنِ پسرِ من آمدهٔ نزدِ من (۱۹) و او وَیْرا گفت که پسرِ ترا بمن بده پس اورا از آغوشَش گرفت و اورا به حجرهٔ بالاي که در آنجا مینشست آورد و اورا بالاي بسترَش خوابانید (۲۰) و بخداوند تضرّع نموده گفت که اي خداوند خداي من آیا میشود که به بیوهٔ که من با او مینشینم بلا رسانیده پسرَش‌را بکُشي (۲۱) و خویشتن‌را بالاي پسر سه مرتبه دراز کرد و بخداوند استدعا نموده گفت که اي خداوند خداي ما تمنّا اینکه جانِ این پسررا بجسدَش برگرداني (۲۲) و خداوند استدعاي اِیْلِیاهْ‌را اجابت فرمود و جانِ پسر بجسدَش برگردیده زنده شد (۲۳) و اِیْلِیاهْ پسررا گرفت و اورا از حجرهٔ بالائي بخانه آورد و اورا بمادرَش تسلیم کرد و اِیْلِیاهْ گفت ببین که پسرَت زنده است (۲۴) پس زن به اِیْلِیاهْ گفت که حال از این دانستم که تو مردِ خدائي و اینکه کلامِ خداوند در دهنِ تو حقّ است *

(فصلِ هجدهم مشتمل بر چهل و شش آیه)

(۱) و واقع شد بعد از ایّامِ بسیاري که کلامِ خداوند در سالِ سیوم به اِیْلِیاهْ بدین مضمون رسید که روانه شده خودرا به اَحابْ بنما و باران‌را بروي زمین خواهم بارانید (۲) و اِیْلِیاهْ روانه شد تا آنکه خودرا به اَحابْ بنماید و قحطي در شُومِرُونْ شدید بود * (۳) و اَحابْ عُوبَدْیاهْ‌را که ناظرِ خانه بود احضار نمود و عُوبَدْیاهْ از خداوند بسیار میترسید (۴) و واقع شد هنگامي که اِیْزَبِلْ پیغمبرانِ خداوندرا قطع مینمود که عُوبَدْیاهْ صد پیغمبررا گرفت و ایشان‌را در مغارهٔ پنجاه پنجاه پنهان کرد و ایشان‌را به نان و آب پرورش داد (۵) و اَحابْ به عُوبَدْیاهْ فرمود که در ولایت به تمامیِ چشمه‌هاي آب و بتمامیِ نهرها برو احتمال میرود که علف‌را پیدا کرده اَسْبان و قاطران‌را زنده نگاه داریم تا آنکه تمامیِ حیوانات قطع نشوند (۶) پس زمین‌را درمیانِ خودشان قِسمت کردند تا آنکه آن‌را عبور نمایند اَحابْ از یك راهي تنها رفت و عُوبَدْیاهْ براهِ دیگر تنها رفت * (۷) و هنگامي که عُوبَدْیاهْ بسرِراه بود اینك اِیْلِیاهْ اورا ملاقات نمود و اورا شناخته بر روي خود افتاد و گفت آیا آقاي من اِیْلِیاهْ توئي (۸) و وَیْرا جواب داده که منم برو به آقایَت بگو که اینك اِیْلِیاهْ است (۹) و او دیگر گفت چه گناه کردم که بندهٔ‌ات‌را بدستِ اَحابْ بخصوصِ کُشته شدنَم تسلیم مي‌نمائي (۱۰) بحیاتِ خداوند خداي تو قَسَم که هیچ قوم و مملکتي نیست که آقایَم بخصوصِ جُستُجوي تو نفرستاده است و ایشان گفتند که اینجا نیست پس بآن مملکت و قوم سوگند داد که ترا نیافتند (۱۱) و حال میگوئي که روانه شده به آقایَت بگو که اینك اِیْلِیاهْ است (۱۲) و واقع میشود هنگامي که از نزدِ تو میروم که روحِ خداوند ترا بجائي که نمیدانم خواهد برداشت و وقتي که رفته تا آنکه اَحابْ‌را بگویم و او ترا نیافته مرا خواهد کشت و حال اینکه بندهٔ تو از جوانيِ خود از خداوند میترسم (۱۳) آیا به آقایَم گفته نشد آنچه که کردم هنگامي که اِیْزَبِلْ پیغمبرانِ خداوندرا میکشت که چگونه صد نفر از پیغمبرانِ خداوندرا پنجاه

سلطنت نمود و اَحابِ پسرِ عُمْرِيْ بر اِسْرائِيْلْ در شُوْمِرُوْنْ بيست و دو سال سلطنت نمود (۳۰) و اَحابِ پسرِ عُمْرِيْ از تمامیءِ آنانی که پيشتر از او بودند در نظرِ خداوند بدتر کرد (۳۱) و واقع شد که گويا رفتنَش در گناهانِ يارُبْعام پسرِ نباطْ سهل مينمود که اِيْزِبِلِ دخترِ اِتْبَعَلِ پادشاهِ صيْدُوْنِيانْ را بزنی گرفت و روانه شده بَعَل را عبادت کرده اورا سجده نمود (۳۲) و بخصوصِ بَعَلْ مذبحیرا در خانهء بَعَلِي که در شُوْمِرُوْنْ ساخته بود بنا نمود (۳۳) و اَحابْ درختزاري ساخت و اَحابْ در اعمالَش زيادتي نمودهء از تمامیءِ ملوکِ اِسْرائِيْلْ که پيشتر از او بودند خداوند خداي اِسْرائِيْلْ را بيشتر غضبناک کرد * (۳۴) در ايّامِ او حِيئِيْلِ بَيْتِ‌اِيْلِي يِرِيحُوْرا بنا کرد و بنيانَش را در اوّلزادهاَش اَبِيْرامْ نهاد و دروازهاَش را در پسرِ کوچکَش سِگُوْبْ موافقِ کلامِ خداوند که بواسطهء يُوْشَعِ ابنِ نون گفته بُود بر پا نمود *

(فصلِ هفدهم مشتمل بر بيست و چهار آيه)

(۱) و اِيْلِيّاهِ تِشْبِيْ که از ساکنانِ گِلْعادْ بود به اَحابْ فرمود که بحياتِ خداوند خداي اِسْرائِيْلْ که در حضورَش ميايستم قَسَم که در اين سالها شَبْنم و باران نخواهد بود مگر موافقِ حرفِ من * (۲) و کلامِ خداوند بدين مضمون باو رسيد (۳) که از اينجا روانه شده بطرفِ شَرْقي توجّه کن و خودرا به پهلوي نهرِ کِرِيْثْ که رو بروي اَرْدَنْ است پنهان کن (۴) و مقرّر است که از نهر خواهي نوشيد و زاغهارا امر فرموده ام که ترا در آنجا پرورش دهند (۵) پس روانه شده موافقِ کلامِ خداوند عمل نمود زيرا که رفته به نهرِ کِرِيْثْ که رو بروي اَرْدَنْ است ساکن شد (۶) و زاغان از برايَش نان و گوشترا در صبح و نان و گوشترا در شام مي‌آوردند و از نهر مي‌نوشيد (۷) و واقع شد که بعد از انقضاي ايّامي نهر خشک شد بعلّتِ اينکه در زمين باران نباريد * (۸) و کلامِ خداوند بدين مضمون باو رسيد (۹) که برخيز و به صارِفَتِ صيْدُوْنِيانْ برو و در آنجا ساکن باش اينک زَنِ بيوهءرا در آنجا امر فرمودم که ترا پرورش دهد (۱۰) پس برخاسته به صارِفَتْ روانه شد و هنگامِ رسيدنَش بدروازهء شهر اينک آن زنِ بيوه در آنجا هيزم برمیچيد و اورا آواز کرده گفت تمنّا اينکه از برايَم اندک آب در ظرفي بياوري که تا بنوشم (۱۱) و هنگامي که به آوردنَش رفت وَيْرا آواز کرده تمنّا اينکه در دستَت از برايَم يک لقمهء نان بياور (۱۲) و او گفت بحياتِ خداوند خدايَت قَسَم که نانی ندارم بجُز در ظرف مُشْتِ آردي و اندک روغن در بَسْتو و اينک دو چوب بر مي‌چينم تا آنکه اورا از براي خود و پسرَم بپزم و بخوريم و بعد از آن بميريم (۱۳) و اِيْلِيّاهْ وَيْرا گفت که مترس برو بطوري که گفتي بکن نهايت اوّل يک قرصِ کوچک از آن بپز و بمن بياور و بعد از آن از براي خود و پسرَت بپز (۱۴) زيرا که خداوند خداي اِسْرائِيْلْ چنين ميفرمايد که ظرفِ آرد باتمام نخواهد رسيد و بستوي روغن کمي نخواهد نمود تا بروزي که خداوند باران‌را بروي زمين بباراند (۱۵) پس رفته موافقِ فرمانِ اِيْلِيّاهْ عمل نمود و اِيْلِيّاهْ و زن و خانهء او روزهاي بسياري خوردند (۱۶) و ظرفِ آرد باتمام نرسيد و بستوي روغن کمي ننمود موافقِ کلامِ خداوند که بواسطهء اِيْلِيّاهْ فرمود * (۱۷) و

سبب اورا کُشت * (۸) و در سالِ بیست و ششمِ آسایِ مَلِکِ یِهُوْداهْ اِیْلاءِ پسرِ بَعَشا بر اِسْرائیْلْ در تِرْصاهْ آغازِ سلطنت نمود مدّتِ دو سال (۹) و بندهء او زِمْرِیْ سرکردهء نصفِ [سوارانِ] عرّادهها همعهدیرا بخلافَش بر هم زد در حالتي که در تِرْصاهْ در خانهء اَرْصایِ ناظرِ خانهاَش در تِرْصاهْ تا بمست شدنَش نوشید (۱۰) و زِمْرِیْ آمده اورا زد و کُشت در سالِ بیست و هفتمِ آسایِ مَلِکِ یِهُوْداهْ و در جایَش مَلِکْ شد (۱۱) و واقع شد در آغازِ سلطنتَش بمحضِ نشستن بر تختَش که تمامیءِ خانَدانِ بَعَشارا کُشته کسي که به دیوار بول کند هم از خویشاوندان و هم از دوستانَشرا وا نگذاشت (۱۲) و زِمْرِیْ تمامیءِ خانَدانِ بَعَشارا موافقِ کلامي که خداوند بواسطهء یِیهُوْي پیغمبر به بَعَشا گفت هلاک کرد (۱۳) بخصوصِ تمامیءِ گناهانِ بَعَشا وگناهانِ پسرَش اِیْلاهْ که ورزیده بودند و بخصوصِ اینکه اِسْرائیْلْرا مُرتکبِ گناه گردانیده خداوند خداي اِسْرائیْلْرا به اعمالِ باطلِ خودشان بغضب آوردند (۱۴) و بقیّهء اعمالِ اِیْلاهْ و هر آنچه که میکرد آیا در کتابِ تواریخِ ایّامِ ملوکِ اِسْرائیْلْ مسطور نیستند * (۱۵) و در سالِ بیست و هفتمِ آسایِ مَلِکِ یِهُوْداهْ زِمْرِیْ در تِرْصاهْ هفت روز سلطنت نمود در حالتی که قوم در برابرِ گِبّتُوْنِ فِلِسْطی اُردو زده بودند (۱۶) و قومي که اُردو زده بودند خبر بدین مضمون شنیدند که زِمْرِیْ همعهدیرا بر هم زد و مَلِکْرا نیزکشت پس تمامیءِ اِسْرائیْلْ عُمْرِیْءِ سردارِ لشکررا در آن روز به پادشاهيءِ اِسْرائیْلْ در اُردو نصب کردند (۱۷) آنگاه عُمْرِیْ و تمامیءِ اِسْرائیْلْ به همراهَش از گِبّتُوْنْ بر آمده تِرْصاهْرا محاصره نمودند (۱۸) و واقع شد هنگامي که زِمْرِیْ دید که شهر تسخیر شد به سرايِ خانهء مَلِکْ در آمد و خانهء مَلِکْرا بالايِ خویش باَتش سوزانید و مُرد (۱۹) بخصوصِ گناهاني که ورزیده بود هنگامي که در نظرِ خداوند بدي نموده در طریقِ یارُبْعامْ سلوک نمود و بخصوصِ گناهاني که مُرتکب شده بود وقتي که اِسْرائیْلْرا بگناه وا داشته بود (۲۰) و بقیّهء اعمالِ زِمْرِیْ و همعهدي که بر هم زده بود آیا درکتابِ تواریخِ ایّامِ ملوکِ اِسْرائیْلْ مسطور نیستند * (۲۱) آنگاه قومِ اِسْرائیْلْ بدو فرقه تقسیم شدند نصفِ قوم تِبْنِیْءِ پسرِ گِینَتْرا تابع شدند تا آنکه اورا مَلِکْ نصب نمایند و نصفِ دیگر تابعِ عُمْرِیْ بودند (۲۲) امّا قومي که تابعِ عُمْرِیْ بودند بر قومي که تابعِ تِبْنِیْءِ پسرِ گِینَتْ بودند غالب آمدند نهایت تِبْنِیْ مُرد و عُمْرِیْ مَلِکْ شد * (۲۳) و در سالِ سي و یکمِ آسایِ مَلِکِ یِهُوْداهْ عُمْرِیْ بر اِسْرائیْلْ مَلِکْ شد و دوازده سال سلطنت نمود و در تِرْصاهْ شش سال سلطنت کرد (۲۴) و کوهِ شُوْمِرُوْنْرا از شِمِرْ بدو قنطار نقره خرید و در کوه بنا کرد و شهري که بنا کرد بنامِ شِمِرِ صاحبِ کوهِ شُوْمِرُوْنْ خواند (۲۵) و عُمْرِیْ در نظرِ خداوند بدي کرد و از تمامیءِ آناني که پیش از او بودند بدتر کرد (۲۶) زیرا که در تمامیءِ راههاي یارُبْعامِ پسرِ نِباطْ و گناهاني که او اِسْرائیْلْرا مُرتکبِ آنها کرده بود رفتار نموده خداوند خداي اِسْرائیْلْرا به اعمالِ باطلِ ایشان بغضب آورد (۲۷) و بقیّهء اعمالِ عُمْرِیْ که کرده بود و شجاعتي که نموده بود آیا در کتابِ تواریخِ ایّامِ ملوکِ اِسْرائیْلْ مسطور نیستند (۲۸) و عُمْرِیْ با پدرانِ خویش خوابید و در شُوْمِرُوْنْ مدفون شد و پسرَش اَحابْ بجایَش سلطنت نمود * (۲۹) و اَحابِ پسرِ عُمْرِیْ در سالِ سي و هشتمِ آسایِ مَلِکِ یِهُوْداهْ آغازِ

نمودنِ رامَاهْرا ترک کرد و به تِرصَاهْ تمکّن نمود * (۲۲) و آسایْ مَلِکْ تمامیءِ یِهُودَاهْرا بدونِ اِسْتِثْنا ندا کرده و ایشان سنگ‌هایِ رامَاهْ و چوب‌هائي که بَعَشا بکار میبُرْد برداشتند و آسایِ مَلِکْ گِبَعِ بِنْیامِینْ و مِصْپَاهْرا بواسطهء آنها بنا کرد * (۲۳) و بقیّهٔ تمامیءِ اعمالِ آسا و تمامیءِ شجاعَتش و هر چه میکرد و شهرهائي که بنا نمود آیا درکتابِ تواریخِ ایّامِ ملوکِ یِهُودَاهْ مسطور نیستند امّا وقتِ پیریَش در پایهایَش دردی بود (۲۴) و آسا با پدرانِ خویش خوابید و اورا به شهرِ پدرَش داوُدْ با پدرانِ خویش مدفون ساختند و پسرَش یِهُوشافاطْ در جایَش سلطنت نمود * (۲۵) و نادابِ پسرِ یارُبْعامْ در سالِ دویمِ آسایِ مَلِکِ یِهُودَاهْ آغازِ سلطنت بر اِسْرائیلْ نمود و دو سال بر اِسْرائیلْ سلطنت نمود (۲۶) و در نظرِ خداوند بدي نمود و براهِ پدرَش وگناهي که اِسْرائیلْرا مرتکب باو کرده بود رفتار نمود * (۲۷) و بَعَشایِ پسرِ اَحِیّاهْ از خانَدانِ یِسّاکارْ همعهدیرا بخلافِ آقایَش برهم زد و بَعَشا اورا درگِبّتُونِ فِلِسْطیانْ کُشت در حالتي که نادابْ و تمامیءِ اِسْرائیلْ گِبّتُونْرا مُحاصره مینمودند (۲۸) و در سالِ سیومِ آسایِ مَلِکِ یِهُودَاهْ بَعَشا نادابْرا کُشت و درجایَش سلطنت نمود (۲۹) و واقع شد بمحضِ آغازِ سلطنتَش که تمامیءِ خانه‌وادهء یارُبْعامْرا کُشت و از یارُبْعامْ هیچ جانداری باقی نگذاشت که ایشانرا هلاک گردانید موافقِ کلامِ خداوند که بواسطهء بندهء خود اَحِیّاهِ شِیلُونِي فرموده بود (۳۰) بسببِ گناهانی که یارُبْعامْ ورزیده بود و گناهي که اِسْرائیلْ مُرتکبِ بآن گردانیده بود یعني فتنهءِ که خداوند خدایِ اِسْرائیلْرا بسببِ آن غضبناک گردانید (۳۱) و بقیّهء اعمالِ نادابْ و هر چه میکرد آیا در کتابِ تواریخِ ملوکِ اِسْرائیلْ مسطور نیستند (۳۲) و درمیانِ آسا و بَعَشایِ مَلِکِ اِسْرائیلْ درتمامیءِ ایّامِ ایشان جنگ بود * (۳۳) در سالِ سیومِ آسایِ مَلِکِ یِهُودَاهْ بَعَشایِ پسرِ اَحِیّاهْ برتمامیءِ اِسْرائیلْ درتِرصَاهْ آغازِ سلطنت نمود مدّت بیست و چهار سال (۳۴) و درنظرِ خداوند بدي کرد و در راهِ یارُبْعامْ و بگناهي که اِسْرائیلْرا مُرتکب گردانیده بود سلوک نمود *

(فصلِ شانزدهم مشتمل برسي و چهار آیه)

(۱) و کلامِ خداوند بواسطهء یِهُوئِي پسرِ حَنانِي به بَعَشا بدین مضمون رسید (۲) چونکه ترا از خاک برداشته پیشوایِ قومَم اِسْرائیلْ گردانیدم و تو براهِ یارُبْعامْ رفتار نمودي و قومِ مرا مُرتکبِ گناه گردانیده مرا به گناهانِ ایشان بغضب آوردي (۳) اینک اعقابِ بَعَشا و اعقابِ خانَواده‌اَشرا قطع نموده خانَدانَترا مثلِ خانَدانِ یارُبْعامِ پسرِ نِباطْ خواهم ساخت (۴) کسي که از بَعَشا درشهر بمیرد سگان اورا خواهند خورد و از وَیْ کسي که در صحرا بمیرد مرغانِ هوا خواهند خورد * (۵) و بقیّهء اعمالِ بَعَشا و آنچه که کرد و شجاعَتش آیا در کتابِ تواریخِ ایّامِ ملوکِ اِسْرائیلْ مسطور نیستند (۶) پس بَعَشا با پدرانَش خوابید و در تِرصَاهْ مدفون شد و پسرَش اِیلاهْ در جایَش سلطنت نمود * (۷) و همچنین کلامِ خداوند بواسطهء یِهُوئِي پیغمبرِ پسرِ حَنانِي آمده بود بخصوصِ بَعَشا و خانَدانَش بسببِ تمامیءِ بدي که در نظرِ خداوند ورزیده بود هنگامي که اورا به اعمالِ دست‌هایَش غضبناک کرده مثلِ خانَواده‌ءِ یارُبْعامْ گردید از این

رِحَبْعَامْ و هرچه میکرد آیا در کتابِ تواریخِ ایّامِ پادشاهانِ یِهُوْدَاهْ مسطور نیستند (۳۰) و میانهٔ رِحَبْعَامْ و یَارُبْعَامْ در تمامیِ روزهایِ ایشان جنگ میبود (۳۱) و رِحَبْعَامْ با پدرانِ خود خوابید و با پدرانَش در شهرِ داوُدْ مدفون شد و اسمِ مادرَش نَعَماهِ عَمُّونِیَّه بود و بعد از آن پسرَش اَبِیَّامْ در جایَش سلطنت مینمود *

(فصلِ پانزدهم مشتمل بر سي و چهار آیه)

(۱) و در سالِ هیجدهمِ مَلِکِ یَارُبْعَامِ پسرِ نِباطْ اَبِیَّامْ آغازِ سلطنت بر یِهُوْدَاهْ نمود (۲) و در اُوْرِشَلِیْمْ سه سال سلطنت نمود و اسمِ مادرَش مَعَکَاهِ دخترِ اَبِیْشَالُوْمْ بود (۳) و در تمامیِ گناهانیِ که پدرَش قبل از او مُرتکب شده بود رفتار نمود و قلبَش با خداوند خدایَش مثلِ قلبِ پدرَش داوُدْ کامل نبود (۴) امّا خداوند خدایَش بخصوصِ داوُدْ وَیْرا نوری در اُوْرِشَلِیْمْ داد تا آنکه پسرَش بعد از او مُقیم گرداند و اُوْرِشَلِیْمْرا استوار نماید (۵) چونکه داوُدْ آنچه که در نظرِ خداوند راست بود عمل نمود و سوایِ کارِ اُوْرِیَّاهِ حِتِّیْ از هرچه اورا مأمور داشت تمامیِ روزهایِ عمرَش عدول ننمود (۶) و میانهٔ رِحَبْعَامْ و یَارُبْعَامْ تمامیِ روزهایِ عمرَش جنگ بود * (۷) و بقیّهٔ اعمالِ اَبِیَّامْ و هرچه میکرد آیا در کتابِ تواریخِ ایّامِ پادشاهانِ یِهُوْدَاهْ مسطور نیستند و همچنین میانهٔ اَبِیَّامْ و یَارُبْعَامْ جنگ بود (۸) و اَبِیَّامْ با پدرانِ خویش خوابید و اورا در شهرِ داوُدْ دفن کردند و پسرَش آسَا در جایَش سلطنت نمود * (۹) و در سالِ بیستمِ یَارُبْعَامْ پادشاهِ اِسْرَائِیْلْ آسَا بر یِهُوْدَاهْ آغازِ سلطنت نمود (۱۰) و در اُوْرِشَلِیْمْ چهل و یک سال سلطنت نمود و اسمِ مادرَش مَعَکَاهِ دخترِ اَبِیْشَالُوْمْ بود (۱۱) و آسَا آنچه که در نظرِ خداوند راست بود مثلِ پدرَش داوُدْ عمل نمود (۱۲) و لواطه کنندهگانرا از ولایت بیرون نمود و تمامیِ بُتْهائیِ که پدرانَش ساخته بودند دور نمود (۱۳) و همچنین مادرَش مَعَکَاهْرا از بودنَش مَلِکَه عزل نمود بسببِ اینکه بُتیِرا در درختزار ساخته بود و آسَا بُتَشرا شکسته آنرا بکنارِ نهرِ قِدرُوْنْ سوزانید (۱۴) و باوجودیِ که مقامهایِ بلند برداشته نشدند امّا قلبِ آسَا در تمامیِ ایّامَش با خداوند کامل بود (۱۵) و موقوفاتِ پدرَش و موقوفاتِ خودَش را از نقره و طلا و ظروفها بخانهٔ خداوند آورد * (۱۶) و در میانِ آسَا و بَعَشایِ پادشاهِ اِسْرَائِیْلْ در تمامیِ روزهایِ ایشان جنگ بود (۱۷) و بَعَشایِ پادشاهِ اِسْرَائِیْلْ به یِهُوْدَاهْ برآمده رَامَاهْرا بنا کرد تا آنکه کسیرا نگذارد که نزدِ آسایِ پادشاهِ یِهُوْدَاهْ رفت و آمد نماید * (۱۸) آنگاه آسَا تمامیِ نقره و طلائیِ که در خزانههایِ خانهٔ خداوند و خزانههایِ خانهٔ مَلِکْ باقیِ مانده بود گرفت و بدستِ بندهگانَش سُپرد و آسایِ مَلِکْ ایشانرا نزدِ بِنْهَدَدِ پسرِ طَبْرِمُوْنِ پسرِ حِزْیُوْنِ پادشاهِ اَرَمْ که در دِمَشْقْ ساکن بود فرستاده گفت (۱۹) که عهدیِ میانِ من و تو باشد بطوریِ که میانِ پدرِ من و پدرِ تو بوده است اینک پیشکش از نقره و طلا بتو فرستادم بیا و عهدِ خودرا با بَعَشایِ پادشاهِ اِسْرَائِیْلْ بشکن تا آنکه از نزدِ من برود * (۲۰) و بِنْهَدَدْ آسایِ مَلِکْرا شنیده و سردارانِ عساکریِ که با او بودند بدعوایِ شهرهایِ اِسْرَائِیْلْ فرستاد و عِیُّوْنْ و دَانْ و اَبِیْلْبَیْتِ مَعَکَاهْ و تمامیِ کِنِّرُوْثْ با تمامیِ زمینِ نَفْتَالِیْرا شکست داد (۲۱) و واقع شد بمحضِ شنیدنِ بَعَشا که بُ

(۱۰) بنابراین اینك بلا بخانهٔ یارُبْعامْ نازل گردانیده از یارُبْعامْ هرکسي که بدیوار بَوْل میکند و هرکسي که در اِسْرائیلْ محبوس و وا گذاشته شده باشد نابود خواهم گردانید و بقیّهٔ خانوادهٔ یارُبْعامْرا بر مي‌چینم هم چنانکه کسي مزبله‌را تا تمام شدنَش بر مي‌چیند (۱۱) کسي که از یارُبْعامْ در شهر بمیرد سگان خداهند خورد وکسي که در صحرا بمیرد مُرغانِ هوایَش خواهند خورد زیرا که فرمانِ خداوند چنین است (۱۲) پس برخیز و بخانهٔ خود برو که بمحضِ رسیدنِ پایهایَت به شهر آن پسر فوت خواهد شد (۱۳) و تمامیِ اِسْرائیلْ از براي او نوحه‌گري نموده اورا دفن خواهند ساخت زیرا که او بانفراده از نسلِ یارُبْعامْ بقبر در خواهد آمد بعلّتِ اینکه با او چیزِ خوبی نسبت بخداوند خداي اِسْرائیلْ در خانهٔ یارُبْعامْ یافت میشد (۱۴) و خداوند از براي خویش مَلِكْ بجهةِ اِسْرائیلْ بر پا خواهد نمود که خانوادهٔ یارُبْعامْرا در آن روز معدوم خواهد ساخت هم در این زمان چه خواهد شد (۱۵) و خداوند اِسْرائیلْرا چنین خواهد زد هم چنانکه نی در میانِ آب حرکت میکند و اِسْرائیلْرا از این زمینِ خوبي که به پدرانِ ایشان داده بود مستأصل ساخته ایشان‌را بآن طرفِ نهر پراکنده خواهد ساخت زیرا که درخت‌زارهارا از براي خود ساخته خداوندرا غضبناك گردانیدند (۱۶) و اِسْرائیلْرا بخصوصِ گناهاني که یارُبْعامْ ورزیده بود و وا داشتنَش اِسْرائیلیانْرا به گناه تسلیم خواهد نمود * (۱۷) پس زنِ یارُبْعامْ برخاسته و روانه شده به تِرْصاهْ رسید و بمحضِ رسیدنَش به آستانهٔ دَرِ خانه پسر مُرد (۱۸) و تمامیِ اِسْرائیلْ اورا دفن کردند و مطابقِ کلامِ خداوند که بواسطهٔ بندهٔ خود اَحِیّاهِ پیغمبر فرموده بود بخصوصِ او نوحه‌گري نمودند * (۱۹) و بقیّهٔ اعمالِ یارُبْعامْ که چگونه جنگ میکرد و چگونه سلطنت مینمود اینك در کتابِ تواریخِ اَیّامِ پادشاهانِ اِسْرائیلْ مسطور اند (۲۰) و ایّامي که یارُبْعامْ سلطنت مینمود بیست و دو سال بود پس با پدرانَش خوابید و پسرَش نادابْ بجایَش سلطنت نمود * (۲۱) و رِحَبْعامِ پسرِ سُلَیْمانْ در یِهُودا سلطنت میکرد و رِحَبْعامْ در آغازِ سلطنتَش چهل و یك ساله بود و هفده سال در اُورْشَلِیمْ شهري که خداوند از تمامیِ اسباطِ اِسْرائیلْ برگزید تا آنکه اسمِ خودرا در آن بگذارد سلطنت مي‌نمود و اسمِ مادرَش نَعَماهِ عَمُّونِیَّه بود (۲۲) و یِهُودا در نظرِ خداوند بدي نموده و از هرچه که پدرانِ خویشتن عمل مینمودند بگناهاني که ورزیده بودند اورا بیشتر غضبناك نمودند (۲۳) زیرا که ایشان نیز از براي خویشتن مقامهاي بلند و صورت‌هاي منصوب و درخت‌زارها بسرِ هرگریوهٔ بلند و بزیرِ هر درختِ سبز ساختند (۲۴) و همچنین در ولایت لَواطه کنندگان بودند بلکه موافقِ تمامیِ اعمالِ مکروههٔ طوائفي که خداوند از حضورِ بني اِسْرائیلْ اخراج نموده بود عمل مینمودند * (۲۵) و واقع شد اینکه شیشَقِ مَلِكِ مِصْر در سالِ پنجمینِ رِحَبْعامِ مَلِكْ بِاُورْشَلِیمْ بر آمد (۲۶) و خزانه‌هاي خانهٔ خداوند و خزانه‌هاي خانهٔ مَلِكْرا گرفت بلکه همه‌را گرفت و همچنین تمامیِ سپرهاي زرّیني که سُلَیْمانْ ساخته بود بُرد (۲۷) و رِحَبْعامِ مَلِكْ در جاي آنها سپرهاي برنجین ساخت و بدستِ سورانِ سپاهِ خاصهٔ خود که درهاي خانهٔ مَلِكْرا محافظ بودند سپرد (۲۸) و واقع شد هنگامِ رفتنِ مَلِكْ بخانهٔ خداوند که آن سوران آنهارا برمیداشتند و آنهارا باز بخانهٔ مستحفظان پس مي‌آوردند * (۲۹) و بقیّهٔ اعمالِ

(۲۶) و آن پیغمبري که اورا از راه پس آورده بود شنیده گفت که او مردِ خدائي است که از امرِ خداوند عاصي گردیده بآن سبب خداوند اورا به شیر داده که اورا پاره پاره کرده موافقِ کلامِ خدواند که باو فرموده بود کشت (۲۷) پس بپسرانَش متکلّم شده گفت که حماررا از برایَم زین کنید و زین کردند (۲۸) و رفت و جسدَش‌را در راه یافت که افتاده شد و حمار و شیر به پهلوي جسد ایستاده بودند و شیر آن جسدرا نخورده بود و حماررا پاره نکرده بود (۲۹) و آن پیغمبر جسدِ مردِ خدارا برداشته آن‌را بر حمار گذاشت و باز پس آورد و آن پیغمبرِ سالخورده بقصدِ تعزیت و دفن کردنَش بشهر آمد (۳۰) و آن جسدرا بقبرِ خودَش گذاشت و از برایَش تعزیت نمودند که واي اي برادرِ من (۳۱) و واقع شد بعد از دفن کردنَش که به پسرانَش متکلّم شده گفت که وقتِ مُردنَم مرا در قبري که مردِ خدا مدفون است دفن کنید و استخوانهاي مرابه پهلوي استخوانهاي او بگذارید (۳۲) زیرا کلامي که بفرمانِ خداوند بخصوصِ مذبحي که در بَیْتِ‌اِیْلْ است و بخصوصِ تمامیءِ خانه‌هاي مقامهاي بلندي که در شهرهاي شُومِرُونْ آواز داده بود البتّه بوقوع خواهد پیوست * (۳۳) و بعد از این واقعه یارُبْعامْ از راه‌هاي بدِ خویش برنگشت بلکه بارِ دیگر از پست‌ترینِ قوم کاهنان از براي مقامهاي بلند نصب کرد و هرکسي که میخواست اورا تقدیس مینمود تا آنکه کاهنِ مقامهاي بلند باشد (۳۴) و این کار باعثِ گناهِ خاندانِ یارُبْعامْ گردید تا آن‌را از روي زمین نابود و معدوم گردانید *

(فصلِ چهاردهم مشتمل بر سي و یك آیه)

(۱) و در آن زمان اَبِیّاهِ پسرِ یارُبْعامْ بیمار شد (۲) و یارُبْعامْ بزَنِ خود گفت که اکنون برخیز و صورتِ خودرا تبدیل نما که تا نشناسند که تو زنِ یارُبْعامي و به شِیلُوهْ برو که اینك اَحِیّاهِ پیغمبر در آنجاست که او مرا خبر داد بخصوصِ مَلِكْ شدنَم باین قوم (۳) و در دستَت ده قُرصِ نان و حلواي چندي و یك کوزهء عسل گرفته نزدِ وي برو او ترا خواهد گفت که باین پسر چه واقع خواهد شد (۴) و زنِ یارُبْعامْ چنین کرده برخاست و به شِیلُوهْ رفت و بخانهء اَحِیّاهْ رسید در حالتي که اَحِیّاهْ نتوانست دیدن بسببِ اینکه چشمانَش از پیري بي نور بود (۵) و خداوند به اَحِیّاهْ گفت که اینك زَنِ یارُبْعامْ مي‌آید تا آنکه بخصوصِ پسرَش خبري از تو بپرسد چه او بیمار است چنان و چنین باو بگو و میشود که هنگامِ وُرودَش تبدیلِ صورت کرده باشد * (۶) و واقع شد بمحضِ شنیدنِ اَحِیّاهْ صداي پایهاي اورا که بدر مي‌آید که گفت اي زنِ یارُبْعامْ بیا چرا تبدیلِ صورت نمودهء زیرا که من بخبرِ سخت بتو فرستاده شده ام (۷) برو به یارُبْعامْ بگو که خداوند خداي اِسْرائِیلْ چنین مي‌فرماید چونکه ترا از میانِ قوم رفیع نمودم و ترا پیشواي قومَم اِسْرائِیلْ گردانیدم (۸) و مملکت‌را از خاندوادهء داوُدْ گرفته آن‌را بتو دادم و تو مثلِ بندهء من داوُدْ نبودهء که اوامرِ مرا نگاه داشته درعقبِ من بتمامیءِ قلبَش رفتار نموده آنچه که در نظرَم راست نمود به تنهائي معمول داشت (۹) و تو از تمامیءِ آناني که پیش از تو بودند زیاده بدي کردي و روانه شده جهة خود خدایانِ بیگانه و بُت‌هاي ریخته‌شده‌را ساخته مرا غضبناك گردانیدي و مرا پشتِ سر انداختي

شنیدنِ یاُرْبْعام مَلِكْ کلامِ مردِ خدارا که مذبح را در بَیْتِ‌اِیْلْ خطاب کرده بود او دستِ خودرا از مذبح دراز کرده گفت که اورا بگیرید و دستش که بر او دراز کرده بود بجدّي خشك شد که آن‌را وا پس نتوانست کَشید (۵) و مذبح چاك شده خاکستر موافقِ علامتي که آن مردِ خدا بفرمانِ خداوند نشان داده بود ریخته شد (۶) پس مَلِكْ متکلّم شده بمردِ خدا گفت تمنّا اینکه خداوند خدایَت‌را تضرُّع نمائي و براي من استدعا کني تا آنکه دستِ من بمن برگردد آنگاه مردِ خدا خداوندرا تضرُّع نموده و دستِ مَلِكْ باو بر گشته مثلِ اوّلین شد (۷) و مَلِكْ بمردِ خدا گفت که همراهِ من بخانه بیآ و خوراکي بخور و مزدي بتو خواهم داد (۸) و مردِ خدا بمَلِكْ گفت اگر که نصفِ خانهٔ خودرا بمن ببخشي به همراهَت نمي‌آیم و در اینجا نان نخواهم خورد و آب نخواهم نوشید (۹) بسببِ اینکه بفرماني که خداوند بمن داد چنین مأمور شدم که نان نخوري و آب نُنوشي و براهي که آمدهٔ برنگردي (۱۰) پس براهِ دیگر رفت و از راهي که به بَیْتِ‌اِیْلْ آمده بود رجعت ننمود * (۱۱) و یك پیغمبرِ سالخوردهٔ در بَیْتِ‌اِیْلْ ساکن بود و پسرانَش آمده هرکاري که مردِ خدا آنروز در بَیْتِ‌اِیْلْ معمول داشته بود از برایَش بیان نمودند و هم چنین کلماتي که به پادشاه گفته بود به پدرِ خویشتن بیان کردند (۱۲) و پدرِ ایشان به ایشان گفت که بکدام راه رفته است و حال اینکه پسرانَش راهي که مردِ خدائي که از یِهُوْدَاْه آمده بود میرفت دیده بودند (۱۳) پس به پسرانَش گفت که حمارِ مرا زین کنید و ایشان حمارَش‌را زین کرده او بر آن سوار شد (۱۴) و در پَیْءِ مردِ خدا رفت و اورا یافت که در زیرِ درختِ بلوط مینشست و وَیْ‌راگفت که آیا مردِ خدائي که از یِهُوْدَاْه آمده بود توئي گفت که مَنَم (۱۵) و وَیْ‌راگفت که به همراهِ من بخانه بیآ و نان بخور (۱۶) اوگفت که با تو بر نتوانم گشت و با تو نخواهم رفت و با تو نان در این مقام نخواهم خورد و آب نخواهم نوشید (۱۷) زیرا که بفرمانِ خداوند بمن گفته شد که در آنجا نان مخور و آب منوش و بقصدِ رفتن براهي که آمدهٔ باز پس مگرد (۱۸) او وَیْ‌راگفت که من نیز مثلِ تو پیغمبر هستم و فرشته بفرمانِ خداوند با من متکلّم شده گفت که اورا بخانهٔ خود به همراهَت بیآور تا آنکه نان بخورد و آب بنوشد امّا وَیْ‌را دروغ گفت (۱۹) پس به همراهَش برگشت و در خانهاَش نان خورد و آب نوشید * (۲۰) و واقع شد هنگامي که ایشان بسُفره نشستند کلامِ خداوند بآن پیغمبري که اورا پس آورد رسید (۲۱) و بمردِ خدائي که از یِهُوْدَاْه آمده بود آواز کرده گفت که خداوند چنین میفرماید چونکه برکلامِ خداوند خلاف کردي و فرماني که خداوند خدایَت ترا امر فرموده بود نگاه نداشتي (۲۲) و برگشتي و نان خوردي و آب آشامیدي در مقامي که بتو گفته شده بود که نان مخور و آب منوش لهذا جسدِ تو به قبرِ پدرانَت نخواهد آمد * (۲۳) و واقع شد که بعد از خوردنِ نان و بعد از آشامیدنَش که حمارِ پیغمبري‌را که باز پس آورده بود از برایَش زین کرد (۲۴) و روانه شده و اورا شیري در راه یافت و کُشت و جسدَش در راه افتاده شد و حمار در پهلویَش ایستاد و هم چنین شیر به پهلوي جسد ایستاد (۲۵) و اینك مردمانِ عبور کننده آن جسدرا دیده که در راه افتاده شد و در نزدِ جسد شیري ایستاده دیدند پس آمدند و در شهري که آن پیغمبرِ سالخورده در آن ساکن بود خبر دادند

از خانه‌وادهٔ داؤدْ عاصي شدند * (۲۰) و واقع شد هنگامي که تمامیءِ اِسْرائیلْ شنیدند که یارُبْعامْ باز گردیده است، ایشان فرستادند و اورا بجماعت خواندند و اورا بر تمامیءِ اِسْرائیلْ پادشاه گردانیدند و سواي سبطِ یِهُوداهْ بانفرادهٔ دیگري خانه‌وادهٔ داؤدْرا پَیْرَوي نکردند * (۲۱) و رِحَبْعامْ باُورْشَلیمْ آمد و تمامیءِ خاندانِ یِهُوداهْ و سبطِ بِنْیامینْ صد و هشتاد هزار نفرِ برگُزیدهٔ جنگي‌را جمع نمود تا آنکه با خاندانِ اِسْرائیلْ جنگ نموده ملکت‌را به رِحَبْعامِ پسرِ سُلَیْمانْ برگرداند (۲۲) و کلامِ خدا به شِمَعْیاهِ مردِ خدا بدین مضمون رسید (۲۳) که به رِحَبْعامِ پسرِ سُلَیْمانِ مَلِکِ یِهُوداهْ و بکُلِّ بَیْتِ یِهُوداهْ و بِنْیامینْ و بقیّهٔ قوم متکلّم شده بگو (۲۴) که خداوند چنین میفرماید که هجوم نیاورده با برادرانِ خودتان بني اِسْرائیلْ جنگ منمائید برگردید هرکس بخانهٔ خود زیرا که این کار از جانبِ من صادر شد و ایشان کلامِ خداوندرا شنیدند و برگردیده موافقِ فرمانِ خداوند رفتار نمودند * (۲۵) و یارُبْعامْ شِکَمْرا بکوهِ اِفْرَیِمْ بنا کرد و در آن ساکن شد و از آنجا بیرون رفته پِنُوئیلْرا بنا کرد (۲۶) و یارُبْعامْ با دلِ خود گفت که حال مملکت بخانه‌وادهٔ داؤدْ برخواهد گردید (۲۷) اگر این قوم بخصوصِ ذبح نمودن بخانهٔ خداوند دراُورْشَلیمْ بروند آنکه دلِ این قوم به آقاي خویش رِحَبْعامِ پادشاهِ یِهُوداهْ برخواهد گردید بلکه مرا خواهند کُشت و به رِحَبْعامِ مَلِکِ یِهُوداهْ برخواهند گردید (۲۸) پس مَلِکْ مشورت کرده دوگوساله از طلا ساخت و بایشان گفت که رفتنِ شما به اُورْشَلیمْ زیاده زحمت است اینک اي اِسْرائیلْ خدایانِ تو اَنْد که ترا از زمینِ مِصْر بیرون آورد (۲۹) و یکي‌را در بَیْتِ‌اِیلْ گذاشت و دیگري‌را در دانْ نهاد (۳۰) و این عمل باعثِ گُناه شد زیرا که قوم بحضورِ آن یکي تا دانْ میرفتند (۳۱) و خانه‌را در مقام‌هاي بلند بنا کرد و از پست‌ترینِ قوم که از پسرانِ لِیوِیْ نبودند کاهنان برپا نمود (۳۲) و یارُبْعامْ عیدرا در ماهِ هشتمین در روزِ پانزدهمِ ماه مثلِ عیدي که در یِهُوداهْ بود برپا نمود و بروي آن مذبح قرباني نمود و به همین طور در بَیْتِ‌اِیلْ عمل نموده به گوساله‌هائي که ساخته بود ذبح مینمود و کاهنان در مقامهاي بلندي که ساخته بود در بَیْتِ‌اِیلْ نصب نمود (۳۳) و در روزِ پانزدهمِ ماهِ هشتم ماهي که با دلِ خود تعیین نموده بود بآن مذبحي که در بَیْتِ‌اِیلْ ساخته بود رفت و عیدرا از براي بني اِسْرائیلْ برپا نمود و بخصوصِ نمودنِ بخور بقربانگاه رفت *

(فصلِ سیزدهم مشتمل بر سي و چهار آیه)

(۱) و اینک یک مردِ خدا بفرمانِ خداوند از یِهُوداهْ به بَیْتِ‌اِیلْ آمد و یارُبْعامْ بقصدِ بخور نمودن بر جانبِ مذبح ایستاد (۲) و قربانگاه‌را بفرمانِ خداوند خطاب نموده گفت که اي مذبح اي مذبح خداوند چنین میفرماید که اینک پسري که اسمَش یُوشِیاهْ خواهد بود بجهةِ خانه‌وادهٔ داؤدْ زائیده خواهد شد و کاهنانِ مقامهاي بلندي که بر تو بخور مینمایند ایشان‌را بر تو ذبح خواهد نمود و استخوانهاي مردمان‌را بر تو خواهند سوزانید (۳) و در آن روز علامتي‌را نشان داده گفت اینست علامتي که خداوند فرموده است که اینک این مذبح چاک خواهد شد و خاکستري که بر رویَش میباشد ریخته خواهد شد * (۴) و واقع شد بمحضِ

(فصلِ دوازدهم مشتمل بر سي و سه آيه)

(۱) و رِحَبْعَامْ بِشِكِمْ رفت زيرا كه تمامیءِ اِسْرائِيلْ بقصدِ اينكه اورا پادشاه نمايند بِشِكِمْ آمده بودند * (۲) و واقع شد بمحضِ شنيدنِ يارُبْعَامِ پسرِ نباطْ در حالتي كه در مِصْر مي‌بود زيرا كه يارُبْعَامْ از حضورِ سُلَيْمانِ مَلِكْ فرار كرده بود و در مِصْر ساكن بود (۳) آنگاه ايشان فرستادند و اورا خواندند پس يارُبْعَامْ و تمامیءِ جماعتِ اِسْرائِيلْ آمدند و با رِحَبْعَامْ بدين مضمون گفتند (۴) كه پدرَت يالهنگِ مارا صَعْب گردانيد پس حال بندهگيءِ صَعْبِ پدرَت و يالهنگِ شديدي كه بر ما گذاشت قدري سبك‌تر نما كه تا ترا خدمت نمائيم (۵) و ايشان‌را گفت كه مدّتِ سه روز برويد بعد از آن بمن بيائيد و قوم رفتند * (۶) و رِحَبْعَامِ مَلِكْ با مشائخي كه در حضورِ پدرَش سُلَيْمانْ وقتِ حياتَش مي‌ايستادند مشورت كرده گفت كه شما چگونه نصيحت ميدهيد تا آنكه باين قوم جواب برسانم (۷) و ايشان بدين مضمون باو گفتند كه اگر امروز بندهءِ اين قوم شوي و ايشان‌را خدمت نموده و جواب دهي و حرفهاي نيكو بايشان بزني آنگاه ترا هميشهءِ اوقات خدمت خواهند كرد * (۸) امّا نصيحتِ مشائخ كه باو داده بودند ترك كرد و با جواناني كه با او تربيت يافته بودند و در حضورَش مي‌ايستادند مشورت كرد (۹) و بايشان گفت كه شما چه نصيحت ميدهيد كه تا به اين قوم جواب بدهيم كه ايشان بمن بدين مضمون گفتند كه يالهنگي كه پدرَت بر ما نهاد تخفيف بده (۱۰) و جواناني كه با او تربيت يافته بودند وَيْ‌را بدين مضمون گفتند كه باين قومي كه با تو متكلّم گرديده گفتند كه پدرَت يالهنگ مارا صعب گردانيد و تو آن‌را براي ما تخفيف ده بايشان چنين بگو كه انگشتِ كوچكِ من از كمرِ پدرَم كُلُفْت‌تر است (۱۱) و حال پدرَم يالهنگِ سنگين‌را بارِ شما گردانيد و من يالهنگِ شمارا زياده خواهم گردانيد و پدرَم شمارا بتازيانه‌ها تنبيه مينمود و من شمارا به عقرب‌ها تنبيه خواهم كرد * (۱۲) و يارُبْعَامْ و تمامیءِ قوم در روزِ سيوم به رِحَبْعَامْ باز آمدند بنحوي كه ملِك فرموده بود هنگام گفتنَش كه بروزِ سيوم بمن باز آئيد (۱۳) و مَلِكْ قوم‌را با سختي جواب داد و نصيحتي كه مشائخ وَيْ‌را داده بودند ترك كرد (۱۴) و بايشان موافقِ نصيحتِ جوانان متكلّم شده گفت كه پدرَم يالهنگِ شمارا شديد كرد و من يالهنگِ شمارا زياده خواهم كرد پدرَم شمارا بتازيانه‌ها تنبيه كرد و من شمارا به عقرب‌ها تنبيه خواهم كرد * (۱۵) و مَلِكْ قوم‌را استجابت نكرد زيرا كه سبب از جانبِ خداوند بود تا آنكه كلامي كه خداوند بواسطهءِ اَحِيّاهِ شِيلُونِي به يارُبْعَامِ پسرِ نباطْ فرموده بود ثابت گرداند (۱۶) آنگاه تمامیءِ اِسْرائِيلْ ديدند كه مَلِكْ ايشان‌را قبول نكرد و قوم مَلِكْ‌را جواب داده گفتند كه مارا در داوُدْ چه حصّه و در پسرِ يَشَيْ ميراث نداريم اي اِسْرائِيلِيانْ بچادرهاي خودتان روانه شويد و حال اي داوُدْ خانَدانَت‌را به بين و اِسْرائِيلْ بچادرهاي خويشتن رفتند (۱۷) و رِحَبْعَامْ بر اِسْرائِيلِيانِي كه در شهرهاي يِهُوداهْ ساكن بودند سلطنت مينمود * (۱۸) آنگاه رِحَبْعَامِ مَلِكْ اَدُورامْ‌را كه ناظرِ باج گيران بود فرستاد و تمامیءِ اِسْرائِيلْ اورا با سنگ سنگسار نمودند و مُرد و رِحَبْعَامِ مَلِكْ تعجيل نموده به عرّاده‌اَش در آمد تا آنكه به اُورِشَلِيمْ فرار نمايد (۱۹) و اِسْرائِيلْ تا باين زمين

کُشته بود و ایشان به دَمّشْق رفتند و در آنجا ساکن شدند و در دَمّشْق سلطنت مي‌نمودند (۲۵) و او از براي اِسْرائیلْ عدو بود در تمامیءِ روزهاي سُلَیْمانْ سواي ضرري که هَدَدْ رسانیده بود و او از اِسْرائیلْ متنفّر شده بر آرَمْ سلطنت مي‌نمود * (۲۶) و یارُبْعامِ پسرِ نِباطِ اِفْرائِیءِ بندهءِ سُلَیْمان از صِریدْاهْ که اسمِ مادرَش صِرُوْعاهِ زنِ بیوهءِ بود او دستِ خودرا بخلافِ مَلِکْ بلند کرد (۲۷) و سببِ بلند نمودنِ دستَش بخلافِ مَلِکْ این بود که زماني که سُلَیْمانْ مِلُّوْءرا بنا کرد و شکسته شده‌هاي شهرِ پدرَش داوُدْرا تعمیر نمود (۲۸) در حالتي که یارُبْعامْ صاحبِ قوّت بود و سُلَیْمانْ جواني‌را دید که مردِ کار است اورا بتمامیءِ خدمتِ خاندانِ یُوْسِفْ نصب کرد (۲۹) و در آن زمان واقع شد که یارُبْعامْ از أُوْرِشَلِیْمْ بیرون رفت و آحِیّاهِ شِیْلُونِیءِ نبي اورا در راه ملاقات نمود در حالتي که خویشتن‌را بجامهءِ جدید مُلَبّس ساخته بود و ایشان هر دو در صحرا به تنهائي بودند (۳۰) و آحِیّاهْ جامهءِ تازهءِ که در بَرِ او بود چَسْپیده دوازده پاره کرد (۳۱) و به یارُبْعامْ گفت که ده پاره براي خود بگیر زیرا که خداوند خداي اِسْرائیلْ میفرماید که اینک مملکت‌را از دستِ سُلَیْمانْ میگیرم و بتو ده سبط میدهم (۳۲) امّا براي خاطرِ بندهءِ من داوُدْ و بخصوصِ أُوْرِشَلِیْمْ شهري که از تمامیءِ اسباطِ اِسْرائیلْ برگزیدم یک سبط بجهةِ او باقي خواهد ماند (۳۳) چونکه ایشان مرا ترک کردند و عَشْتَرُوْثِ خداي صِیْدُوْنِیانْ و کِمُوْشِ خداي مُوْآبِیانْ و مِلْکُوْمِ خداي پسرانِ عَمُّوْنرا سجده نمودند و در راه‌هاي من رفتار ننمودند که تا آنچه در نظَرم راست بود بجا آورند و فرائض و احکامِ مرا مثلِ پدرَش داوُدْ نگاه دارند (۳۴) نهایت تمامیءِ مملکت‌را از دستِ او نخواهم گرفت بلکه به پاسِ خاطرِ بندهءِ من داوُدْ که برگزیدم بجهةِ اینکه أوامر و فرائضِ مرا نگاه داشته بود اورا در تمامیءِ روزهاي عُمرَش سلطان خواهم گذاشت (۳۵) امّا مملکت‌را از دستِ پسرَش خواهم گرفت و ده سبط بتو خواهم داد (۳۶) و یک سبط به پسرَش خواهم داد تا آنکه بندهءِ من داوُدْ همیشهءِ اوقات نوري‌را در حضورِ من در أُوْرِشَلِیْمْ شهري که جهةِ خود برگزیده ام که اسمَم‌را در آن بگذارم داشته باشد (۳۷) و ترا خواهم گرفت تا آنکه موافقِ هر چه که جانَت مراد دارد سلطنت نمائي و بر اِسْرائیلْ مَلِکْ باشي (۳۸) و واقع میشود که اگر هرچه ترا امر فرموده ام شنیده راه‌هایَم رفتار نمائي و آنچه که در نظرَم راست است بجا آورده فرائض و اوامرَم‌را بطوري که بندهءِ من داوُدْ نگاه داشته بود نگاه داري آنگاه با تو خواهم بود و خانهءِ محکم‌را براي تو بر پا خواهم نمود به نحوي که براي داوُدْ برپا نموده بودم و اِسْرائیلْ‌را بتو خواهم بخشید (۳۹) هرچند ذرّیهءِ داوُدْرا باین خصوص مُبتلا میگردانم و لکن تا به ابد نخواهد بود (۴۰) و چونکه سُلَیْمانْ درجُستُجوي کُشتنِ یارُبْعامْ بود لهذا یارُبْعامْ برخاسته بمِصرْ به نزدِ شِیْشَقِ پادشاهِ مِصرْ فرار کرد و تا وفاتِ سُلَیْمانْ در مِصرْ ماند * (۴۱) و بقیهءِ اعمالِ سُلَیْمانْ و هر چه که میکرد و حکمتَش آیا درکتابِ اعمالِ سُلَیْمانْ مسطور نیستند (۴۲) و ایّامي که سُلَیْمانِ مَلِکْ در أُوْرِشَلِیْمْ بر تمامیءِ اِسْرائیلْ سلطنت مینمود چهل سال بود (۴۳) و سُلَیْمانْ با پدرانِ خویش خوابید و در شهرِ پدرَش داوُدْ مَدْفون شد و پسرَش رِحَبْعامْ در جایَش سلطنت نمود *

ایشان در نیآئید و ایشان بشما در نیآیند یقین که ایشان قلبِ شمارا بخدایانِ خودشان مائل خواهند گردانید و سُلَیْمانْ از راهِ محبّت بایشان ملصق شد (۳) و اورا هفت صد زنِ بانویه و سي صد مُتعه بود و ایشان قلبَش‌را برگردانیدند (۴) و واقع شد وقتِ پیريءِ سُلَیْمان که زن‌هایَش قلبَش‌را به سمتِ خدایانِ غریب برگردانیدند و قلبَش مثلِ قلبِ پدرَش داوُدْ با خداوند خدایَش کامل نبود (۵) و سُلَیْمانْ درعقبِ عَشْتَروثِ خداي صیدُونیانْ و مِلْکُومِ مکروهِ عَمّونیانْ رفت (۶) و سُلَیْمانْ در نظرِ خداوند بدي کرد و مثلِ پدرَش داوُدْ راهِ خداوندرا تماماً نرفت (۷) آنگاه سُلَیْمان مقامِ بلندي‌را بکوهي که رو بروي اُورَشَلیمْ است بخصوصِ کِموشِ مکروهِ مُوآبیانْ و بخصوصِ مُولِکِ مکروهِ پسرانِ عَمّونْ بنا کرد (۸) و همچنین بخصوصِ تمامیءِ زنانِ غریبه‌اَش که بخدایانِ ایشان بُخور و ذبح مینمودند بنا کرد * (۹) پس خداوند به سُلَیْمان غضبناک شد بسببِ اینکه قلبَش از خداوند خداي اِسْرائیلْ که وَیْ‌را دو مرتبه مرئي شد برگردید (۱۰) و باین خصوص اورا امر فرمود که بطرفِ خدایانِ غریب نرود امّا آنچه که خدا امر فرموده بود بجا نیآورد (۱۱) و خداوند به سُلَیْمانْ گفت چونکه این عمل از تو صادر شد و عهدِ مرا و فرائضي که بتو امر فرمودم نگاه نداشتي البتّه مملکتِ ترا از دستِ تو خواهم گرفت و به بنده‌اَت خواهم داد (۱۲) نهایت به ایّامِ تو این‌را نخواهم کرد بسببِ پدرَت داوُدْ و از دستِ پسرَت آن‌را خواهم گرفت (۱۳) امّا تمامیءِ مملکت‌را نخواهم گرفت و یك سبطرا به پسرَت بخصوصِ بنده‌اَم داوُدْ و اُورَشَلیمْ که برگزیده ام خواهم داد * (۱۴) و خداوند براي سُلَیْمانْ دشمني بر انگیزانید یعني هَدَدِ اِدُومي که او از ذُرّیه‌ءِ مَلِکْ در اِدُومْ بود (۱۵) زیرا هنگامي که داوُدْ در اِدُومْ بود بعد از کُشتنِ تمامیءِ ذکورانِ اِدُومْ یُوآبِ سردارِ لشکر بقصدِ مدفون ساختنِ کُشته‌شده‌گان رفته بود (۱۶) و حال اینکه یُوآبْ و تمامیءِ اِسْرائیلْ مدّتِ شش ماه در آنجا ماندند تا تمامیءِ ذکورانِ اِدُومْ‌را کُشتند (۱۷) آنگاه هَدَدْ و مردمانَش اِدُومیانْ که از بنده‌گانِ پدرَش بودند به همراهَش بقصدِ رفتن به مِصْرْ فرار کردند در حالتي که هَدَدْ طفلِ کوچك بود (۱۸) و از مِدْیانْ برخاستند و به پارانْ آمدند و مردمانِ چندي از پارانْ به همراهِ خودشان گرفتند و به مِصْرْ بخدمتِ فَرْعَونِ پادشاهِ مِصْرْ آمدند که وَیْ‌را او خانه‌ءِ داد و از برایَش معاش تعیین نمود و هم باو زمیني‌را بخشید (۱۹) و هَدَدْ التفاتِ زیادي در نظرِ فَرْعَونْ دیده که وَیْ‌را او زني بخشید یعني خواهرِ زنِ خویش خواهرِ تَحْپَنیسِ مَلِکَه (۲۰) و خواهرِ تَحْپَنیسْ پسرَش گَنُبَثْ‌را از برایَش زائید وتَحْپَنیسْ اورا در خانه‌ءِ فَرْعَونْ از شیر باز داشت و گَنُبَثْ در خانه‌ءِ فَرْعَونْ در میانِ پسرانِ فَرْعَونْ بود * (۲۱) و هَدَدْ در مِصْرْ شنید که داوُدْ با پدرانِ خویش خوابید و اینکه یُوآبِ سردارِ لشکر مُرد و هَدَدْ به فَرْعَونْ گفت که مرا رخصت ده که تا بولایتَم بروم (۲۲) و فَرْعَونْ وَیْ‌را گفت که به نزدِ من چه چیز تو کم است و اینك جُستجو میکني که بولایتِ خود بروي او گفت که هیچ ولکن مرا البتّه مرخّص نما * (۲۳) و خدا دیگر عدوئي‌را برایَش برانگیزانید یعني رِزُونِ پسرِ اِلْیادَاعْ که از نزدِ آقایَش هَدَدعِزِر پادشاهِ صُوبَاهْ گریخته بود (۲۴) و از براي خود مردمانِ چندي‌را جمع کرد و سردارِ فوجي گردید بعد از آنکه داوُدْ اهلِ صُوبَاهْ‌را

مثلِ ادویه‌هائي که مَلِکهٔ سبا به سُلَیْمانِ مَلِکْ داد بزیادتي نیآمده بود * (۱۱) و هم‌چنین کشتي‌هاي حِیرامْ که طلارا از أوْفیرْ آوردند چوب‌هاي اَلْمُگِّ بسیار بسیار و سنگ‌هاي گران‌بها از أوْفیرْ آوردند (۱۲) و مَلِکْ از چوب‌هاي اَلْمُگِّ عُمده‌ها بجهتِ خانهٔ خداوند و خانهٔ مَلِکْ و نیز بربطها و سنطورها براي مُغنّیان ساخت و مثلِ اینها چوبهاي اَلْمُگِّ تا امروز نیآمد بلکه دیده نشد (۱۳) و سُلَیْمانِ مَلِکْ بمَلِکهٔ سبا تمامیِ مراد و مطلبَش‌را داد سواي آنچه که سُلَیْمانِ مَلِکْ از راهِ بزرگي باو بخشید پس برگردیده بولایتِ خویش روانه شد او و بندهٔگانَش * (۱۴) و وزنِ طلائي که در یك سال به سُلَیْمانْ رسید شش صد و شصت و شش قنطار طلا بود (۱۵) به سواي آنچه که از پیلوران و تجارتِ تاجران و تمامیِ ملوكِ عربستانِ و سرورانِ ولایت میرسید (۱۶) و سُلَیْمانِ مَلِکْ دویست سپرِ طلاي کوفته ساخت از براي هر سپر شش صد مثقال طلا به کار بُرد (۱۷) و سي صد سپرِ طلاي کوفته ساخت از براي هر سپري سه من طلا به کار بُرد و مَلِکْ آنهارا در خانهٔ جنگلِ لُبْنانْ گذاشت * (۱۸) و مَلِکْ تختِ بزرگي از عاج ساخت و آن‌را بزرِ خالص پوشانید (۱۹) و شش پَلّه بجهتِ تخت بود و سَرِ آن تخت از عقبَش مُدَوَّرْ بود و دست‌اندازهایَش از این طرف و آن طرفِ مقامِ نشستن بودند و دو شیر به پهلوي دست‌اندازها مي‌ایستادند (۲۰) و در آنجا دوازده شیر به پهلوي شش پَلّه از این طرف و آن طرف مي‌ایستادند و در هیچ مملکت مثلِ این ساخته نشده بود (۲۱) و تمامِ ظروفِ نوشیدنيِ سُلَیْمانِ مَلِکْ از طلا و تمامیِ ظروفِ خانهٔ جنگلِ لُبنانْ از زَرِ خالص بودند و از نقره هیچ نبود که در ایّامِ سُلَیْمانْ هیچ بحساب نمي‌آمد (۲۲) زیرا که مَلِکْ کشتي‌هاي تَرْشیشْ‌را با کشتي‌هاي حِیرامْ بروي دریا داشت و کشتي‌هاي تَرْشیشْ در هر سه سال یك مرتبه مي‌آمدند و طلا و نقره و عاج و میمون‌ها و طاووس‌هارا مي‌آوردند * (۲۳) و نظر بدولت‌مندي و حکمت سُلَیْمانِ مَلِکْ از تمامیِ ملوكِ زمین بزرگتر شد (۲۴) و تمامیِ زمین متفحّصِ حضورِ سُلَیْمانْ بود تا آنکه حکمتي که خدا در قلبَش نهاده بود بشنوند (۲۵) و ایشان هرکس پیشکشِ خودرا از ظروفِ نقره و ظروفِ طلا و لباسها و سِلاحها و ادویه‌ها و اسبها و قاطرها هرساله بحساب مي‌آوردند (۲۶) و سُلَیْمانْ عرّاده‌ها و سواره‌هارا جمع کرده هزار و چهارصد عرّاده و دوازده هزار سواره داشت و اینهارا بشهرهاي عرّاده‌دار و در أوْرَشَلیمْ با مَلِکْ گذاشتند * (۲۷) و مَلِکْ نقره‌را در أوْرَشَلیمْ مثلِ سنگ و چوبهاي سروِ آزادرا مثلِ جُمّیزِ صحرائي فراوان گردانید (۲۸) و سُلَیْمانْ اسبانِ از مِصْرْ آورده‌شده‌را داشت و همچنین ریسمانِ کتاني که تاجرانِ مَلِکْ آنرا بقیمتِ معیّن گرفتند (۲۹) و عرّاده از مِصْرْ بقیمتِ شش صد مثقال نقره اخراج کرده آوردند و اسب‌را بقیمتِ صد و پنجاه مثقال و همچنین براي تمامیِ ملوكِ حِتّیانْ و ملوكِ اَرَمْ بتوسُّطِ آن تاجران آوردند *

(فصلِ یازدهم مشتمل بر چهل و سه آیه)

(۱) و سُلَیْمانِ مَلِکْ سواي دخترِ فَرْعَونْ زنانِ بیگانهٔ بسیاري‌را از مُوآبیانْ و عَمّونیانْ و اِدُومیانْ و صیدُونیانْ و حِتّیانْ دوست میداشت (۲) از اُمّتهائي که خداوند بني اِسْرائیلْ‌را فرموده بود که شما به

بَعَلَتْ و تَدْمُورَا در صحراي زمينِ [آرَمْ] (۱۹) و تمامیءِ شهرهاي خزانه‌داري كه از آنِ سُلَيْمانْ بودند و شهرهاي عرّاده‌دار و شهرهاي سواران و هر چه كه سُلَيْمانْ ارادهء آن‌را داشت كه در اُورْشَلِيمْ و لُبنانْ و تمامیءِ زمينِ مملكتِ خود بنا نمايد (۲۰) و تمامیءِ قومي كه از اَمُورِيانْ و حِتّيانْ و پِرِيزِيانْ و حِوِّيانْ و يِبُوسِيانْ كه از بني اِسْرائِيلْ نبودند باقي مانده بود (۲۱) يعني پسرانِ ايشان كه بعد از ايشان در زمين باقي ماندند و بني اِسْرائِيلْ نتوانستند كه آنهارا نابود سازند سُلَيْمانْ ايشان‌را تا امروز خراج گُذاركرد (۲۲) امّا از بني اِسْرائِيلْ سُلَيْمانْ احديرا غلام نگرفت بلكه ايشان مردمانِ جنگ و خُدّامِ او و سروران و سرداران و سركارانِ عرّاده‌ها و سوارانَش بودند (۲۳) و سروران ناظراني كه درکارِ سُلَيْمانْ بودند اينانند پانصد و پنجاه نفر ضابطِ قومي كه كار ميكردند * (۲۴) امّا دخترِ فَرْعَوْنْ از شهرِ داوُدْ به خانهء خود كه سُلَيْمانْ برايَش بنا كرده بود در آمد بعد از آن مِلّوءرا بنا كرد * (۲۵) و سُلَيْمانْ هر سال سه مرتبه قرباني‌هاي سوختني و قرباني‌هاي سلامتي بقربانگاهي كه بخصوصِ خداوند بنا كرده بود تقريب مي‌نمود و بر مذبحي كه در حضورِ خداوند بود بُخور مينمود و خانه‌را تمام كرد * (۲۶) و سُلَيْمانِ مَلِكْ كشتي‌هارا در عِصْيُونِ گِبِرْ كه در اِيلُوثْ بكنارِ درياي احمر در زمينِ اِدُومْ است ساخت (۲۷) و حِيرامْ در آن كشتي‌ها بنده‌گانَش ملّاحاني كه درياشناس بودند به همراهِ بنده‌گانِ سُلَيْمانْ فرستاد (۲۸) و به اُوفِيرْ رفتند و از آنجا طلا بمقدارِ چهار صد و بيست قنطار گرفته به سُلَيْمانِ مَلِكْ آوردند *

(فصلِ دهم مشتمل بر بيست و نه آيه)

(۱) و هنگامي كه مَلِكَهء سبا آوازهء سُلَيْمانْ‌را بخصوصِ اسمِ خداوند شنيد بقصدِ امتحان كردنَش به رَمْزها آمد (۲) و با خيلِ بسيار بزرگي و با شترانِ بردارندهء ادويه‌ها و كثرتِ طلا و سنگ‌هاي گران بها به اُورْشَلِيمْ در آمده بحضورِ سُلَيْمانْ آمد و با او در بارهء هر چه كه در دلَش مي‌بود صحبت كرد (۳) و سُلَيْمانْ از برايَش تمامیءِ مسائلَش‌را بيان كرد كه سؤالي از مَلِكْ مخفي نماند كه برايَش بيان نكرده باشد * (۴) و مَلِكَهء سبا تمامیءِ حكمتِ سُلَيْمانْ‌را با خانهء كه بنا كرده بود (۵) و قاعدهء طعامهاي سُفرهءَش و نشستنِ بنده‌گان و ايستادنِ خدمت گارانَش و ملبّس شدنِ ايشان به لباس‌ها و ساقيانَش و نردبان‌هائي كه بخانهء خداوند بالا كشيده بود چون ديد روح در قالبَش نماند (۶) و بمَلِكْ گفت خبري كه در بارهء كارها و حكمتِ تو در ولايتِ خود شنيده بودم راست بود (۷) و تا زماني كه آمدم و با چشمانِ خود ديدم اخبارَرا باور نكردم و اينك نصفَش بمن اعلام نشده بود حكمت و نيكوئيءِ تو از خبري كه شنيده بودم زياده است (۸) خوشاحالِ اين مردمانِ تو و خوشاحالِ اين بنده‌گانِ تو كه هميشه در حضورَت مي‌ايستند و حكمتَت‌را مي‌شنوند (۹) مُتبارك باد خداوند خداي تو كه از تو راضي شده ترا بر تختِ اِسْرائِيلْ نشاند از آن جائي كه خداوند ابداً اِسْرائِيلْ‌را دوست ميدارد ترا به پادشاهي نصب كرده است تا آنكه حكم و عدالت‌را بجا آوري (۱۰) و بمَلِكْ صد و بيست قنطار طلا و ادويه‌هاي بسيار بسيار و سنگ‌هاي گران بها داد و بارِ ديگر

هفت روز و هفت روز يعني چهارده روز برپا نمودند (۶۶) و در روزِ هشتم قوم‌را روانه گردانيد و ايشان مَلِكْ‌را دعاي خير مي‌نمودند و بخيمه‌هاي خويشتن بشادماني و خوش دلي رفتند بخصوصِ تمامیءِ احساني كه خداوند به بندهٔ‌اَش داوُدْ و بقومَش اِسْرائيلْ نموده بود *

(فصلِ نهم مشتمل بر بيست و هشت آيه)

(۱) و واقع شد بعد از اينكه سُلَيْمانْ بناي خانهٔ خداوند و خانهٔ مَلِكْ و هر مقصودي كه سُلَيْمان خواست بجا آورد به انجام رسانيده بود (۲) كه خداوند دو باره به سُلَيْمانْ مرئي شد همچنان كه اورا در گِبعُون نمودار شده بود * (۳) و خداوند وَيْ‌را گفت تضرُّع و استدعائي كه بحضورِ من ذكر كردهٔ استجابت كردم اين خانهٔ كه بقصدِ اينكه اسمِ من ابداً در آن باشد بنا كردي تقديس نمودم و چشمانَم و دلَم هميشهٔ اوقات آنجا خواهند بود (۴) و اگر در حضورِ من بطوري كه پدَرت داوُدْ رفتار نمود سلوك نمائي بخلوصِ قلب و راستي تا آنكه هرچه ترا مأمور ساختم بجا آوري و فرائض و احكامِ مرا نگاه داري (۵) آنگاه تختِ مملكتِ ترا بر اِسْرائيلْ ابداً مُقيم خواهم گردانيد چنانكه به پدرِ تو داوُدْ وعده كردم هنگامِ گفتنَم كه براي تو كسي بر تختِ اِسْرائيلْ كَمْ نخواهد شد (۶) امّا اگر شما و پسرانِ شما فيِ‌الْواقع از متابعتِ من برگرديده و اوامر و فرائضي كه به پدرانِ شما دادم نگاه نداشته و رفته خدايانِ ديگررا عبادت نموده ايشان‌را سجده نمائيد (۷) آنگاه اِسْرائيلْ‌را از روي زميني كه بايشان دادم مُنقطع خواهم ساخت و خانهٔ كه بخصوصِ اسمِ خود تقديس نمودم از حضورِ خود دور خواهم نمود و اِسْرائيلْ در ميانِ تمامیءِ قبائل حكمِ مَثَلْ و مثال خواهند داشت (۸) و اين خانهٔ كه رفيع است تمامیءِ عابرين از برايَش مُتحيّر شده و اِسْتهزا كُنان خواهند گفت كه خداوند باين زمين و اين خانه چرا بدين طور عمل نموده است (۹) و جواب خواهند داد بسببِ اينكه خداوند خداي خودرا كه پدرانِ ايشان‌را از زمينِ مِصْر بيرون آورد ترك كردند و بخدايانِ ديگر چسپيده ايشان‌را سجده و عبادت كردند بآن سبب خداوند تمامیءِ اين بلارا بر ايشان فرود آورد * (۱۰) و واقع شد بعد از انقضاي بيست سال كه سُلَيْمانْ اين دو خانه‌را يعني خانهٔ خداوند و خانهٔ مَلِكْ‌را بنا ميكرد (۱۱) و حِيرامِ پادشاهِ صُورْ چوب‌هاي سروِ آزاد و چوب‌هاي صنوبر و طلا به سُلَيْمانْ موافقِ خواهشِ او آورده بود آنگاه سُلَيْمانِ مَلِكْ بيست شهر در زمينِ گَليلْ به حِيرامْ بخشيد (۱۲) و حِيرامْ بقصدِ تفرُّجِ شهرهائي كه سُلَيْمانْ باو بخشيده بود از صُورْ بيرون آمد امّا آنها در نظرَش خوش نيآمد (۱۳) و گفت كه اي برادرِ من اين شهرهائي كه بمن بخشيدهٔ چه چيز است پس آنهارا تا به امروز بزمينِ كابُولْ خواند (۱۴) و حِيرامْ صد و بيست قنطار طلا بمَلِكْ فرستاده بود * (۱۵) و سببِ زُبده‌هائي كه سُلَيْمانِ مَلِكْ برگزيد اين بود كه خانهٔ خداوند و خانهٔ خود و مِلّوْ و حصارهاي اُورشَليمْ و حاصُورْ و مِگِدّوْ و گِزَرْ‌را بنا نمايد (۱۶) زيرا كه فَرعَونِ مَلِكِ مِصْر برآمده گِزَرْ‌را تسخير نمود و آن‌را باتش سوزانيد و كِنعَنِيانِي كه در شهر ساكن بودند كُشت و آن‌را به دخترَش زنِ سُلَيْمانْ بخشش داد (۱۷) و سُلَيْمانْ گِزَرْ و بَيتِ حورونِ تحتاني‌را بنا كرد (۱۸) و هم چنين

خویشتن‌را بر گردانند و توبه نموده ترا در زمینِ اسیریِ ایشان استدعا نموده بگویَند که گناه کردیم و عصیان ورزیدیم و شریرانه رفتار نموده ایم (۴۸) و بتمامیِ دل و بتمامیِ جانِ خود در زمینِ دشمنانی که ایشان‌را اسیر آورده باشند بتو رجعت نمایند و ترا بسوی زمینی که به پدرانِ ایشان داده و شهری که برگزیده و خانه که از برای اسمَت بنا کردم استدعا نمایند (۴۹) آنگاه از آسمانها مکانی که می‌نشینی استدعا و تضرُّعِ ایشان‌را استماع نموده برای ایشان حق‌را جاری ساز (۵۰) و قومِ خودرا که بتو گناه ورزیدند عفو نما و تمامیِ عصیانی که بتو ورزیدند بخشیده ایشان‌را در حضورِ اسیر کنندهگانِ ایشان در مقامِ ترحُّم آور تا آنکه آنها ایشان‌را ترحُّم نمایند (۵۱) زیرا که قومِ تو و میراثِ تو اینانند که ایشان‌را از مِصْر از میانِ تنورِ آهنین بیرون آوردی (۵۲) و چشمانَت بتضرُّعِ بندهء خود و به استدعای قومِ خود اِسْرائیلْ کشاده باشد تا آنکه ایشان‌را در هرچه که ترا دعا نمایند استجابت نمائی (۵۳) زیرا که ایشان‌را از تمامیِ قبائلِ زمین مُمْتاز ساختی تا آنکه ارثِ تو باشند به نحوی که بواسطهء بندهاَت مُوْسی وعده کردی هنگامی که تو ای خداوند خدا آبای مارا از مِصْر بیرون آوردی * (۵۴) و واقع شد هنگامی که سُلَیْمانْ ذکرِ تمامیِ این تضرُّع و استدعارا بحضورِ خداوند به انجام رسانیده بود که او از مذبحِ خداوند برخاسته از زانو زدن و بلند نمودنِ دست‌هایَش بجانبِ آسمان فارغ شد * (۵۵) و بسرِ پا ایستاده تمامیِ جماعتِ اِسْرائیلْ‌را به آوازِ بلند دعای خیر نموده گفت (۵۶) مُتبارک باد خداوندی که قومِ خود اِسْرائیلْ‌را موافقِ هرچه که وعده کرده بود آرام داده است چه سُخنی از تمامیِ سُخن‌های خوبی که بواسطهء بندهء خود مُوْسی گفته بود بزمین نیفتاد (۵۷) خداوند خدای ما با ما باشد به نحوی که با پدرانِ ما می‌بود و مارا ترک نکرده وا نگذارد (۵۸) و دلهای مارا بخود مائل گرداند تا آنکه در تمامیِ راه‌هایَش رفتار نموده اوامر و فرائضِ اورا و احکامی که به پدرانِ ما امر فرموده بود نگاه داریم (۵۹) و کلماتِ این دعائی که در حضورِ خداوند ذکر کردم بخداوند خدای ما روز و شب نزدیک باشند تا آنکه حقِّ بندهء خود و حقِّ قومِ خود اِسْرائیلْ مطلبِ هر روز در زمانَش جاری سازد (۶۰) تا آنکه تمامیِ قبائلِ زمین بدانند که خودِ خداوند خداست نه دیگری (۶۱) و دلِ شما بخداوند خدای ما سلیم باشد تا آنکه در فرائضَش رفتار نموده اوامرَش‌را مثلِ امروز بجای آورید * (۶۲) و مَلِکْ و تمامیِ اِسْرائیلْ به همراهَش ذبائح‌را بحضورِ خداوند ذبح مینمودند (۶۳) و سُلَیْمانْ ذبائحِ سلامتی‌را ذبح نمود یعنی بیست و دو هزار گاو و صد و بیست هزار گوسفند در حضورِ خداوند ذبح نمود و مَلِکْ و تمامیِ اِسْرائیلْ خانهء خداوندرا تقدیس نمودند (۶۴) در آن روز مَلِکْ فضای صحنی که برابرِ خانهء خداوند بود تقدیس نمود تا آنکه قربانیهای سوختنی و هدیّه‌ای آردی و پیهِ قربانیهای سلامتی‌را در آنجا تقریب نماید بعلّتِ اینکه مذبحِ برنجینی که در حضورِ خداوند بود بخصوصِ گنجایش دادن بقربانی‌های سوختنی و هدیّه‌های آردی و پیهِ قربانی‌های سلامتی کوچک بود * (۶۵) و در آن وقت سُلَیْمانْ و تمامیِ اِسْرائیلْ به همراهَش جماعتِ بزرگی از مَدْخَلِ حَماتْ تا نهرِ مِصْر عیدرا بحضورِ خداوند خدای ما در عرضِ

بندهٔ تو در این مقام بنماید استماع نمائي (۳۰) و استدعاي بندهٔ خود و قومِ خود اِسْرائیلْرا که در
این مقام مینمایند استجابت نمائي بلکه از مقامِ نشستنَت از آسمان بشنو و وقتِ شنیدنَت عفو نما *
(۳۱) اگر کسي بهمسایهٔ خویش گناه ورزد و سوگندي باو بدهد تا آنکه بخورد و آن سوگند بحضورِ
مذبحِ تو باین خانه در آید (۳۲) آنگاه در آسمان بشنو و عمل نموده بندهگانَترا حکم نما و شریرانرا
مُلزم ساخته مکافاتِ راههایَشرا بسرَش برسان و عادِلانرا تصدیق نموده ایشانرا موافقِ صداقتِشان جزا
ده * (۳۳) و هنگامي که قومِ تو اِسْرائیلْ بخصوصِ گناهي که بتو ورزیده باشند در حضورِ دشمنانِ خویش
مغلوب شوند اگر بجانبِ تو رجعت نموده باسمِ تو مُعترف باشند و بسوي این خانه ترا تضرُّع و استدعا
نمایند (۳۴) آنگاه از آسمان استماع نما و گناهِ قومِ خود اِسْرائیلْ عفو کن و ایشانرا بزمیني که به
اجدادِ ایشان داده بودي باز پس آور * (۳۵) وقتي که آسمانها بحدّي بسته گردند که بخصوصِ عصیاني که
بتو ورزیدند باران نَبارَدْ اگر بسوي این مقام تضرُّع نمایند و باسمِ تو اقرار نمایند و گناهانِ خویشتنرا ترك
نمایند هنگامي که ایشانرا مُبتلا میسازي (۳۶) آنگاه از آسمان استماع نموده خطاي بندهگانَت و قومِ
خود اِسْرائیلْ عفو نما و ایشانرا براهِ نیکوئي که باید رفتار نمایند تعلیم فرما و باران بزمینِ خود که از
راهِ ارث بایشان بخشیدهٔ به باران * (۳۷) اگر بروي زمین قحطي و طاعون و بادِ سموم و یَرَقان و مَلَخ
آرْبَه و حاسِیلْ نام باشد و اگر دشمنانِ ایشان ایشانرا درزمینِ شهرهاي ایشان مُحاصره نمایند هر صدمه
و هر مرضي که بوده باشد (۳۸) آنگاه هر دعا و هر تضرُّعي که از هر آدم و از هر طائفهٔ قومِ تو اِسْرائیلْ
بتو میرسد هنگامي که هرکس بصدمهٔ دلِ خود عارف بوده دستهاي خودرا بسوي این خانه بلند نماید
(۳۹) آن زمان از آسمانها مکاني که مینشیني استماع نموده عفو کرده عمل نما و بهرکس موافقِ راههاي
او که تو قلبَشرا میداني بده زیرا که تو بانفراده به قلوبِ تمامیٔ بني آدم عارفي (۴۰) تا آنکه تمامیٔ
روزهائي که بروي زمیني که به پدرانِ ما دادهٔ زنده باشند از تو بترسند * (۴۱) و دیگر نسبت به
بیگانهگاني که از قومِ تو اِسْرائیلْ نبوده بخصوصِ اسمِ تو از زمینِ بعیده میآیند (۴۲) هنگامي که اسمِ
عظیم و دستِ قوي و بازوي بلندِ ترا شنیده بیآیند و بسوي این خانه تضرُّع نمایند (۴۳) آنگاه از آسمانها
از مکاني که مینشیني استماع نموده موافقِ هر چه بیگانهگان از تو استدعا نمایند بجا آور تا آنکه
تمامیٔ قبائلِ زمین اسمِ ترا بدانند و از تو مثلِ قومِ تو اِسْرائیلْ بترسند و بدانند که اسمِ تو بر این
خانه که بنا کرده ام نهاده شده است * (۴۴) اگر قومِ تو بقصدِ جنگ بخلافِ دشمنانِ خود بیرون
روند بهر راهي که ایشانرا روانه میگرداني و خداوندرا به سمتِ شهري که آنرا انتخاب کردهٔ و خانهٔ
که بخصوصِ اسمِ تو بنا کرده ام تضرُّع نمایند (۴۵) آنگاه از آسمانها تضرُّع و استدعاي ایشانرا
استماع نموده از براي ایشان حقرا جاري ساز * (۴۶) و اگر بتو گناه ورزند و حال اینکه آدمي نیست
که گناه نورزد و تو بایشان غضبناك شده ایشانرا در حضورِ دشمنان تسلیم نمائي بطوري که اسیرانِ
ایشانرا بزمینِ دشمنان خواه دور و خواه نزدیك ببرند (۴۷) و اگر ایشان در زمیني که در آن اسیرند دلِ

خداوند با بني اِسْرائيلْ در حينِ بيرون آمدنِ ايشان از مِصْر عهد بسته بود * (۱۰) و واقع شد هنگامِ
بيرون آمدنِ كاهنان از مقامِ قُدْس كه ابر خانهٔ خداوندرا پُر ساخت (۱۱) به حدّي كه كاهنان براي
خدمت در برابرِ اَبْر نتوانستند ايستاد بسببِ اينكه جلالِ خداوند خانهٔ خداوندرا مملُوّ كرده بود *
(۱۲) آنگاه سُلَيْمانْ گفت كه خداوند فرموده است كه در غمامهٔ مظلمه خواهم نشست (۱۳) في اَلْواقع
خانهٔرا براي سكونتِ تو بنا كردم مكاني‌كه ابداً در آن بنشيني (۱۴) و مَلِكْ روي خويشتن‌را برگردانيده
تمامیءِ جماعتِ اِسْرائيلْ‌را در حالتي كه جماعتِ اِسْرائيلْ ايستاده بودند دعاي خير نمود (۱۵) و گفت
كه خداوند خداي اِسْرائيلْ مُتبارك باشد زيرا كلامي كه با دهانَش به پدرَم داوُدْ گفته بود همان‌را
بدستَش بجا آورده گفت (۱۶) از روزي كه قومِ خود اِسْرائيلْ‌را از مِصْر بيرون آوردم شهري از تمامیءِ
اسباطِ اِسْرائيلْ نگزيدم تا آنكه خانه‌را بنا كرده اسمَم در آن بر قرار باشد امّا داوُدْ‌را برگزيدم تا
آنكه پيشواي قومَم اِسْرائيلْ باشد (۱۷) و در دلِ پدرَم داوُدْ بود كه خانهٔرا براي اسمِ خداوند
خداي اِسْرائيلْ بنا نمايد (۱۸) و خداوند به پدرَم داوُدْ فرمود نظر باينكه در دلَت بود كه خانهٔ براي
اسمِ من بنا نمائي خوب كردي كه در خاطرَت بود (۱۹) امّا خانه‌را تو بنا نخواهي كرد لكن پسرِ تو
كه از صُلبِ تو بيرون مي‌آيد او خانه‌را براي اسمِ من بنا خواهد كرد (۲۰) و خداوند كلامي كه
فرموده بود ثابت گردانيد و من در جاي پدرَم داوُدْ برخاسته ام و موافقِ كلامي كه خداوند گفته بود بر
تختِ اِسْرائيلْ نشستم و خانه‌را باسمِ خداوند خداي اِسْرائيلْ بنا كردم (۲۱) و در آنجا مقامي‌را براي
صندوقي كه عهدِ خداوند در آن است ساختم يعني عهدي كه با آباي ما حينِ بيرون آوردنِ ايشان از
مِصْر بسته بود * (۲۲) و سُلَيْمانْ در مقابلِ مذبحِ خداوند رو بروي تمامیءِ جماعتِ اِسْرائيلْ ايستاده
دست‌هاي خودرا بسوي آسمان بلند كرد * (۲۳) و گفت كه اي خداوند خداي اِسْرائيلْ در آسمان از
طرفِ بالائي و در زمين از طرفِ سُفلي خدائي مثلِ تو نيست كه با بنده‌گانِ خود كه در حضورَت
بتمامیءِ دلِ ايشان سالك شوند عهد و رحمت‌را نگاه داري (۲۴) و آنچه كه به بندهٔ خود پدرَم داوُدْ
وعده كردي نگاه داشتي و آنچه كه بدهانَت فرمودي بدستَت بجا آوردي مثلِ امروز (۲۵) پس حال اي
خداوند خداي اِسْرائيلْ آنچه كه ببندهٔ‌آت پدرَم داوُدْ وعده فرمودي نگاه دار هنگامي كه وَيْ‌را گفتي كه
در حضورِ من از برايَت كسي كَمْ نخواهد شد كه بر تختِ اِسْرائيلْ بنشيند اگر پسرانِ تو براهٔهاي خويشتن
متوجّه شده در حضورِ من بطوري رفتار نمايند كه تو در حضورَم ميرفتي (۲۶) و حال اي خداي اِسْرائيلْ
تمنّا اينكه كلامي كه به بندهٔ‌آت پدرَم داوُدْ گفتي ثابت گرداني * (۲۷) آيا ميشود كه خدا في اَلْحقيقه
در زمين ساكن شود اينك آسمانها بلكه آسمانِ آسمانها ترا نگنجايش ندارد پس پُر ظاهر است كه
اين خانهٔ كه بنا كردم نتواند (۲۸) نهايت اي خداوند خداي من تضرُّع و استدعاي بندهٔ‌آت‌را نظر كن
و دعا و تضرُّعي كه بندهٔ‌آت امروز در حضورَت كرده است استجابَت فرما (۲۹) تا آنكه شب و روز
چشمانَت بر اين خانه مقامي كه در بارهٔاَش گفتي كه اسمَم در آنجا خواهد بود كُشاده شده تضرُّعي كه

راستِ خانه رو بمشرق بسوي جنوب گذاشت * (۴۰) و حِيرَامْ حوض‌ها و بيل‌ها و طاس‌ها ساخت و حِيرَامْ تمامیءِ کارهائي که براي سُلَيْمانِ مَلِكْ بخصوصِ خانهء خداوند ميساخت باتمام رسانيد (۴۱) دو ستون و دو لَگَنِ تاج‌هاي که بسرِ دو ستون بود و دو شَبَکه‌ها بجهتِ پوشيدنِ دو لَگَنِ تاجي که بسرِ دو ستون بود (۴۲) و چهارصد اَنار از براي دو شَبَکه‌ها دو رديفِ اَنار براي يك شَبَکه تا آنکه دو لَگَنِ تاجي که بالاي ستون‌ها بود بپوشاند (۴۳) و ده پايه‌را و ده حوضي که بالاي پايه‌ها بودند (۴۴) و يك درياچه و دوازده گاوي بزيرِ درياچه (۴۵) و ديگ‌ها و بيل‌ها و طاس‌ها و تمامیءِ ظروفي که حِيرَامْ براي سُلَيْمانْ بخصوصِ خانهء خداوند ساخت از برنجِ درخشنده بود (۴۶) آنهارا مَلِكْ در درّهء اَرْدَنْ در زمينِ گِلِيْن ميانِ سُكُّوثْ و صارِثانْ ريخت (۴۷) و سُلَيْمانْ تمامیءِ ظروف‌را بدونِ وزن وا گذاشت زيرا که وزنِ برنج‌را از نهايت بسيار بودنَش احصا نميتوانست کرد * (۴۸) و سُلَيْمانْ تمامیءِ ظروفي که نسبت به خانهء خداوند داشت ساخت مذبحِ طلائي و سفرهء طلائي که نانِ تَقَدُّمَه بالايَش بود (۴۹) و شمعدان‌ها از طلاي خالص پنج بطرفِ راست و پنج بطرفِ چپ رو بروي مِحْراب و شکوفه‌ها و قنديلها و اَنبُرْها از طلا (۵۰) و طاس‌ها و گُلگيرها و لنگريها و قاشُق‌ها و بخوردانها از طلاي خالص و نَرْ و ماده‌هاي طلائي هم از براي درهاي خانهء اندروني يعني قُدْسِ قُدسِّيمْ و هم از براي درهاي خانه يعني هيکل همه‌را ساخت * (۵۱) پس تمامیءِ کاري که سُلَيْمانِ مَلِكْ بخصوصِ خانهء خداوند ميساخت باتمام رسيد و سُلَيْمانْ چيزهاي موقوفاتِ پدرَش داوُدْ از نقره و طلا و ظروف‌هارا آورده در مخزن‌هاي خانهء خداوند گذاشت *

(فصلِ هشتم مشتمل بر شصت و شش آيه)

(۱) آنگاه سُلَيْمانْ مشائخِ اِسْرائيلْ و تمامیءِ رؤسايءِ اسباط که سرورانِ آباي بني اِسْرائيلْ بودند نزدِ سُلَيْمانِ مَلِكْ به اُورِشَليمْ گِردْ آورد تا آنکه صندوقِ عهدِ خداوندرا از شهرِ داوُدْ که صِيُونْ است بياورند * (۲) و تمامیءِ مردمانِ اِسْرائيلْ در ماهِ اِيْثانِيمْ که ماهِ هفتمين است در عيد بنزدِ سُلَيْمانِ مَلِكْ جمع شدند (۳) و تمامیءِ مشائخِ اِسْرائيلْ آمدند و کاهنان صندوق‌را برداشتند (۴) و صندوقِ خداوند و خيمهء جماعت و تمامیءِ ظروفِ مقدّسي که در خيمه بود آوردند يعني کاهنان و لِويانْ آنهارا آوردند (۵) و سُلَيْمانِ مَلِكْ و تمامیءِ جماعتِ اِسْرائيلْ که نزدِ وَيْ جمع شده بودند در مقابلِ صندوق بهمراهَش ايستادند و گوسفندان و گاوان که شمارِ آنها احصا و تعداد نميشد ذبح نمودند (۶) و کاهنان صندوقِ عهدِ خداوندرا بمقامَش بمحرابِ خانه به قُدسِ قُدسِّيمْ بزيرِ بالهاي کَرُوبِيانْ آوردند (۷) زيرا که کَرُوبِيانْ دو بالِ خويشتن‌را بالاي مقامِ صندوق پهن کردند و کَرُوبِيانْ صندوق و چوب دست‌هايَش‌را از طرفِ بالا مستور ميکردند (۸) و چوب‌دست‌هايَش‌را بحدّي بيرون کشيدند که سرهاي چوب‌دست‌ها از مقامِ قُدْس در مقابلِ محراب ديده ميشدند امّا از بيرون ديده نميشدند و تا اين زمان در آنجا هستند (۹) و در صندوق چيزي نبود سواي دو لوحِ سنگ که مُوسیٰ در حُوريبْ در آنجا گذاشت هنگامي که

بود (۱۷) مُشَبَّك‌هاي شَبَكه‌دار و سِلسِلهٔ‌كارِ رشته دارا ساخت براي تاج‌هائي كه بسرِ آن دو ستون بود هفت از براي تاجِ اوّلين و هفت از براي تاجِ دويمين (۱۸) و ستون‌هارا با دو رديفِ اَنار از گِرداگِرد بالاي يك شَبَكه تا آنكه تاجي كه برسَرش بود بپوشد ساخت و براي تاجِ ديگر همچنين ساخت (۱۹) و تاج‌هاي كه در رَواق بَسَرِ ستون‌ها بمقدارِ چهار ذراع از كارِ زَنْبَقْ بود ساخت (۲۰) و تاج‌ها بالاي دو ستون و همچنين از طرفِ فوقاني از محلِّ شكم كه بالاي شَبَكَه بود [انارها داشت] و دويست انار از گِرداگِرد به رديف بالاي تاجِ دويمي بود (۲۱) و آن ستون‌هارا در رواقِ هيكل برپا نمود و ستونِ طرفِ راست‌را برپا نموده اسمَش‌را يَاكِينْ گذاشت و ستونِ طرفِ چپ‌را برپا نموده اسمَش‌را بُوعَزْ نهاد (۲۲) و بر سرِ ستون‌ها كارِ زَنْبَقْ بود و كارِ ستون‌ها تمام شد * (۲۳) و ديگر درياچهٔ ريخته شدهٔ‌را ساخت كه اطرافَش مُدَوَّر و از لب تا به لَبَش فاصلهٔ ده ذراع و بلنديَش پنج ذراع بود و ريسمانِ سي ذراعي دَوْراً آن‌را احاطه مينمود (۲۴) و در زيرِ لبه‌هايَش بادرنگ‌ها ده تا به يك ذراع آن‌را دَوْراً احاطه نموده درياچه‌را از گِرداگِرد چنين مي‌پيچيدند و وقتِ ريخته شدنَش بادرنگ‌ها ياهم به دو رديف ريخته شدند (۲۵) و آن درياچه در بالاي دوازده گاو مي‌ايستاد سه تا به شمال نگران و سه تا بمغرب نگران و سه تا بجنوب نگران و سه تا بمشرق نگران بودند و درياچه در پُشتِ آنها مي‌ايستاد و تمامیءِ عقب‌هايشان به اندرون بود (۲۶) و كُلفتيَش به پهناي دست و لَبَش دركارِ شكوفهٔ زَنْبَقْ مثلِ لبِ كاسه بود و دو هزار خُم [آب] ميگرفت * (۲۷) و ده پايهٔ برنجين ساخت كه طولِ يك پايه چهار ذراع و عرضَش چهار ذراع و قدَّش سه ذراع بود (۲۸) وكارِ پايه‌ها اين طور بود كه صفحه‌ها داشت و صفحه‌ها درميانِ بَسْتَني‌ها بود (۲۹) و بروي صفحه‌هائي كه ميانِ بَسْتَني‌ها بودند شيران وگاوان و كَرُوبيان مُصوَّر بود و همچنين بروي بَسْتَني‌ها [تصويرها] از بالا بود و در زيرِ شيران وگاوان صنعت‌هاي زياده آويزان بودند (۳۰) و هر پايه چهار چرخِ برنجين با مِحْوَرْهاي برنجين داشت و در چهار گوشه‌هايَش كتفها بودند يعني در اطرافِ صنعت‌هاي علاوه كتفهاي ريخته شدهٔ در زيرِ حوض نمايان بود (۳۱) و دهنه‌اَش درميانِ تاج بود و بلنديِءِ آن دهنه يك ذراع و دائرهٔ دهنه مثلِ كارِ پايه يك ذراع و نيم و نزدِ دهنه‌اَش نقش‌ها نمايان و صفحه‌هايَش مُرَبَّع بودند نه مُدَوَّر (۳۲) و بزيرِ صفحه‌ها چهار چرخ و مِحْوَرْهاي چرخها در پايه‌ها قرار داشت و بُلنديِءِ هرچرخ يك ذراع و نيم بود (۳۳) و كارِ چرخ‌ها مثلِ كارِ چرخهاي عَرّاده بود و مِحْوَرْ و جَنْبَرَه و پرّه‌ها و دائره‌اَش همگي از ريخته بود (۳۴) و از براي چهار گوشه‌هاي پايه چهار كتف بود و كتف‌هايَش از خودِ پايه بود (۳۵) و در سرِ پايه دائرهٔ مُدَوَّر كه بلنديَش نيم ذراع ميشد بود و بسرِ پايه دست‌ها و صفحه‌هايَش از خودَش بود (۳۶) و بروي لَوْحِ دست‌ها و صفحه‌هايَش كَرُوبيان و شيران و درختانِ خرمارا بقدرِ هريكي نقش كرد و همچنين صنعت‌هاي زياده از گِرداگِرد (۳۷) و باين طور آن ده پايه‌را ساخت همه‌را ريختني و پيمايش و طرح يكي بود (۳۸) و بعد ده حوض از برنج ساخت هرحوضي چهل خُم [آب] ميگرفت و هرحوض چهار ذراع و بالاي هر پايهٔ از آن ده پايه يك حوض بود (۳۹) پنج پايه بطرفِ راستِ خانه و پنج بطرفِ چپِ خانه گذاشت و درياچه‌را بطرفِ

ساخت که به مقدارِ چهار یکِ دیوار بود (۳۴) و آن دو دَرْ از چوبِ صَنوبر بود و دو تخته درِ اوّلش گردان بود و هم دو تخته درِ دویمین گردنده بود (۳۵) و بر روي آنها کَرُوبیانْ و درختانِ خُرما و شکوفه‌هاي خندان نقش کرده آنهارا بطلاي راست کرده شده بر نقش‌ها پوشانید (۳۶) و حیاطِ اندروني‌را از سه ریزِ سنگ‌هاي تراشیده و یک ریزِ تیرهاي سروِ آزاد ساخت * (۳۷) و بنیانِ خانه خداوند در ماهِ زِوِ سالِ چهارمین گذاشته شد (۳۸) و در سالِ یازدهم در ماهِ بُوْلْ که ماهِ هشتمین است خانه و تمامیءِ مُتَعَلِّقاتش و تمامیءِ قاعده‌هایش به اتمام رسید و بناي اورا در عرضِ هفت سال بانجام رسانید *

(فصلِ هفتم مشتمل بر پنجاه و یک آیه)

(۱) و سُلَیْمانْ در عرضِ سیزده سال به بناي خانهٔ خویش مشغول بوده تمامیءِ خانهٔ خودرا تمام کرد * (۲) و خانهٔ جنگلِ لُبنانْ‌را که طولش صد ذراع و عرضش پنجاه ذراع و بلندیش سي ذراع بود بر بالاي چهار صفِ ستون‌هاي سروِ آزاد بنا کرد و بالاي ستون‌ها تیرهاي سروِ آزاد گذاشته شد (۳) و خانه از طرفِ فوقاني بر تیرهائي که بر سَرِ چهل و پنج ستون گذاشته شده بودند پانزده ستون براي یک صف با چوب‌هاي سروِ آزاد پوشیده شد (۴) و پنجره‌ها سه صف بودند بطوري که مَنْظَرْ مقابلِ مَنْظَرَهْ سه ردیف بود (۵) و تمامیءِ دَهَنَما و چوب‌هاي پنجره چهارگوشه بود و مَنْظَرْ مقابلِ مَنْظَرَهْ به سه ردیف بود (۶) و رَواق از ستون‌ها ساخت که طولش پنجاه ذراع و عرضش سي ذراع بود و رو بروي آن ستون‌ها رَواقيءِ دیگر ساخت که ستون‌ها و تیرهایش مقابلِ آنها بودند (۷) و رَواقي بخصوصِ تختي که بر آن حکم میکرد ساخت یعني رَواقِ مَحْکَمَه و آن‌را از طَبَقَهْ تا طَبَقَهٔ دیگر از چوبِ سروِ آزاد پوشانید (۸) و خانهٔ که در آن ساکن بود حیاطِ دیگري که کارش مثلِ این بود در اندرونِ رَواق داشت * و براي دخترِ فَرْعَوْنْ که سُلَیْمانْ بزني گرفته بود خانهٔ‌را مثلِ این رَواق ساخت * (۹) و تمامیءِ این عمارت‌ها از سنگ‌هاي گران بها موافقِ پیمایشِ سنگ‌هاي تراشیده به آرّه‌ها بُریده شدند از اندرون و بیرون و از بنیان تا به سَرِ دیوار و از بیرون تا حیاطِ بزرگ (۱۰) و بنیانش از سنگ‌هاي گران بها و سنگ‌هاي بزرگ بود که بعضي از سنگ‌ها ده ذراع و بعضي از آنها هشت ذراعي بود (۱۱) و از طرفِ فَوْقاني سنگ‌هاي گران‌بهارا مطابقِ پیمایشِ سنگ‌هاي تراشیده با چوب‌هاي سروِ آزاد گذاشتند (۱۲) و حیاطِ بزرگ از گِرداگِرد سه ردیف از سنگ‌هاي تراشیده و یک ردیف از چوبهاي سروِ آزاد داشت و حیاطِ اندروني‌ءِ خانهٔ خداوند و رَواقِ خانه همچنین بود * (۱۳) و سُلَیْمانِ مَلِکْ فرستاد و حیرامْ‌را از صُورْ آورد (۱۴) او پسرِ زنِ بیوه‌ءِ از سبطِ نَفْتالیْ بود و پدرش مردِ صُورِيْ بود و صنعتِ مِسگري داشت و حیرامْ صاحبِ مهارت و فهم و معرفت بود در انجام رسانیدنِ هر کارِ مِسْگري و سُلَیْمانِ مَلِکْ اورا آورده تمامیءِ کارش‌را میکرد * (۱۵) و دو ستونِ برنج ریخت هر یک از آنها قدّش هجده ذراع بود و ریسمانِ دوازده ذراعي هر دو عَمودرا یک یک احاطه مینمود (۱۶) و دو تاج‌را از برنجِ ریخته شده ساخت تا آنهارا به سرِ ستونها بگذارد قدِّ یک تاج پنج ذراع و قدِّ دیگري پنج ذراع

خانه بود و از طبقهٔ تحتاني تا طبقهٔ مياني و از طبقهٔ مياني تا طبقهٔ سِيمي بواسطهٔ نردبان‌هاي گردنده بالا ميرفتند (۹) و خانه‌را بنا كرده آن‌را به اتمام رسانيد و خانه‌را با تيرها و تخته‌هاي چوبِ سروِ آزاد پوشانيد (۱۰) و حجره‌ها به تمامیِ ديوارِ خانه بنا كرد بلنديِ آنها پنج ذراع بود و خانه‌را بواسطهٔ چوبهاي سروِ آزاد چسپانيد * (۱۱) وكلامِ خداوند به سُلَيْمانْ بدين مضمون نازل شد (۱۲) كه نسبت بخانهٔ كه ميسازي اگر موافقِ فرائضِ من رفتار نمائي و احكامِ مرا مَعْمول داري و تمامیِ اوامرِ مرا نگاه داشته مطابقِ آنها سلوك نمائي آنگاه كلماتي كه به پدرَت داوُدْ گفته بودم با تو استوار خواهم گردانيد (۱۳) و در ميانِ بني اِسْرائِيلْ ساكن شده قومِ خود اِسْرائِيلْ‌را وا نخواهم گذاشت (۱۴) و سُلَيْمان بنا نمودنِ خانه‌را به اتمام رسانيد * (۱۵) و اندروني‌ءِ ديوارهاي خانه‌را به تخته‌هاي چوبِ سروِ آزاد آراست يعني از تحتِ خانه تا بسقفِ ديوارَش و اندرونِيَش‌را بآن چوب‌ها پوشانيد امّا زمينِ خانه‌را به تخته‌هاي چوبِ صنوبر فرش كرد (۱۶) و سمتِ اندروني‌ءِ خانه‌را به فاصلهٔ بيست ذراع از زمين تا بسرِ ديوار به تخته‌هاي سروِ آزاد آراسته و اندروني‌ءِ آنهارا جهةِ محراب يعني قُدْسِ قُدسّيين پيراسته ساخت (۱۷) و خانه يعني هيكلِ بيرونِيَش چهل ذراع بود (۱۸) و چوب‌هاي سروِ آزادِ اندروني‌ءِ خانه بنقشِ بادرنگ و شكوفه‌هاي خندان منقّش شد و چونكه همه‌آش از چوبهاي سروِ آزاد بود هيچ سنگ نمودار نمي‌شد (۱۹) و در ميانِ خانهٔ اندروني محراب‌را ساخت تا آنكه صندوقِ عهدِ خداوندرا در آن بگذارد (۲۰) و فاصلهٔ محراب طولَش بيست ذراع و عرضَش بيست ذراع و بلنديَش بيست ذراع بود و اورا بزرِ خالص مستور كرد و مذبحَش كه از چوبهاي سروِ آزاد بود همچنين پوشانيد (۲۱) و نيز سُلَيْمانْ خانهٔ اندروني‌را بزرِ خالص پوشانيد و در برابرِ محراب از زنجيرهاي زرّين فُرْجه گذاشته آن‌را به طلا مستور ساخت (۲۲) و همچنين تمامیِ خانه‌را با طلا پوشانيد تا تمام شدنِ همهٔ خانه و تمامیِ مذبحِ مقابلِ محراب‌را به طلا مستور ساخت * (۲۳) و دو كَرُوبِيانْ‌را در محراب از چوبِ زيتون ساخت كه قَدّ آنها ده ذراع بود (۲۴) و بالِ يك كَرُوبْ پنج ذراع و بالِ كَرُوبِ ديگر پنج ذراع بود كه از سَرِ يك بال تا به سَرِ بالِ ديگر ده ذراع بود (۲۵) و كَرُوبِ دويمي ده ذراع بود پيمايش و شكلِ هر دو كَرُوبْ يكي بود (۲۶) بلنديِ يك كَرُوبْ ده ذراع و همچنين كَرُوبِ دويمي (۲۷) و كَرُوبْ‌هارا در ميانِ خانهٔ اندروني گذاشت و كَرُوبْ‌ها بالهاي خويشتن‌را پهن كرده كه بالِ يك كَرُوبْ به ديوار ميرسيد و بالِ كَرُوبِ دويمي به ديوارِ ديگر ميرسيد و در ميانِ خانه بالهاي آنها به يك ديگر ميخورد (۲۸) و كَرُوبِيان‌را با طلا پوشانيد * (۲۹) و بر تمامیِ ديوارهاي خانه ازگِرداگِرد نقشهاي كَرُوبِيانْ و درختانِ خُرْما و شكوفه‌هاي خندان از اندرون و بيرون منقّش كرد (۳۰) و زمينِ خانه‌را از اندرون و بيرون بطلا پوشانيد * (۳۱) و دَرِ محراب‌را به چوب‌هاي زَيْتون دو دري ساخت و چهار چوبهٔ درها پنج يكِ ديوار بود (۳۲) و دو در از چوبِ زيتون بود و بروي آنها نقشهاي كَرُوبِيانْ و درختانِ خُرْما و شكوفه‌هاي خندان نقش كرده آنهارا به طلا پوشانيد و بروي كَرُوبِيانْ و هم بروي درختانِ خُرْما طلا گُسترد (۳۳) و همچنين از براي دَرِ هيكل ستونهاي درختِ زيتون

در میانِ ماها کسي یافت نمیشود که مثلِ صِیْدُوْنِیاْنْ بُریدنِ درختان‌را بداند * (۷) و واقع شد هنگامي که حِیْرامْ سخنانِ سُلَیْمانْ‌را شنید بغایت خوشحال شده گفت که امروز خداوند متبارک باد که به داوُدْ پسرِ حکیمي بخصوصِ این قومِ عظیم عطا نموده است (۸) و حِیْرامْ به سُلَیْمانْ فرستاده گفت که آنچه بمن فرستادي قبول نمودم و من بخصوصِ درختانِ سروِ آزاد و درختانِ صنوبر تمامیءِ مرادَت‌را بجاي خواهم آورد (۹) بنده‌گانِ من از لُبنانْ آنهارا دریا فرود خواهند آورد و من آنهارا از راهِ دریا بالاي پُشته‌ها به هر جائي که از برایَم تعیین نمائي خواهم فرستاد و آنهارا در آنجا خواهم گذاشت و تو آنهارا خواهي گرفت و بحصوصِ آذوقه دادن بخوانده من مُرادِ مرا بجا آوري * (۱۰) و حِیْرامْ به سُلَیْمانْ چوبهاي سروِ آزاد و چوبهاي صنوبررا موافقِ کُلِّ مُرادَش داد (۱۱) و سُلَیْمانْ به حِیْرامْ جهتِ قوتِ خانداَش بیست هزار پیمانده گندم و بیست پیمانده روغنِ صاف داد بلکه سُلَیْمانْ هر ساله به حِیْرامْ چنین قدر میداد (۱۲) و خداوند به سُلَیْمانْ حکمت بخشید بنوعي که باو وعده کرد و میانِ حِیْرامْ و سُلَیْمانْ صلح بود و هر دو با هم دیگر عهدي بستند * (۱۳) و سُلَیْمانِ مَلِکْ از تمامیءِ اِسْرائِیْلْ مردانِ زُبده بیرون آورد و آن زُبده‌ها سي هزار نفر بودند (۱۴) و از ایشان ده هزار هر ماهي بنوبت به لُبنانْ میفرستاد یک ماه در لُبنانْ و دو ماه در خانده خویش مي‌بودند و اَدُوْنیرامْ ناظرِ آن زُبده‌ها بود (۱۵) و سُلَیْمانْ‌را هفتاد هزار نفر بار بردار و هشتاد هزار نفر بُرنده‌گانِ درخت در کوه بود (۱۶) سواي سروورانِ سرکارانِ سُلَیْمانْ که ناظرِ کار بودند سه هزار و سي‌صد نفر که ضابطِ طائفده کارکنان بودند (۱۷) و مَلِکْ فرمود و ایشان سنگ‌هاي بزرگ و سنگ‌هاي قیمتي و سنگ‌هاي تراشیده شده بخصوصِ بُنیانِ خانه آوردند (۱۸) و معمارانِ سُلَیْمانْ و معمارانِ حِیْرامْ و گِبْلِیانْ آنهارا تراشیدند و چوبها و سنگ‌ها بخصوصِ بناي خانه همچنین مُهیّا میساختند *

(فصلِ ششم مشتمل بر سي و هشت آیه)

(۱) و واقع شد در سالِ چهار صد و هشتاد از بیرون آمدنِ اِسْرائِیْلْ از زمینِ مِصْر در ماهِ زِوْ که ماهِ دویمِ سالِ چهارمِ سلطنتِ سُلَیْمانْ بر اِسْرائِیْلْ بود که آغازِ بناي خانده خداوند نمود * (۲) و خانده خداوند که سُلَیْمانِ مَلِکْ بنا کرد طولَش شصت ذراع و عرضَش بیست و بلندیَش سي ذراع بود (۳) و رواق در برابرِ هیکلِ خانه موافقِ عرضِ خانه طولَش بیست ذراع و عرضَش رو بروي خانه ده ذراع بود (۴) و از براي خانه پنجره‌ها که اندرونَش وسیع و بیرونَش تنگ بود ساخت (۵) و بر دیوارِ خانه از گِردا گِرد حجره‌ها بنا کرد یعني از گِردا گِردِ دیوارهاي خانه هم از هیکل و هم از محراب از هر طرف حجره‌ها ساخت (۶) حجره‌هاي تحتاني عرضَش پنج ذراع و طبقده میاني عرضَش شش ذراع و طبقده سیومي عرضَش هفت ذراع بود بعلّتِ اینکه بیروني‌ءِ خانه‌را از گِردا گِرد دست اندازها داد تا آنکه چوب‌ها دیوارهاي خانه‌را نگیرد (۷) و خانه هنگامِ بنا شدنَش به سنگ‌ها که پیش از آوردنِ آنها از معدن مهیّا بود بنا کرده شد و در خانه وقتِ بنا شدنَش نه چَکُش و نه تیشه و نه آلاتِ آهني هیچ مسموع نه شد (۸) و دَرِ طبقده میاني بر جانبِ راستِ

فصلِ پنجم

پادشاهِ اَمُوریانْ و عُوگِ پادشاهِ باشانْ گِبرِ پسرِ اُوریْ و او در آن ولایت به تنها سرکار بود * (۲۰) و یِهُودَاهْ و اِسْرائیلْ در تعداد مثلِ ریگِ کنارِ دریا بیشمار بوده و اکل و شرب کرده مسرور میشدند (۲۱) و سُلَیْمانْ بتمامیءِ ممالک از نهرِ الی زمینِ فِلِسْطِیانْ و حدودِ مِصْر سلطنت مینمود و پیشکش‌ها آورده سُلَیْمانْ را در تمامیءِ روزهایِ عُمرَش خدمت میکردند * (۲۲) و آذوقهءِ سُلَیْمانْ هر روزه سی پیمانهءِ آردِ رقیق و شصت پیمانهءِ آردِ خرجی (۲۳) ده گاوِ پرواری و بیست گاوِ مَرتعی و صد گوسفند سوایِ قوچ‌ها و آهوان و گَوَزنان و مرغ‌هایِ پرواری بود (۲۴) زیرا که بتمامیءِ نواحیءِ این طرفِ نهر از تِفسَحْ تا عَزّاهْ و تمامیءِ پادشاهانِ این طرفِ نهر حکمرانی میکرد و از تمامیءِ اطرافِ گِرداگِرد با او صُلح بود (۲۵) و یِهُودَاهْ و اِسْرائیلْ هرکس بزیرِ تاک و درختِ انجیرَش در امنیَّت از دانْ تا بِئِیرشِبَعْ در تمامیءِ اَیّامِ سُلَیْمانْ ساکن بودند * (۲۶) و سُلَیْمانْ را چهل هزار طویلهءِ اسب برایِ عرّادِه‌هایَش و دوازده هزار سواران بود (۲۷) و سرکارانِ مذکوره از برایِ سُلَیْمانِ مَلِکْ و تمامیءِ کسانی که بر سُفرهءِ سُلَیْمانِ مَلِکْ حاضر میشدند آذوقه‌را هر یک در ماهَش می آورد و از هیچ چیز کمی نمیکردند (۲۸) و جَو و کاه بجهةِ اسبان و شترانِ تُندرَو بمکانِ معیّنی هرکس موافقِ دستورِ اَلعملَش می‌آورد * (۲۹) و خدا به سُلَیْمانْ حِکمَت و فطانتِ بسیار بسیاری و وُسعتِ قلب مثلِ ریگِ کنارِ دریا عطا فرمود (۳۰) و حکمتِ سُلَیْمانْ از حکمتِ تمامیءِ پسرانِ شرقی و از حکمتِ تمامیءِ مِصْریانْ زیاده بود (۳۱) بلکه از تمامیءِ آدمیان از اِیْثانِ اِزْراحِیْ و هِیمانْ و کَلْکُلْ و دَرْدَعْ پسرانِ ماحُولْ حکیم‌تر بوده اسمَش در میانِ تمامیءِ قبائلِ گِرداگِرد مشهور بود (۳۲) و [سُلَیْمانْ] سه هزار مَثَل گفت و سرودهایَش هزار و پنج بود (۳۳) و در بارهءِ درختان از سروِ آزادِ لُبنانْ تا علفِ زُوفا که از دیوارها بیرون می‌آید سُخن راند و همچنین در بارهءِ بهائم و مرغان و حشرات و ماهیان سخن راند (۳۴) و بخصوصِ شنیدنِ حِکمَتِ سُلَیْمانْ از تمامیءِ قبائل بلکه از تمامیءِ پادشاهانِ زمین که حِکمَتِ اورا شنیده بودند می‌آمدند *

(فصلِ پنجم مشتمل بر هجده آیه)

(۱) و حِیرامِ پادشاهِ صُورْ بنده‌گانِ خودرا به سُلَیْمانْ فرستاد چونکه شنیده بود که اورا بجایِ پدَرَش به پادشاهی مَسح کرده اند زیرا که حِیرامْ کُلِّ اَیّام داوُدْرا دوست میداشت (۲) و سُلَیْمانْ بحِیرامْ فرستاده گفت (۳) که تو پدرِ من داوُدْرا میدانی که خانهءِ را باسمِ خداوند خدایِ خویش نتوانست بنا نماید بسببِ جنگ‌هائی که اورا احاطه نمودند تا به وقتی که خداوند آنهارا بزیرِ کفِ پایهایَش نهاد (۴) و حال خداوند خدایِ من از هر طرف مرا آرام داده است که نه دشمن و نه ضرر رساننده‌ءِ وجود دارد (۵) و اینک مُرادِ من اینست که خانه‌را باسمِ خداوند خدایِ خود بنا نمایم به نحوی که خداوند به پدرَم داوُدْ وعده فرموده بود هنگامِ گفتنَش که پسرِ ترا بجایِ تو بر تختِ تو می‌نشانم او خانهءِ را باسمِ من بنا خواهد کرد (۶) و حال امر نما که سروهایِ آزادرا از لُبنانْ برایِ من بُبُرند و بنده‌گانِ من همراهِ بنده‌گانِ تو خواهند بود و برایِ بنده‌گانِ تو اُجرتِ‌شان‌را بتو میدهم موافقِ هرچه بفرمائی زیرا که تو میدانی که

وقتِ شب مُرد زیرا که او بر رویش خوابیده بود (۲۰) و وقتِ نیم شب برخاسته و پسرِ مرا از پهلوي من وقتي که کنیزکت خوابیده بود از من گرفت و در بغلِ خود خوابانید و پسرِ مُرده خودرا در بغلِ من خوابانید (۲۱) و صبحدم وقتي که براي شیر دادنِ پسرَم برخاستم اینك مُرده است و صبحدم اورا تشخیص نموده اینك پسرَم که زائیده بودم نبوده است (۲۲) و زنِ دیگر عرض کرد که نَیْ بلکه پسرِ زنده از من است و پسرِ مُرده از تُست و آن دیگري گفت نَیْ بلکه پسرِ مُرده از تُست و پسرِ زنده از من است و چنین در حضورِ مَلِكْ میگفتند (۲۳) پس مَلِكْ گفت که این یکي میگوید که این پسرِ زنده از من است و آن پسرِ مُرده از تُست و آن دیگري میگوید نَیْ بلکه پسرِ مُرده از تُست و پسرِ زنده از من است (۲۴) و مَلِكْ فرمود که شمشیري را بمن آورید و شمشیررا بنزدِ مَلِكْ آوردند (۲۵) و مَلِكْ فرمود که پسرِ زنده‌را بدو حصّه تقسیم نمائید و یك نیمهٔ باین بدهید و نیمهٔ دیگر بدیگري (۲۶) و زني که پسرِ زنده از آنِ او بود در حالتي که رَحمَش بر پسرِ خود اضطراب میکرد بمَلِكْ متکلّم شده گفت که اي خداوندَم پسرِ زنده‌را باو بدهید و البتّه اورا مَکُشید امّا آن دیگري گفت که نه از آنِ من و نه از آنِ تو باشد اورا تقسیم نمائید (۲۷) پس مَلِكْ جواب داده فرمود که پسرِ زنده‌را باو بدهید و اورا البتّه مَکُشید که مادَرش اوست (۲۸) و تمامیءِ اِسْرائیلْ حُکمي که مَلِكْ اجرا داشته بود شنیده و از مَلِكْ ترسیدند زیرا که دیدند که در قلبش حِکمَتِ خدائي است تا آنکه حُکم‌را جاري سازد *

(فصلِ چهارم مشتمل بر سي و چهار آیه)

(۱) و سُلَیْمانِ مَلِكْ بر تمامیءِ اِسْرائیلْ مَلِكْ شد (۲) و سردارانَش اینهایَند عَزَرْیاهِ پسرِ صادُوقیِ کاهن (۳) اِلیحورَفْ و اَحیّاهْ کاتبانِ پسرانِ شیشا و یِهُوشافاطِ تذکره‌چيءِ پسرِ اَحیلُودْ (۴) و بِنایاهِ پسرِ یِهُویادا عْ سردارِ لشکر و صادُوقْ و اَبْیاثارْ کاهنان (۵) و عَزَرْیاهِ پسرِ ناثانْ سرورِ سرکاران و زابُودِ پسرِ ناثانِ کاهن مُصاحبِ مَلِكْ (۶) و اَحیشارْ ناظرِ خانه و اَدونیرامِ پسرِ عَبْدا سرورِ خراج گیران * (۷) و سُلَیْمانْ دوازده سرکار در تمامیءِ اِسْرائیلْ داشت که ایشان از براي مَلِكْ و خانواده‌اَش آذوقه جمع میکردند یعني هرکس در عرضِ سال یك ماه آذوقه مي‌آورد (۸) و اسامیءِ ایشان اینهایَند در کوهِ اِفْرَیمْ پسرِ حورْ (۹) و در ماقَصْ و شَعَلْبیمْ و بَیْتِ شَمَسْ و اِیلُونْ بَیْتِ حانانْ پسرِ دِقَرْ (۱۰) در اَرُبوثْ پسرِ حِصَدْ و سُکُوهْ و تمامیءِ زمینِ حیفَرْ از او بود (۱۱) در تمامیءِ نافَتِ دُورْ پسرِ اَبیِ نادابْ که طافَتِ دخترِ سُلَیْمانْ زنِ او بود (۱۲) و بَعَناهِ پسرِ اَحیلُودْ که تَعَنانْ و مِگِدّو و تمامیءِ بَیْتِ شَنانْ به پهلوي صارِثانْ در زیرِ یِزرِعیلْ از بَیْتِ شَنانْ تا آبیلِ مِحُولا بآن طرفِ یُقمِعامْ از او بود (۱۳) در رامُوثِ گِلْعادْ پسرِ گِبَرْ و قَصَبه‌هاي یائیرِ پسرِ مَنَسّه در گِلْعادْ و نیز کِشوَرِ اَرگوبْ که در باشانْ است شصت شهرِ بزرگِ حصاردار با پُشت بندهاي برنجین از او بود (۱۴) و اَحیناداب پسرِ عِدّو در مَحَنَیِمْ (۱۵) در نَفتالي اَهیمَعَصْ او نیز باشمَتِ دخترِ سُلَیْمانْ را بزني گرفت (۱۶) در اَشیرْ و عَلوثْ بَعَناهِ پسرِ حوشي (۱۷) در یِسّاکارْ یِهُوشافاطِ پسرِ پاروحْ (۱۸) در بِنیامینْ شِمعیءِ پسرِ اِیلاهْ (۱۹) در زمینِ گِلْعادْ ولایتِ سیحونِ

پایدار خواهد ماند (۴۶) پس مَلِكْ بِنایاهُ پسرِ یِهُویادَاعْ را فرمان داده و او بیرون رفته و باو هجوم آور شد که مُرد و مملکت در دستِ سُلَیْمانْ بر قرار ماند *

(فصلِ سیوم مشتمل بر بیست و هشت آید)

(۱) و سُلَیْمانْ خویشاوندي بمَلِكِ مِصْر فَرْعَوْنْ کرده و دخترِ فَرْعَوْنْ را گرفت و اورا به شهرِ داوُدْ آورد تا بوقتِ تمام کردنَش بناي خانهٔ خویشتن و خانهٔ خداوند و حصارِ أوْرِشَلِیمْ را از گِرداگرد (۲) و حال اینکه قوم در مقامهاي بلند ذبح میکردند بسببِ اینکه خانهٔ باسمِ خداوند تا آن زمان ساخته نشده بود (۳) و سُلَیْمانْ خداوندرا دوست داشته بفرائضِ پدرَش داوُدْ رفتار مینمود مگر اینکه در مقامهاي بلند ذبح و بخُور میکرد * (۴) و مَلِكْ به گِبْعُونْ رفت تا آنکه در آنجا ذبح نماید بعلّتِ اینکه مقامِ بلندِ عظیم آن بود و سُلَیْمانْ هزار قربانیهاي سوختني بر آن مذبح تقریب نمود (۵) و خداوند به سُلَیْمانْ در گِبْعُونْ بخوابِ شبانه مرئي شد و خدا گفت آنچه که بتو بدهم طلب نما (۶) و سُلَیْمانْ گفت که احسانِ عظیم با بندهٔ آت پدرَم داوُدْ نمودي هنگامي که در حضورِ تو براستي و صداقت و بقلبِ سلیم با تو رفتار نمود و این احسانِ عظیم را براي او کردي که پسري باو دادي که بر تختَش بنشیند مثلِ امروز (۷) و حال اي خداوند خداي من تو بندهٔ خودرا در جاي پدرَم داوُدْ به پادشاهي نصب نمودي و من جوانِ کوچك هستم که خروج و دخول نمیدانم (۸) و در میانِ قومي که برگزیدهٔ بندهٔ آت گذران مینمایم قومِ بزرگي که عددِ ایشان را نتوان احصا و شُمُرد (۹) پس به بندهٔ خود دلِ دانارا عطا فرما تا آنکه قومِ ترا حکم نموده میانِ خوب و بد تشخیص نمایم زیرا کیست که این قومِ بزرگِ ترا حکم تواند نمود * (۱۰) و نسبت بسُلَیْمانْ طلب نمودنَش این مطلب را در نظرِ خداوند پسندیده آمد (۱۱) و خدا وَیْ را گفت از آن جائي که این چیزرا پُرسیدي و براي خویشتن روزهاي بسیار سؤال نکردي و براي خویش دولتمندي سؤال نه نمودي و جانِ دشمنانَت را سؤال نکردي بلکه براي خویش حکمت سؤال نمودي تا آنکه حکم را تشخیص نمائي (۱۲) اینك موافقِ سؤالِ تو میکنم و اینك دلِ حکیم و فهیم بتو دادم که مثلِ تو پیش از تو نبوده است و بعد از تو کسي مثلِ تو نخواهد برخاست (۱۳) و همچنین آنچه که سؤال نکردي بتو عطا نمودم هم دولتمندي و هم جلال که در میانِ پادشاهان در تمامیِ روزهایَت کسي مثلِ تو وجود نخواهد داشت (۱۴) و اگر در راههاي من رفتار نموده فرائض و اوامرِ مرا بطوري که پدرِ تو داوُدْ سلوك نمود عمل نمائي روزهایَت را طولاني خواهم گردانید (۱۵) و سُلَیْمانْ بیدار شد و اینك یافت که حواب است و به أوْرِشَلِیمْ مُراجعت نموده بحضورِ صندوقِ عهدِ خداوند ایستاد و قرباني‌هاي سوختني تقریب نمود و قربانیهاي سلامتي را احضار نمود هم بتمامیِ بندهٔ گانَش ضیافت نمود * (۱۶) آنگاه دو زنِ زانیه به نزدِ مَلِكْ آمده در حضورَش ایستادند (۱۷) و یك زن گفت که اي خداوندَم من و این زن در یك خانه ساکنیم و در آن خانه نزدِ او وضعِ حمل نمودم (۱۸) و واقع شد که بعد از وضعِ حملِ من روزِ سیوم این زن نیز زائید و با هم دیگر بوده دیگري با ما در خانه نبود بلکه سواي ما دو نفر احدي در آن خانه نبود (۱۹) و پسرِ این زن

در تمامیءِ مُصیبت‌هایِ پدرَم مُصیبت کشیدي (۲۷) پس سُلَیْمان اَنْبیاءْرا از کهانتِ خداوند اخراج نمود تا آنکه کلامِ خداوند که بخصوصِ خانَدانِ عیلي در شیلوه گفته بود کامل شود * (۲۸) و به یُوآبْ خبر رسید و یُوآبْ بخیمهءِ خداوند فرار کرد و شاخهایِ مذبحْ را گرفت و حال اینکه یُوآبْ اَدُونیاهْرا متابعت مي‌نمود هرچند اَبیشالُومْرا متابعت نکرده بود (۲۹) و به سُلَیْمانِ مَلِکْ گفته شد که یُوآبْ بخیمهءِ خداوند فرار کرد و اینك به پهلويِ مذبح است آنگاه سُلَیْمانْ بِنایاهْ پسرِ یِهُویادا‌عْرا فرستاده گفت که برو باو هجوم‌آور شو (۳۰) و بِنایاهْ بخیمهءِ خداوند داخل شد و اورا گفت که مَلِکْ چنین میفرماید که بیرون آي و او گفت که نَيْ زیرا که اینجا خواهم مُرد و بِنایاهْ بمَلِکْ خبر بدین مضمون رساند و گفت که یُوآبْ چنین میگوید و چنین بمن جواب داد (۳۱) و مَلِکْ وَيْرا گفت بطوري که گفت عمل نما و اورا هجوم‌آور شده و اورا دفن نما و خونِ بي تقصیري‌را که یُوآبْ ریخته بود از من و از خانَدانِ پدرَم دور نما (۳۲) و خداوند خونَش‌را به سَرِ خودَش راجع خواهد گردانید بسببِ اینکه دو کسي‌را که از او صادق‌تر و بهتر بودند هجوم آورده بشمشیر کُشت در حالتي که پدرَم داوُدْ ندانست یعني اَبْنیرِ پسرِ نیرِ سردارِ لشکرِ اِسْرائیلْ و عَماساي پسرِ یِتِرِ سردارِ لشکرِ یِهُوداهْ (۳۳) و خونِ ایشان بسرِ یُوآبْ و بسرِ ذرّیه‌اَش ابداً برگردد و برايِ داوُدْ و ذرّیه‌اَش و خانَدانَش و تختَش سلامتِ دائمي از خداوند باشد (۳۴) و بِنایاهْ پسرِ یِهُویادا‌عْ برآمده و بر او هجوم‌آورشده و اورا کُشت و در خانه‌اَش در بیابان دفن کرد (۳۵) و مَلِکْ بِنایاهْ پسرِ یِهُویادا‌عْرا بجايِ او بسرداريءِ لشکر نصب کرد و مَلِکْ صادُوقِ کاهنْرا در جايِ اَبْیاثارْ گذاشت * (۳۶) و مَلِکْ فرستاده شِمْعیْرا احضار نمود و وَيْرا گفت که بخصوصِ خود خانه‌را در اُورُشَلیمْ بنا نما و در آنجا ساکن شو و از آنجا بجائي بیرون مرو (۳۷) و مقرّر است روزِ بیرون رفتن و گذشتنَت از نهرِ قِدرُونْ یقین بدان که البتّه خواهي مُرد و خونَت بسرَت خواهد بود (۳۸) و شِمْعي بمَلِکْ گفت که این کلام مستحسن است بطوري که آقایَم مَلِکْ فرموده است بنده‌اَت چنین رفتار خواهد نمود و شِمْعي روزهاي بسیار در اُورُشَلیمْ ساکن بود * (۳۹) و واقع شد که بعد از انقضايِ سه سال دو بنده‌ءِ شِمْعي به اَکیشِ پسرِ مَعَکاهِ مَلِکِ گَتْ فرار کردند و شِمْعیْرا خبر کرده گفتند که اینك بنده‌گانَت در گَتْ اند (۴۰) و شِمْعي برخاسته حمارِ خودرا زین کرد و بقصدِ جُستُجوي بنده‌گانَش بگَتْ نزدِ اَکیشْ عازم شد و شِمْعي رفته بنده‌گانَش‌را از گَتْ باز آورد (۴۱) و بسُلَیْمانْ گفته شد که شِمْعي از اُورُشَلیمْ بگَتْ رفت و باز آمد (۴۲) و مَلِکْ فرستاد و شِمْعیْرا احضار نموده وَيْرا گفت که آیا سوگند بخداوند بتو ندادم و از برایَت بدین مضمون بیان نکردم که یقین بدان روزي که عازم شده بجائي بروي البتّه خواهي مُرد و بمن گفتي که کلامي که شنیدم نیکوست (۴۳) پس سوگندِ خداوند و فرماني که بتم امر فرمودم چرا نگاه نداشتي (۴۴) و مَلِکْ به شِمْعي گفت که تمامیءِ بدي که دلَت میداند خواستي که به پدرَم داوُدْ بکني آن‌را تو میداني و حال اینکه خداوند شرارتِ ترا بسَرِ تو برگردانیده است (۴۵) و سُلَیْمانِ مَلِکْ مبارك خواهد شد و تختِ داوُدْ در حضورِ خداوند ابداً

اِسْرائِيْلْ به اَبْنيْرِ پسرِ نيرو عَماساي پسرِ يِثْرْ بجا آورده ايشان‌را كُشت و خونِ جنگ در مقامِ سلامت ريخت بلكه خونِ جنگ بر كمربندِ كمَرش و نعلينِ پايهايَش ريخت (٦) پس موافقِ حكمتِ خود رفتار نما و موي سفيدَش‌را بسلامت بقبر فرود ميآور (٧) امّا پسرانِ بَرْزِلّيْءِ گِلْعادِيْ‌را احسان نما تا آنكه از جملهء خورندهگانِ سفرهآت باشند زيرا كه چنين به نزدِ من تقرُّب جستند هنگامي كه از روي برادرِ تو اَبْيْشالُوْمْ فرار كردم (٨) و اينك شِمْعِيْءِ پسرِ گيْراي بِنْيامِيْنِي از بَحُوْرِيْمْ نزدِ تو است آنكه مرا در روزي كه به مَحَنَيِمْ رسيدم بلعنتِ شديد لعنت كرد امّا جهتِ استقبالِ من به اَرْدُنْ آمد و من بخداوند بخصوصِ او سوگند بدين مضمون خوردم كه ترا بشمشير نخواهم كُشت (٩) و حال اورا بي تقصير نداري زيرا كه مردِ حكيم توئي و آنچه كه باو بايد كرد ميداني پس موي‌هاي سفيدَش‌را بقبر بخون فرود آور (١٠) و داوُدْ با پدرانَش خوابيد و بشهرِ داوُدْ مدفون گرديد (١١) و ايّامي كه داوُدْ بر اِسْرائِيْلْ سلطنت مينمود چهل سال بود در حِبْرُوْنْ هفت سال سلطنت مينمود و در اُوْرِشَلِيْمْ سي و سه سال سلطنت نمود * (١٢) و سُلَيْمانْ بر تختِ پدرِ خود داوُدْ نشست و مملكَتَش بسيار مُقيم شد (١٣) اَدُوْنِيّاهْ پسرِ حَگِّيْثْ نزدِ بَثْ شِبَعِ مادرِ سُلَيْمانْ آمد و او گفت كه آيا آمدنِ تو با سلامت است او جواب داد بسلامت است (١٤) و ديگر گفت بتو حرفي دارم و او گفت كه بگو (١٥) و گفت كه ميداني كه سلطنت از آنِ من بود و تمامیءِ اِسْرائِيْلْ روي‌هاي خودرا بمن گردانيده بودند تا آنكه سلطنت نمايم امّا سلطنت مُنتقل به برادرَم شد زيرا كه از جانبِ خداوند از آنِ او شد (١٦) و حال يك سؤالي از تو مينمايم روي مرا ردّ ننمائي و او وَيْ‌را گفت كه بگو (١٧) و گفت تمنّا اينكه به سُلَيْمانِ مَلِكْ بگوئي زيرا كه روي ترا ردّ نخواهد كرد كه تا اَبِيْشَگِ شُوْنَمِّيْ‌را بمن بزني دهد (١٨) و بَثْ شِبَعْ گفت كه خوب بخصوصِ تو بمَلِكْ خواهم گفت * (١٩) پس بَثْ شِبَعْ به سُلَيْمانِ مَلِكْ در آمد تا آنكه بخصوصِ اَدُوْنِيّاهْ با او بگويد و مَلِكْ باستقبالَش برخاسته اورا تعظيم نمود و بر كرسيءِ خود نشست و بجهةِ مادرَش كرسيءِ غيري گذاشت تا آنكه در يمينَش بنشيند (٢٠) و او گفت كه مطلبِ كوچكي دارم كه از تو سؤال نمايم اُميد آنكه روي مرا ردّ ننمائي و مَلِكْ گفت اي مادرَم سؤال نما زيرا كه روي ترا ردّ نخواهم كرد (٢١) او ديگر گفت كه اَبِيْشَگِ شُوْنَمِّيْ به برادرَت اَدُوْنِيّاهْ بزني داده شود (٢٢) و سُلَيْمانِ مَلِكْ در جواب به مادرَش گفت كه چرا اَبِيْشَگِ شُوْنَمِّيْ‌را براي اَدُوْنِيّاهْ طلبيدي اولي آنكه سلطنت‌را از برايَش طلب نمائي زيرا كه برادرِ بزرگِ من اوست هم براي او و باتّفاقِ اَبْيّاثارِ كاهن و هم يُوْآبِ پسرِ صِرُوْيّاهْ (٢٣) و سُلَيْمانِ مَلِكْ بخداوند سوگند خورده گفت كه خداوند بمن چنين عمل نمايد بلكه زيادهَ از اين اگر اَدُوْنِيّاهْ اين سخن‌را بضررِ جانِ خويش نگفته است (٢٤) و حالا بخداوندِ حيّ قَسَم كه مرا مُقيم گردانيده و بر تختِ پدرِ خود داوُدْ نشانيده و از برايَم خانه‌را بطوري كه وعده فرموده بود برپا نموده است كه اَدُوْنِيّاهْ امروز كُشته خواهد شد (٢٥) پس سُلَيْمانِ مَلِكْ بواسطهء بِنايّاهْ پسرِ يِهُوْيادا عْ فرستاد تا آنكه بر او هجوم آورد و مُرد * (٢٦) و مَلِكْ به اَبْيّاثارِ كاهن گفت كه به كشت‌زارهايَت به عَنائُوْثْ برو زيرا كه مُستحقِّ قتلي امّا امروز ترا نخواهم كُشت بعلّتِ اينكه صندوقِ خداوند و پروردگاررا در حضورِ پدرَم داوُدْ بردي و

کرده وکرنارا نواختند و تمامیءِ قوم گفتند که سُلَیْمانْ مَلِكْ زنده باشد (۴۰) و تمامیءِ قوم درعقبش بالا آمدند و قوم سُرناهارا نواختند و بشادمانیءِ عظیم مسرور شدند و زمین از نعرهء ایشان چاك شد (۴۱) و اَدُونِیاه و تمامیءِ دعوت شدهگانی که با او بودند به محضِ تمام شدنِ ضیافت آن‌را شنیدند و یُوآبْ آوازِ کرنارا شنیده گفت صدای شهری که در آشفتهگی است چراست (۴۲) و در حالتی که او متکلّم بود اینك یُونَاثانِ پسرِ اَبیاثارِ کاهن در آمد و اَدُونِیاهْ گفت که بیا زیرا که صاحبِ قوّت توئی و مژدهء خیر می‌آوری (۴۳) و یُونَاثانْ جواب داده به اَدُونِیاهْ گفت که به یقین آقای ما مَلِك داوُدْ سُلَیْمانْ‌را به پادشاهی نصب کرده است (۴۴) و مَلِكْ صادُوقِ کاهن و ناثانِ نبی و بِنایاهِ پسرِ یِهُویادا عْ و کِرِیثِیانْ و پِلِیثِیانْ‌را به همراهَش فرستاده است و ایشان اورا برقاطرِ مَلِكْ سوار کرده اند (۴۵) و صادُوقِ کاهن و ناثانِ نبی اورا در گِیحُونْ به پادشاهی مسح کردند و از آنجا شادی کنان برآمده اند که شهر دیگر آوازه‌دار است و صدایِ که شنیده اید همین است (۴۶) و دیگر سُلَیْمانْ بر تختِ مملکت جلوس نمود (۴۷) و هم بندهگانِ مَلِكْ بقصدِ مبارك باد بآقای ما داوُدِ مَلِكْ آمده گفتند که خدا اسمِ سُلَیْمانْ‌را از اسمِ تو افضل و تختِ اورا از تختِ تو اعظم گرداند و مَلِكْ خویشتن‌را در بالای بستر خم نمود (۴۸) و مَلِكْ نیز چنین گفت که خداوند خدای اِسْرائِیلْ که امروز نشینندهء بر تختِ من برقرار نموده است در حالتی که چشمانِ من می‌بیند متبارك باشد * (۴۹) آنگاه تمامیءِ میهمانانِ اَدُونِیاهْ ترسان شده برخاستند و هر کسی براهِ خویش روانه شد (۵۰) واَدُونِیاهْ از سُلَیْمانْ ترسید و برخاسته و روانه شده شاخهای مذبح‌را گرفت (۵۱) و به سُلَیْمان خبر بدین مضمون رسید که اینك اَدُونِیاهْ از سُلَیْمانِ مَلِكْ میترسد و اینك شاخَهای مذبح‌را گرفته میگوید که امروز سُلَیْمانِ مَلِكْ سوگند برای من بخورد که بندهء خودرا به شمشیر نخواهد کُشت (۵۲) و سُلَیْمانْ فرمود اگر مردِ صالح باشد یکی از مویهایَش بزمین نخواهد افتاد امّا اگر در او شرارت یافت شود خواهد مُرد (۵۳) پس سُلَیْمانِ مَلِكْ فرستاد که اورا از مذبح بیآورند و آمده سُلَیْمانِ مَلِكْ‌را کُورنش نمود و سُلَیْمانْ وَیْ‌را گفت که بخانهات برو *

(فصلِ دویم مشتمل بر چهل و شش آیه)

(۱) و ایّامِ وفاتِ داوُدْ نزدیك شده پسرَش سُلَیْمانْ‌را بدین مضمون وصیّت فرمود (۲) که چون من براهِ تمامیءِ اهلِ زمین میروم تو قوی و مردانه باش (۳) و اوامرِ خداوند خدایَت‌را نگاه داشته براههایَش رفتار نما و فرائض و اوامر و احکام و شهاداتَش‌را بنوعی که در توراةِ مُوسیٰ مکتوب است محافظت نما تا آنکه در هرکاری که بجا آوری و هرجائی که توجّه کنی برخوردار باشی (۴) به امیدِ اینکه خداوند کلامی که بمن اِلْقا فرموده بود مُقرّر دارد هنگامِ فرمودنَش که اگر پسرانِ تو در راهِ خویشتن بتمامیءِ دل و بتمامیءِ جانِشان در حضورِ من براستی رفتار نمایند یقین که از برای تو بر تختِ اِسْرائِیلْ کسی کم نخواهد شد (۵) و دیگر آنچه که یُوآبِ پسرِ صِرُویاهْ بمن معمول داشت میدانی یعنی کاری که بدو سردارِ لشکر

پسرِ تو سُلَیْمانْ بعد از من سلطنت خواهد نمود و بر تختِ من خواهد نشست (۱۸) و حال اینک اَدُونِیاهْ سلطنت مینماید در حالتي که آقایَم مَلِکْ نمیداند (۱۹) و گاوان و پرواریها و گوسفندانِ بسیاري را ذبح نموده تمامِ پسرانِ مَلِکْ و اَبیاثارِ کاهن و یُوآبِ سردارِ لشکررا دعوت کرده امّا بندهاَت سُلَیْمانْ را دعوت نکرد (۲۰) و اي آقایَم مَلِکْ چشمانِ تمامیِ اِسْرائیلْ بسوي تو اَنْد تا آنکه ایشانرا خبر دهي که بر تختِ آقایَم مَلِکْ بعد از تو کِه خواهد نشست (۲۱) و اِلاّ واقع میشود هنگامي که آقایَم مَلِکْ با پدرانِ خویش میخوابد که من و پسرَم سُلَیْمانْ مُقصّران خواهیم بود * (۲۲) و اینک در حالتي که او با مَلِکْ در گُفتگو مي‌بود ناثانِ نبي نیز در آمد (۲۳) و مَلِکْ را خبر داده گفتند که اینک ناثانِ نبي است و او بحضورِ مَلِکْ در آمده رو بسوي زمین مَلِکرا کُورنش نمود (۲۴) و ناثانْ گفت که اي آقایَم مَلِکْ آیا فرمودهٔ که اَدُونِیاهْ بعد از من سلطنت خواهد نمود و اینکه او بالاي تختِ من خواهد نشست (۲۵) زیرا که امروز بزیر آمده گاوان و پرواریان و گوسفندانِ بسیاري را ذبح نمود و تمامیِ پسرانِ مَلِکْ و سردارانِ لشکر و اَبیاثارِ کاهنرا دعوت کرد و اینک ایشان در حضورَش به اکل و شرب مشغولند و میگویند مَلِکْ اَدُونِیاهْ زنده باشد (۲۶) و من که بندهٔ تو ام و صادُوقِ کاهن و بِنایاهِ پسرِ یِهُویادا‌عْ و بندهاَت سُلَیْمانْ را دعوت نکرد (۲۷) این کار آیا از جانبِ آقایَم مَلِکْ شد و میشود که بندهاَترا مخبر نساختي که بر تختِ آقایَم مَلِکْ کیست که بعد از او خواهد نشست * (۲۸) پس داوُدِ مَلِکْ جواب داده گفت بَتْ شِبَعْ را به نزدِ من احضار نمائید و او بحضورِ مَلِکْ در آمد و در حضورِ مَلِکْ ایستاد (۲۹) و مَلِکْ سوگند خورده گفت که بخداوندِ حيّ قَسَم که جانِ مرا از تلمیِ تنگي نجات داد (۳۰) که بطوري که بتو سوگند بخداوند خداي اِسْرائیلْ خورده گفتم که البتّه پسرِ تو سُلَیْمانْ بعد از من سلطنت خواهد نمود و او در جاي من بر تختِ من خواهد نشست یقین که امروز چنین خواهم کرد (۳۱) و بَتْ شِبَعْ رو بسوي زمین خم شده مَلِکْ را کُورنش نموده گفت که آقایَم داوُدْ مَلِکْ اَبَداً زنده باشد * (۳۲) و داوُدِ مَلِکْ گفت که صادُوقِ کاهن و ناثانِ نبي و بِنایاهِ پسرِ یِهُویادا‌عْ را بحضورِ من احضار نمائید و ایشان بحضورِ مَلِکْ در آمدند (۳۳) و مَلِکْ بایشان گفت که بندهگانِ آقاي خودرا به همراهِ خود ببرید و پسرَم سُلَیْمانْ را بر قاطرِ خودَم سوار نموده اورا به گیحُونْ فرود آرید (۳۴) و صادُوقِ کاهن و ناثانِ نبي اورا در آنجا به پادشاهيِ اِسْرائیلْ مسح نمایند و کرنارا نواخته بگوئید که سُلَیْمانِ مَلِکْ زنده باشد (۳۵) و شما در عقبِ او خواهید بر آمد تا آنکه او داخل شده بر تختِ من بنشیند و در جاي من پادشاه شود زیرا که اورا مأمور فرمودم که بر اِسْرائیلْ و یِهُودا‌هْ پیشوا باشد (۳۶) و بِنایاهِ پسرِ یِهُویادا‌عْ مَلِکْ را جواب گفت که آمین خداوند خداي آقایَم مَلِکْ چنین فرماید (۳۷) به نحوي که خداوند با آقایَم مَلِکْ بوده است به همین نحو به سُلَیْمانْ باشد و تختِ اورا از تختِ آقایَم داوُدِ مَلِکْ عظیم‌تر گرداند * (۳۸) و صادُوقِ کاهن و ناثانِ نبي و بِنایاهِ پسرِ یِهُویادا‌عْ و کِرِیثِیانْ و پِلِیثِیانْ پایین آمده سُلَیْمانْ را بر قاطرِ مَلِکْ داوُدْ سوار گردند و اورا به گیحُونْ آوردند (۳۹) و صادُوقِ کاهن شاخِ روغن دانرا از چادر گرفته سُلَیْمانْ را مسح

کتابِ ششمینِ مؤرّخان

معروفِ بکتابِ اوّلِ ملوك و مشتمل

بر بیست و دو فصل

(فصلِ اوّل مشتمل بر پنجاه و سه آیه)

(۱) و داوُدِ مَلِكْ پیر و سال خورده شده هرچند اورا به لباس مي‌پوشانیدند لکن گرم نمیشد (۲) و بنده‌گانش وَيْرا گفتند که بجهةِ آقاي ما مَلِكْ باکره‌ء جواني‌را جُستُجو نمایند تا آنکه در حضورِ مَلِكْ ایستاده اورا پرستاري نماید بلکه در آغوشِ تو بخوابد تا آنکه آقاي ما مَلِكْ گرم شود (۳) پس در تمامیءِ حدودِ اِسْرائیلْ دخترِ زیبائي‌را جُستُجو نموده اَبیشَگِ شُونَمِّیْ‌را یافتند و اورا بمَلِكْ آوردند (۴) و آن دختر بسیار زیبا بود و مَلِكْ‌را پرستاري نموده اورا خدمت میکرد امّا مَلِكْ باو نزدیکي نکرد * (۵) آنگاه اَدُونِیاهْ پسرِ حَگِّیثْ اِدّعاي برتري کرده میگفت که من سلطنت خواهم نمود و از براي خود عرّاده‌ها و سواران و پنجاه نفر که در پیشاپیشش بدَوند تدارك کرد (۶) و پدرَش اورا گاهي نَرَنجانید از گفتنِ اینکه چرا باین طور رفتار مینمائي و او نیز بسیار خوب صورت بود و مادرَش اورا بعد از اَبیشالُوم زائید (۷) و اورا با یُوآبِ پسرِ صَرُویاهْ و اَبیاثارِ کاهن گفتگوئي بود و ایشان اَدُونِیاهْ‌را کومك دادند (۸) امّا صادُوقِ کاهن و بِنایاهِ پسرِ یِهُویاداعْ و ناثانِ نبي و شِمْعِي رِیْعِي و بهادرانِ داوُدْ با اَدُونِیاهْ نبودند (۹) و اَدُونِیاهْ گوسفندان و گاوان و پرواریهارا نزدِ سنگِ زُوحِلِثْ که به پهلوي عَیْنِ رُوگِلْ بود ذبح نمود و تمامیءِ برادرانَش پسرانِ مَلِكْ و تمامیءِ مردمانِ یِهُودا بنده‌گانِ مَلِكْ‌را دعوت کرد (۱۰) امّا ناثانِ نبي و بِنایاهْ و بهادران و برادرَش سُلَیْمانْ‌را دعوت نکرد * (۱۱) و ناثانْ به بَثْ‌شِبَعِ مادرِ سُلَیْمانْ چنین گفت که آیا نشنیده‌ءِ که اَدُونِیاهْ پسرِ حَگِّیثْ سلطنت مینماید و آقاي ما داوُدْ نمیداند (۱۲) پس حال بیا اکنون ترا نصیحت کنم تا آنکه جانِ خود و جانِ سُلَیْمانِ پسرَت‌را مُستخلص نمائي (۱۳) بیا بنزدِ داوُدِ مَلِكْ رفته وَيْرا بگو که اي آقاي من مَلِكْ آیا بدین مضمون به کنیزَکَت سوگند نخوردي که پسرِ تو سُلَیْمانْ بعد از من سلطنت خواهد نمود و او بر تختِ من خواهد نشست پس اَدُونِیاهْ چرا سلطنت مینماید (۱۴) اینك در حالتي که در آنجا با مَلِكْ به گُفتگو مشغولي من نیز بعد از تو مي‌آیم و کلامَت‌را مقرّر خواهم گردانید (۱۵) پس بَثْ شِبَعْ نزدِ مَلِكْ به اوطاق در آمد و مَلِكْ بسیار پیر بود و اَبیشَگِ شُونَمِّیْ مَلِكْ‌را خدمت میکرد (۱۶) و بَثْ شِبَعْ خم شده مَلِكْ‌را تعظیم نمود و مَلِكْ فرمود ترا چه واقع است (۱۷) و او وَيْرا گفت اي آقایَم بخداي خود خداوند سوگند بکنیزَکَت خوردي که